



بررسی مسائل انقلاب پرولتاری

نلادی بر تئوریک ۲ (صوبات کنگره دوم س. پ. ۰)
پیرامون ساخت جامه و مرحله انقلاب

رزمندگان سوسیالیست

I.S.T.A.
Denton

"کارگران جهان متحد شوید"

بررسی سائل افق لاب پرولسترن
شماره ۵

نلاجی بر دنوریک ۲ (مصوبات کنگره دوم س. پ.) پیرامون
ساخت جامه و موحله انقلاب

روزنگان سوسیالیست

یادداشت ناشر

انتشار عارج از کثیر نوشته حاضر ندین با رهبرت دستوریس در سطحی محدود آنجام گرفت.
ندین نویسنده و مفسح این مطالب است که نویسنده کان جزو حاضر، چربان موسوم به "م" (بدین از
چنان اندیشه "سازمان رزمندگان" نبوده بلکه بر طبق اعلام ما، سلسله ملاالت" بروسی ساقی انقلاب
برولتی" از جانب بدین از "سازمان رزمندگان" سایپ که معتقد به سوسالیسم بودن مرحله
انقلاب ایران میباشد انتشار پالله است. از اینرو متن و مفسح و تصحیح این نکره، این نوشته
از جانب ما بنام "رزمندگان سوسالیست" انتشار میابد.
دوین نکره وجود اختلالات متعدد در تکاری های دستوریس بوده که در برخی موارد کلمه پا جمله جا-
انتهاده و ها ناکوایا با علامت (...) مفسن شده است.

ملدمه

از انتشار فلمنامه های کنگره دوم سه به در شماره دوم ارگان تئوریک سیاسی این سازمان مدت زمان نسبتاً زیادی سپری شده است. در طی این مدت واقعیات جامعه از پاک سو و مبارزه ایدئولوژیک سایر جویانات از سوی دیگر بسیاری از نتایج و انتراکات موجود در این فلمنامه ها را بر ملا ساخته است و سیاست فکری موجود در این فلمنامه ها مذکور است که از نظر تئوریک و چه از نظر عملی به بن بست کامل رسیده و معرفته شده است، اما با مرد اینها پیشورد ما در این مطلع بدلاً بدل جنایی ضروری بود.

اول آنکه بروزدهایی که ناکنون در سطح جنبش به این فلمنامه ها صورت گرفته است با آنکه هر کدام جوانسنه اند جنبه های از انتراکات و نتایج آنرا نشان دهند، اما این بروزدهای هر کدام خود عاری از جنبه های انتراکاتی نبوده است و در بیشتر موارد بجا ای دیدگاههای انتراکاتی موجود در این فلمنامه ها دیدگاههای انتراکاتی و علیبمانده بروی فرار داده اند و می کرده اند که نتایج و انتراکات موجود در آنرا نه به نفع بولفارها بلکه بدفع بورووازی بخکند.

دوم آنکه بسیاری از انتراکات موجود در این فلمنامه ها سالیاست که دامنگیر جنبش بوده است و شورت دارد که یک نسلیه حساب جدی با آنها صورت پیکرد و این بروزدهای ما غلطی است که از جانب ما در جهت ادا کردن سهم خود در این نسلیه حساب صورت پیکرد.

سوم آنکه اخیراً هریانی که خود را "جنای انتلاپی" می نامد در پلا دلم بس سرونه طویل برهم دفع از مدعوای این فلمنامه ها پیرامون مجله انتلاپ را بر افزایش و میتواند تحت عنوان "راه رشد غیر سرمایه داری لتبیی" (۶) آنرا برای مدنی دیگر سر باز نگه دارد.

www.iran-archive.com

الف : ساخت جامه

پند اول لطیح نامه می‌نویسد:

«-شیوه دولید غالب در ایران سرمایه داری است بدین معنی که عکل غالب استخاره‌استخمار کار مزدی بواسطه سرمایه و دولید اثاثی بستک ارزشی اثاثی از طریق دولید کالا به سرمایه داری است. سرمایه داری اثاثی سرمایه داری هک کنفر دعت سلطنه در سر امیر بالیم (سرمایه داری و ابتداء است که دولید و باز دولید آن در چهارچوب مقتضیات و کارکرد سرمایه مالی امیر بالیستی صورت میگیرد از آن‌رو با سرمایه داری کلاسیک و سرمایه داری امیر بالیستی (از نظر برخی و پوچکها) مدلات است.» (تم. ۲ - ص. ۱۱۲)

باراگران اول پند مورد تأیید ماست. در مورد باراگران دوم آن، ما هم مددادیم که مذاکه‌های میان سرمایه داری وابسته با سرمایه داری کلاسیک و همچنین با سرمایه داری امیر بالیستی (متروپول) وجود دارد. اما فلسفه علت این مذاکه‌ها را در این میدانند که دولید و باز دولید سرمایه داری وابسته در چهارچوب مقتضیات و کارکرد سرمایه مالی امیر بالیستی صورت میگیرد. بدین وسیله فلسفه نامه سیاست اولیه‌کاری مالی را کسی از خصوصیات ذاتی امیر بالیم است به کشورهای دعت سلطنه محدود کرده و این سیاست را در خود کشورهای متروپول شناختی میکند. فلسفه نامه به این موضوع توجه ندارد که سرمایه داری در کشورهای متروپول هم در چهارچوب مقتضیات و کارکرد سرمایه مالی در اساس سیاست این سرمایه دولید و بازدولید میکند.

سرمایه مالی از نظر تاریخی بین او آنکه سیاست خود را در جهان برقرار ریابد سیاست خویش را در کشورهای متروپول برقرار نموده است. هر چند که کارکرد جهانی سرمایه مالی خود عاملی است که سیاست سرمایه مالی را در کشور متروپول بین‌ازیمن حکمی و قبیت بهنماید. لذون در این مورد میتواند:

«احادیه‌های انصاری سرمایه داران، کارتلها، سندیکاما و برادرانها لیل از هر چیز بازار داخلی را بین خود داشتم میکنند و دولید کشور بینی را [منتظر] کشور متروپول است. در همه جا تونیفات داخلی کوته از ماست» بطور کم با بین‌کامل به تصاحب خود در میآورند ولی در دوران سرمایه داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی موجود آورده است. سرمایه داری مذکور است که بازاری در محدودیت جهانی بوجود آورده است. و به میزانی که مدور سرمایه از این‌جهان میانالت و روابط خارجی و مستمرانی و «مندانه ناولد» بزرگترین احادیه‌های انصاری به انواع ادامه دویمه می‌ذیرفت به همان نسبت هم «طبیعتها» کار به سازن جهانی کشیده بودند.

چنانکه دیده میشود تلیم جهان از نظر انصادی میان انصارات امیریالپسی ضرور سا منکی بر ایجاد اندادیه های انصاری در کشورهای متروپل و سلطه این انصارات پسر بازار دادلی این کشورها و تمرکز دولت و سرمایه کشورهای متروپل درست ماجبان سرمایه مالی است . اگر ما فقط دولت و بازرگانی کشورهای سرمایه داری تحت سلطه را نابع ملتضیات سرمایه مالی بدانهم ناگزیر سیاست انصارات و ماجبان سرمایه مالی را در کشورهای متروپل نلی کردہایم و این در نتائج آنکار با تشدیل لئین امیریالپسی امیریالپسی است که بر اساس آن سیاست امیریالپسی مالی بک سیاست جهانی است و دولت و بازرگانی کشورهای در کلیه کشورهای سرمایه داری (اعم از متروپل و های سرمایه داری وابسته) در چهار چوب ملتضیات و عملکرد سرمایه مالی امیریالپسی موت پیکرده . بنابر این سلطه که دولت و بازرگانی سرمایه داری وابسته نت ملتضیات و عملکرد سرمایه مالی امیریالپسی است نسبغواند مبنی دناؤت میان سرمایه داری امیریالپسی (در کشور متروپل) با سرمایه داری وابسته (در کشور تحت سلطه) فرار گردد . بلکه این سلطه یکی از وجوه متعاقب میان آنها و در عین حال یکی از وجوه اختلاف هر دو آنها با سرمایه داری کلاسیک است که در آن از سرمایه مالی و سیاست آن غیری نبود . این سلطه که سرمایه مالی هم در کشور متروپل و هم در کشورهای سرمایه داری وابسته سیاست دارد خود یکی از نشانه های این امر است که سرمایه داری وابسته همانند سرمایه داری کشور متروپل و سرمایه داری - و ثابت آزاد نبوده بلکه سرمایه داری انصاری است ، در چهار چوب کشورهای سرمایه داری - وابسته مانند کشورهای متروپل کراین متوسط دن نخ سود نایع کراین کب حد اکثر سود دوست سرمایه انصاری (اعم از سرمایه مالی امیریالپسی و های سرمایه انصاری داخلی) فرار گرفته و در نتیجه قانون ایالی انصادی سرمایه داری وابسته همان ناون ازدش - افغان در نکل نامین حد اکثر سود (قانون نافر سود) است . لطفناه در پند جواهرم خود به این مطلب اشاره میکند لیکن اول املاک را طبیعی بیان میکند که کیا این قانون اتصال به سرمایه داری وابسته دارد و در خود کشورهای متروپل مادی نیست و نایها از - بیان این جملات طاره میروند که ناون نافر سود نافونی است که انسان به سرمایه داری انصاری (و ن رثابت آزاد) دارد و هنگامیکه لطفناه بدرستی از حاکمت این قانون بر ساخت انصادی ایران سدن میگوید باید به مراحت سرمایه داری اینسان را سرمایه داری انصاری بناه در حالیکه لطفناه از ابتدا با انتها از مشکلی در باز این سلطه طاره میروند . البته علایم ذکر است که مثاله « نکامی به تشدیل خست - مارکیستی نظام وابسته و نتایج سیاسی این » (مندرج در همان نوشیک سیاسی شماره ۲) که در واقع توپخ پندتی این لطفناه بستان میروند به این ذاتیت اشاره میکنند ، لیکن همان مثاله هم از ابتدا با انتها ای خود در این باره نتائج گوئی های زیستادی

دارد و این نوشی صحیح را کم رنگ میکند ۷

مقاله «نگاهی به ...» پدرستی مینویسد:

«عمر با عمر امیربالیم است و امیربالیم به معنای سرمایه انصاری جهان است که سلطه خود را بر بازار جهانی سرمایه دهن بنشیده است سرمایه نبیتواند در هیچ جامعه‌ای مناسیات بولیدی حاکم باشد و سدول ازملتفتبا و فروخت سرمایه جهانی (امیربالیم) بولید و باز بولید نماید.»

(ت، س، م، ۱۹۲)

بنابراین واضح است که این سلله نبیتواند وجه تایز میان کشورهای متربول قللداد

گردد.

مقاله «نگاهی به ...» همینین مینویسد:

سرمایه داری کلاسیک خود موضوعی کلاسیک بوده و تنها نوع سرمایه داری اینکه در عمر کوتني در جوامع مدلک نبیتواند وجود داشته باشد سرمایه داری — انصاری (از نوع امیربالیم و با وابسته) است.» (هانجاس ۱۹۵)
بنابراین چنانکه ویده نبیتوود که در کشورهای امیربالیم وجه در کشورهای سرمایه داری وابسته سرمایه داری انصاری حاکم است و در هر دو آنها بولید و بازبولید در چهار جوب ملتمنه و گارکرد سرمایه مالی امیربالیم مورث میگیرد. سوالی که در اینجا باید بدان باش داد اینست که نظاوت میان سرمایه داری وابسته با سرمایه داری امیربالیم در کشورهای متربول چیست؟ ما به این سوال در شاره سوم جزویت «بررسی مسائل انتلک برولنری» به این شکل باش داده‌ایم که در کشورهای متربول در این رند سرمایه داری در دوران سرمایه داری — کلاسیک و روابط آزاد و تعاونی بولید و سرمایه‌ای که از دل این روابط آزاد بوجود آمد سرمایه داری انصاری عکل گرفت. در چهار جوب این سرمایه داری سرمایه مالی هرگز و دوره‌یانی سایر سرمایه‌ها را تابع خویش نموده و حلقه تعیین کننده و حرکت کل زنجیر سرمایه اجتماعی است و همانطور که میدانیم این سرمایه مالی سیاست خویش را به لطف بر سرمایه‌های داده‌ای کشور متربول بلکه از طرق کوناکون (و بخصوص از طریق مدلک سرمایه) بر کل سرمایه اجتماعی کشورهای سرمایه داری وابسته و بدین معنی اذ سرمایه مالی امیربالیم بدلیل به حلقه تعیین نهیه مستعمره اعمال میکند و بدین وسیله سرمایه مالی امیربالیم نبیتواند به حلقه تعیین کننده زنجیر سرمایه اجتماعی در سطح بازار جهانی سرمایه داری نباشد. اما در کشور سرمایه

اوشا به احتمال قریب به بیان اشیاء جایی روی داده است و بحای «سرمایه داری انصاری» نوعی نهاد است. چون این امری کاملاً بدین است که حتی در کشورهای متربول هم در کنار سرمایه انصاری سرمایه نیز وجود دارد.

داری وابسته علیرغم آنکه سرمایه داری انصاری و نانوں مافوقی بود است، لیکن در سطح بازار داخلی آن همچ نکسر مایه‌های وجود ندارد که مانند سرمایه مالی امیری بالبسی حلده - تعبین کننده در حرکت سرمایه اجتماعی در سطح بازار جهانی باشد . بلکه بر عکس حرکت کسل سرمایه هادر بازار داخلی ایران (و هر کشور تحت سلطه پیشگر) حلده شفیعی از زنجیر حرکت سرمایه در عرصه بازار جهانی است و تدبیرها نایب حرکت حلده های اصلی که معملاً به کشورهای متربول مستند میباشد این همچ نیزین دلایل میان سرمایه های انصاری در کشور متربول با سرمایه داری انصاری در کشورهای تحت سلطه است . پطور کلی دلایل تعطیلی هم این دو دسته از کشورهای را میتوان از روی خصوصیات پنج کانه امیری بالبس تعبین نمود .

همانطور که میدانیم امیری بالبس مرحله‌ای از رشد و تکامل سرمایه داری است که در آن اولاً تمرکز بولید و سرمایه به آستانه درجه‌ای رسیده که انصاری را بوجود آورده که در زندگی اقتصادی نسل لاطی را بازی میکنند . در رابطه با این خصوصیات امیری بالبس در کشورهای متربول تمرکز بولید و سرمایه از دل روابط آزاد بوجود آمده است . لیکن در پیشتر کشورهای سرمایه داری وابسته (و نه در معه آنها) سرمایه داری از همان ابتداء ای استواری سرمایه داری و روابط آزاد تبرده ، بلکه انصاری بوده است و تمرکز بولید و سرمایه اسلامی در تحت سلطه انصاریات (امم از انصاریات امیری بالبسی و با داخلی) صورت گرفته - است . علاوه بر این نسل ناطع انصاریات در زندگی اقتصادی باید کفت که در کشورهای امیری بالبسی این نسل پیراپ ناطع نو و مسون بر است و انصاریات امیری بالبسی نه تنها در زندگی اقتصادی کشورهای متربول بلکه در زندگی اقتصادی جهان نسل لاطی بروز عهد دارند . در کشورهای سرمایه داری وابسته انصاریات داخلی تسبیت به سرمایه های غیر انصاری چنین نسلی دارند ولی در مقابله با انصاریات امیری بالبسی نسل تعبین کننده نداشته و بلکه تعبین شونده اند .

نانیا امیری بالبس آن مرحله‌ای از رشد و تکامل سرمایه داری است که در آن پژوهگران سرمایه های انصاری منتفی و بانکی در پیکری ادغام شده و سرمایه مالی را بوجود آورده و سیاست سرمایه مالی جانشین سیاست سرمایه پلدر کلی میتواند . سرمایه های انصاری منتفی و بانکی هم اکنون نه فقط در کشورهای متربول بلکه در کشورهای سرمایه داری وابسته هم در پیکری ادغام شده‌اند (این امر در ایران از همان زمان و زمینه شاه و پیش از در زمان و زمینه چهارمین اسلامی صورت گرفته است) برخی سرمایه های انصاری منتفی و بانکی ادغام شده در چهار چوب کشور سرمایه داری وابسته را نیز «سرمایه مالی» میتوانند . ما بدون آنکه وارد بسته مربوط به نامگذاری این سرمایه خواهیم مذاکر میتویم که این سرمایه (امم از آنکه سرمایه مالی نامیده شود با نزد) با سرمایه مالی امیری بالبسی این دلایل را دارد که اوی نایب و وابسته به دومن است . دومن در عرصه بازار جهانی

سیاست دارد لیکن اولی نلط در سطح بازار داخلی کثیر نعت سلطه و آنهم در متابعه
با سرمایه های غیر انصاری (و نه سرمایه مالی امیریالبیتی) دارای چنین سیاست است.
فالنا امیریالبیتی آن مرحله ای از رشد و تکامل سرمایه داری است که در آن متدبر
سرمایه اهدیت روزانه ای پیدا کرده و نسبت به مدور کالا در درجه اول اهدیت قرار میگیرد
در این رابطه باید گفت که همه کشورهای متropol سرمایه دار میگشند . لیکن پیشتر که کشور
های نعت سلطه با سرمایه های پیارج مادر نمیگشند و با میزان آن بدی است که اهدیت قابل
وجه ندارد البته برخی از کشورهای نعت سلطه فروشنده نظر عربستان سعودی نیز به میزان
قابل وجوهی سرمایه پیارج مادر نمیگشند و هم با انکها و کارخانیات معطیست را (چه در کشور
های متropol و چه در سایر کشورها) غربداری میگشند . ایران هم در زمان ناهی از بالا
و ندن قیمت نفت و ارزابیش بولید آن برای مدنی نست به مدور سرمایه زد و برای نوونه به
کشورهای اندکستان، فرانسه، سر، سنتکال و ... وام داد و هم کارخانیات کروپ و چندین
پالپکاه را در نقاط مدلک جهان خردباری کرد . مدور سرمایه به میزان هنگاتی توسط -
کشورهای نلذیز خاورمیانه بطور کلی استثنائی است بر این نادره که کشورهای نعت سلطه
با اگر هم مادر نمیگشند و با اگر هم مادر نمیگشند مدار آن چندان قابل توجه نیست .
ولی کشورهای امیریالبیتی عموماً مادر کننده سرمایه آنهم با مادری هنگاتاند . شنا
این نکته را هم باید اشاره کنیم که سرمایه های مادر عده از طرف امیریالبیتیها تنها
به کشورهای نعت سلطه مادر نمیگود بلکه از بیک کشور امیریالبیتی به کشور امیریالبیتی
دیگر نیز سرمایه مادر میگود . مثلاً سرمایه داران آمریکائی در واشن و اروپا و سرمایه
داران واشن در آمریکا و ... در سطح کشورهای سرمایه گذاری کردند . بنابراین از این
نظر که بیک کشور حل سرمایه گذاری سرمایه های مادر عده از طرف امیریالبیتها باشد
و ظاوتی بین کشورهای سرمایه داری وابسته و متropol نیست . زیرا سرمایه به هر دو آنها
مادر میگردد .

رابع امیریالبیتی آن مرحله ای از رشد و تکامل سرمایه داری است که سراسر جهان
از نظر اقتصادی میان انصارات امیریالبیتی قائم میگردد . در رابطه با این عوامل
روشن است که همه سرمایه های کشور سرمایه داری وابسته و حق اتحادیهاین و منطقه -
وین آنها متکلم و غیر متکلم شبه انصارات امیریالبیتی بشمار رفته و با بهسوس -
مودت زیبر ناود آنها هستند . ولی در سطح بازار داخلی کشورهای متropol سرمایه هایی
وجود دارند (میان انصارات امیریالبیتی) که خود سرمایه « مادر » بوده و در تدبیر
الاقتصادی جهان سهیم هستند .

خامساً امیریالبیتی آن مرحله ای از رشد و تکامل سرمایه داری است که سراسر جهان
از نظر ارضی (سیاسی) بین متن از کشورهای بزرگ قائم میگردد . در این رابطه هم

روشن است که کثیرهای متروول در نیم مناطق نژاد و قلقوهای فرماتروایی هستند و کثیرهای سرمایه داری وابسته خود قلقو نژاد سپاهی سنتیم و غیر سنتیم کثیرهای امیریالیستی پشار میروند .

اینها همترین نژادهای است که میان کثیرهای سرمایه داری وابسته با کثیرهای متروول وجود دارد و همانطور که اشاره کردیم همترین نژادت اینست که در کثیرهای متروول (۰۰) سرمایه داری وابسته ناچهون سرمایه های میباشد .

اما در خود نژادت اصلی میان سرمایه داری وابسته با سرمایه داری کلاسیک نهیز بوضیعی قطبناه نامی است . این درست که تولید و باز تولید سرمایه داری وابسته نایع ملتفیات و عملکرد سرمایه مالی است و در چهارزوب سرمایه داری کلاسیک چنین چیزی منفی ندارد ، اما این مدل خود نایع از نژادت هم بری میان این دو سرمایه داری است (و آنهم این است که سرمایه داری کلاسیک ، سرمایه داری رفاقت آزاد است در حالیکه سرمایه داری وابسته شکل خاص از سرمایه داری انسانی است و تمام نژادهای دیگر میان این دو سرمایه داری اساس نایع از این نژادت هم است .

مشون پندتای ۲ و ۳ تأیید میست که آنها عیناً می آیند :

۲ - سیم سرمایه داری وابسته در ایران هم از رقوم ارضی در مل پک پرسه طبع ملتفیات سرمایه مالی امیریالیستی و به اندکای محدود سرمایه امیریالیستی در امتناع با سرمایه داخلی استقرار و غلبه بالات و سیم سرمایه داری وابسته چهارم سیم چهانی امیریالیستی پرده و باز - تولید آن در چهارزوب دفعه کار بین المللی امیریالیستی در رابستگی به نظام جهانی امیریالیستی فرار دارد .

۳ - تضاد اساسی در این ساخت انتقامی - اجتماعی میان تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داری یعنی تضاد میان حالت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی سرمایه داری بر ایزار تولید و با تضاد کاروسیرمایه است .

طبعه کارگر و بیدوازی دو طبقه اصلی چاهه هستند .

* * *

فریک قطبناه او را وابستگی چهست ؟

قطبناه در پندتای ۴ و ۵ وابستگی را ب الكل انتقامی بوضیع داده میتواند .

۴ - قانون اساسی انتقامی حاکم بر این ساخت قانون ارزش اساسی در الكل تأیین خاکر سود (مانند سود امیریالیستی) است .

در کشور تحت سلطه ایران یا به اساس وابستگی اقتصادی و نیزجاً سیاسی سرمایه داری ایران به سرمایه داری امیریالیسی (و امیریالیس ملا) را تشکیل میدارد.

۵- کسب ارزش اثاثی (سودآوری) اثاثار متعلق سرمایه در سیستم وابسته [گویا منظور همان سیستم سرمایه داری وابسته است] تحت عملکرد قانون اساسی اقتصادی این ساخت یعنی قانون ارزش اثاثی در شکل سود حاکم انساری (مالوی سود امیریالیسی) توان ممکن است این یا به عینی (الصادی) وابستگی اثاثار متعلق سرمایه در سیستم سرمایه داری وابسته را بیان - مهندسیاده « (همانجاً س ۲۶- ۳۴)

در این مسئله که قانون اساس اقتصادی سرمایه داری وابسته همچون سایر اشکال سرمایه داری انساری قانون ارزش اثاثی در شکل تأمین حاکم سود است، جای هیچگونه عکس نیست اماکن در کجا ای مدلاتوی از این قانون وجود دارد . گروه همچون « ا.م . ک. » برای این اعتقادند که فقط در کشورهای سرمایه داری وابسته که ثبوری کار ارزان است، مالوی سود بدست میآید و بدین ترتیب به این نتیجه میرسند که اولاً- در کشورهای متوسط کار ارزان نیست، خبری از مالوی سود نیست و نهایا - در کشورهای سرمایه داری وابسته که ثبوری کار ارزان است همه سرمایه ها این ثبوری کار ارزان را انتقام میکنند و مالوی سود بدست میآورند و برای ارزان نگاه داشتن این ثبوری کار و هدایت این مالوی سود پسه دیگرانهای دست نخانده امیریالیس وابسته اند و این یا به عینی وابستگی کل سرمایه اجتماعی و کل اثاثار بودوازی است ! گروهی دیگر همچون « سازمان رزم اقلایی » که میدانند این قانون (یعنی قانون مالوی سود) قانون اساس سرمایه داری انساری است و بدل آنکه هنوز آثار و بلایای تو نیمه شود ای- نیمه سفیده و نظام وابسته بنت بر اتفاق آنها حاکم است و از اینکه ایران را سرمایه داری انساری بدانند مثل جن از بسم الله کریما ندانند که ایران سرمایه داری انساری نیست . جالب توجه است که آنها مفهای زیادی از ثبوری خود را به برخورد به « امک » انسان میدهند و در آن تابت میکنند که مالوی سود اساساً ناشی از انسار است و نه مراکشی از ارزان بودن ثبوری کاره لیکن در باطن بحث خود پیکاره با نیل حاکمیت انسار و سرمایه داری انساری در ایران کل بحث خود را نیز میکنند و همچنان این سوال را بدون پاسخ میگذارند - که یعنی اگر در ایران سرمایه داری انساری و قانون ارزش اثاثی در شکل سود حاکم انساری (مالوی سود) حاکم نیست همچرا در آن سرمایه انساری حاکم بوده و طبق سود بدست میآورند ؟

« در همه جا منظور از «امک» یا «ام» مک «گروه « اتحاد مبارزان کوئیست » است . - نادر

اما قلمنامه بود بخت ما مجنونی ابت از هر دو این انحرافات، قلمنامه پذیرشی.
به حاکمیت انصار و نانون فرو سود اشاره میکند لیکن او تضمیم این موضع درست و اشاره
به اینکه سرمایه داری ایران، سرمایه داری انصاری است خودداری میکند. قلمنامه
چنانکه دیدم حاکمیت این نانون را و ذکر سرمایه داری وابسته و مبنای تلاوت آن با
سرمایه داری امیر بالیسی لوار میدهد و بدین ترتیب حاکمیت آنرا در کشورهای متربول نهی
میکند. و بالآخر قلمنامه در نقل و اولهای فرو انحراف نوع «امک» را نیز بیان میکند
و میکوبد عده اشاره سرمایه بدین دلیل به امیر بالیسی وابسته اند که فرو سود بدت آورند
ما به این انحراف در شماره اول جزویات «پرسی سائل انقلاب پرولتبری» بطور مفصل
برخورد کرده ایم و در اینجا بطور مختصر به این مطلع اشاره میکنیم.

میدانیم که نانون انسی نظام سرمایه داری بطری کلی نانون ارزش اثناي استه
ولی چنانکه میدانیم در خرابی روابط آزاد بدل حاکم بودن نانون گرامی نزولی نسخ
سود، جمیع ارزش اثناي بولید شده با نزولی تغییباً ساوی بین سرمایه های مختلف
وزیع میگردد (پنهان از موارد استثنایی، فرعی و بوقت) لیکن در خرابی حاکمیت انصاری
و تلبی انصار برو طابت آزاد سرمایه های انصاری میدوانتند با تکه برجسته سپله
داشتن مواضع کلیدی انتقام و سودآورترین غرمه های بولید و سرمایه کاری، سودهای کلان
بجای بزندن، ثبت این سودهای کلان بتكل ارزش اثناي بولیدن در جامه بزرگتر است
از ثبت سرمایه های انصاری (که این سودها را بدت آورده اند) به کل سرمایه اجتماعی
نتیجه این امر چیزی نیست جز آنکه سرمایه های کوهک نه تنها نمیدوانتند به این سود
های کلان دست پیدا کنند بلکه از سود متوسطهم کمتر بدت خواهند آورد.

در اینجا دیده میشود که چونکه سلطه انصار علت حاکم بدن گراییں کب حد اکثر
سود پیش از متوسط بدن نسخ سود است. حال اگر چنانچه مانند «امک» و قلمنامه
حائز تصور کنیم که وابستگی سرمایه ها به امیر بالیسی ناشی از کب مالوں سود است، باید
به این نتیجه پرسیم که نلط سرمایه های انصاری به امیر بالیسی وابسته اند (دیدگاه سه
بهانه ها) و یا میتوان «امک» به این نتیجه خواهیم رسید که هم سرمایه انصاری نه
سود بدت میآورد و هم سرمایه های غیر انصاری بینی هم فرو سود بدت میآورند! مثلاً
اگر نسخ متوسط سود (بینی ثبت کل ارزش اثناي بولید شده به کل سرمایه ها) $\frac{1}{10}$ است
نه سرمایه ها سودی بیشتر از $\frac{1}{10}$ بدت میآورند (مثلاً $\frac{1}{8}$) سال این $\frac{1}{8}$ اثناي از کجا
میآید معلوم نیست زیرا با این $\frac{1}{8}$ هم باید جزء همان ارزش اثناي بولید شده متوسط
کارگران باشد که این مخالف فرض اولیه ما بینی بر اینکه میزان کل ارزش اثناي به کل
سرمایه های معلوم و متش (بینی $\frac{1}{10}$) است و با اینکه این $\frac{1}{8}$ باید نعمت خدا بوده و از
آستان نازل شده باشد! نویسندهان قلمنامه نمیدوانتند که ماجهان سرمایه های

کچه کتر محال کب مالو سود توسط سرمایه های انصاری هستند . آنها خواهان آن هستند که عمره های سودآور سرمایه گذاری بر روی آنها نیز گذره شود . آنها محال پیشنهاد انصاری هستند . آنها ادوبی ارجاعی بازگشت به قانون نوچ متوسط سود بجا مالو سود را دارند . پنا برآین قانون مالو سود پایه عینی وابستگی آنها به امیری بالیم نیست این پایه عینی در جای دیگری است، پایه عینی وابستگی این اثار سرمایه ابتداست که آنها قادر نبینند همین سودمانی نازل را هم بدون رابطه با سرمایه مالی امیری بالیم کسب کنند . دوربینهای های این سرمایه ها زاده ناچوان دوربینهای کل سرمایه اجتماعی است که حلقه های تبعین کنند آن دوربینهای سرمایه های انصاری در درجه اول سرمایه مالی است که سعادت آنرا بر سایر سرمایه های مأمهن کرده و آنها را تابع وی میسازد . سلطه انصاری پنج و نیات آزاد از بکو قانون مالو سود را بوجود میآورد و از سوی دیگر سیاست اولیهگارشی مالی را (و با به زبان دیگر وابستگی سایر سرمایه ها به سرمایه مالی را) . این مردو مخلول سلطه انصاری و با آنکه بروکر دستاپل دائمی و مکمل بروکر گزند ولیسی هیچک مخلول دیگری نیست عینی وابستگی مخلول قانون مالو سود نیست بلکه هم وابستگی و هم قانون مالو سود هردو مخلول سلطه انصاری که پایه عینی قدر ویکهای نوبتگر کسر مایه در عمر امیری بالیم است .

در چهار یوب سرمایه داری انصاری پایه عینی وابستگی اثار مخلص سرمایه به سرمایه مالی امیری بالیم این است که تمام نک سرمایه ها در تمام مرافق دوربینهای خودین - قدم بقدم و مستقیم و غیر مستقیم با سرمایه مالی امیری بالیم (و یا سرمایه های انصاری - دیگر که دنباله انصاری امیری بالیم میباشد) در رابطه فوار و یکبرند ، زیرا سرمایه های انصاری و در وائی آنها سرمایه مالی نهای موافع کلیدی و کنترل کننده اقتصاد را به انصار خود در آورده و از موقعت انصاری ویژهای در منابع ، بازکها ، حمل و نقل ، ... هجارت و ... برخوردارند و اگر سرمایه های پلوش مصال بخواهد از برخواری رابطه و پیوند با سرمایه های انصاری خودداری کند قابل نیت خرابی لزم برای ارزش افزایی خود را تأمین نماید (برای توضیح بیشتر و لک به "بررسی مسائل انقلاب ... عماره ۲" این وابستگی - اقتصادی مبنای وابستگی سیاسی نیز هست . ماجهان سرمایه مالی سرکرده همه اثار بروکرداری در سرکوب مبارزات کارگران و زمعکنان در سراسر جهان هستند . آنها با تکه بر قدرت اقتصادی و به تبع آن لدرت سیاسی و نظامی بخوب خود سهم بیشتری از سایر اثار بروکرداری در پلای نظام سرمایه داری در عمره جهان بازی میکنند و این والدعت عینی همه اثار بروکرداری وابستگاری که بطور وسیع و غیر وسیع (مستقیم و غیر مستقیم) سرکردگی سیاسی امیری بالیم را پذیرا خودند .

مطالعه "نکامی به ... " نیز که نادعاً باید دیدگاه متدرج در اطمینانه را در مورد وابستگی

توضیح دهد و سرشار از آنچه لکری و نناهن گوئی و انحرافات و نکارنیک در این مورد است . از پلک طرف به دیدگاه اثراوانی «امک» متوسل میشود و فوی سود را ناشی از کار ارزان میدانندو مهه اشاره سرمایه را در فوی سود سهم میداند ، و از طرف دیگر خاطرنشان میگارد که فوی سود تنها به انتشارات فعل پیگرد . از طرفی واپسگی را ناشی از تلاش پایدار مستغل میداند و از طرف دیگر آنرا پیدیده ای بنام «خواسته تولیدی امیربالیس» توضیح میدهد . از طرفی واپسگی را ناشی از این میداند که تاثون فوی سود بر تولید و بازتولید ساکم است ، اما از طرف دیگر خود حاکمیت تاثون فوی سود را بناگذیر ناشی از سلطه امیربالیس (یعنی واپسگی کنور سرمایه داری وابسته) ارزیابی میگند و بالاخره معلوم نیست کدامیک مطلوب دیگری است !

* * *

آیا سرمایه داری وابسته نیروهای بولدۀ را روشن میدهد ؟

قطعه‌نامه در پاسخ به این سوال کجع و منفی است . در ابتدای پند ۶ مینویسد :

«۱- با توجه تکامل سرمایه داری و استثمار و غلبه شوه دولتی

سرمایه داری خواسته امیربالیس در جامعه ما نیروهای بولدۀ جاسه از نال

۲- به این طرف در رابطه با نیازهای و ملتبهات سرمایه مالی امیربالیسی

و در حدوده تسلیم کار جهانی میگذرد بر این ملتبهات و جایگاه انداد

ایران در این تسلیم کار وعده پائمه است ... ۳۰۰

میگویند که در اینجا قطعه‌نامه بدرستی پرورد نیروهای بولدۀ در چهارچوب سرمایه داری

وابسته اشاره میگذارد . قطعه‌نامه در ادامه مطلب مینویسد :

«۴- آیا این وعده نیروهای بولدۀ در خواسته ناعمکنی وعده سرمایه داری

جهانی و بدلیل سلطه سرمایه مالی امیربالیسی تعلیق فوی سود انصاری

سلطه‌مول و کلا در چهارچوب ملتبهات و منانع سرمایه مالی امیربالیسی

حدود و پکجانبه و نامزون بوده و موجب تذید تقدیمی طبقانی میگرد ... »

تا اینجا مطلب هم درست است لیکن بشرط آنکه حدود به سرمایه داری وابسته نگذته

و ملتبهات جهانی سرمایه داری در عرصه حاضر ارزیابی نشد . زیرا امیربالیس از ابتدای

لون بیست ناکنون نیروهای بولدۀ را در کنورهای متروبول وعده داده است که این وعده

حدود و نامزون بوده و بدلیل سلطه سرمایه مالی و تعلیق فوی سود در چهارچوب

- ملتبهات و منانع سرمایه مالی و تعلیق فوی سود در چهارچوب ملتبهات و منانع سرمایه

مالی امیربالیسی قرار داشته است .

مانطور که میدانیم امیربالیس نسبت به دوران ماقبل خود یعنی سرمایه داری کلاسیک

ارجاعی نیست بلکه متری است . ارجاعی بودن امیرالیسم در مطابق آن با سوپالیسم است . در چهار جوپ امیرالیسم (و بطور کلی در چهار جوپ سرمایه داری انصاری) شرایط عینی لازم برای تحول سوپالیسم جاسه و تولید سوپالیزم فرام میگردد و امیرالیسم به اهن دلیل ارجاعی است که از تعلق سوپالیزم جلوگیری میکند . به همین ترتیب سرمایه داری وابسته هم نیروهای مولده را در مطابق با روابط نسبه تغذیل گفته و ند داده و نسبت به آن متری است سرمایه داری وابسته از آنرو که سرمایه داری انصاری است ، تنها در مطابق سوپالیسم ارجاعی است و هیچ آذرناهی بوروزایی دیگر در مطابق آن متری نیست و نشانهای موجود در سیستم سرمایه داری وابسته شرایط عینی را برای انقلاب سوپالیسم و آغاز سلطنتان سوپالیزم فرام آورده است و سرمایه داری وابسته از آنرو ارجاعی است که مانع تعلق سوپالیسم است .
لطفمنامه در ادامه مطالب مبنی برد :

« اهن خصوصیات در واقع از هك طرف امکان حملت انسی سرمایه داری -
جهانی در عمر تاریخی حاضر بطور کلی ، یعنی سر امیرالیسم که عمر
گندیدگی و اختصار سرمایه داری است و از سوی دیگر امکان عملکرد -
امیرالیسم در کشور تحت سلطه بطور خاص است . در این عمر و حیث
اهن شرایط بوروزایی و مناسبات دولبدی سرمایه داری ناک هرگونه
توان و ند تاریخی نیروهای مولده بوده است و این و ند تاریخی در کو و
نایبودی مناسبات سرمایه داری و تحول سوپالیسم میباشد » .

اهن نتیجه آنری در مورد کشورهای متروکل و سرمایه داری وابسته کاملاً صحیح است لیکن در مورد کشورهای نسبه تغذیل و تغذیلی صحیح نیست . در کشورهای امیرالیسم اسدوار مناسبات سرمایه داری و تحول بوروزایی هنوز هم از نظر تاریخی کامن به بیش است و سبب و ند نیروهای مولده میگردد که این تحول بوروزایی با به شکل اندلابی و از
پائین اینام میتواند (جمهوری دیکتاتوریک طی) و با به شیوه ای ارجاعی و از بالا حاکم -
میگردد و نتیج به حاکیت سرمایه داری وابسته میگردد که این سرمایه داری وابسته سبب
رعت سریع نیروهای مولده در مطابق با شیوه تولیدی کهن میگردد . لیکن لطفمنامه چشم خود را بر روی این واقعیت مسلم تاریخی مینمند و در ادامه مطلب مبنی برد :
... از این و این مناسبات در ایران باعث و ند تاریخی نیروهای -
مولده نگردیده است و با دکمال همه جانبی نیروهای مولده و استدلال
التصادی جامه[#] کاملاً در قطاد است » .

[#] نکته ای که در زحل و لول اخیر باید بدان بوجه کرد « استدلال التصادی » است . استدلال

اگر ادعای نطنزه را قبول کنیم تا هار باید پیشبردم که طبله کارگر ۱ میلیونی ایران به دروغ پزدک است، ایجاد کارخانه ها و کارگاههای متعدد کوچک و پزدک در سراسر ایران از آغاز دعه ما به این طرف واقعیت ندارد، افزایش عظیم حجم سرمایه های در گردش مردا به که "دروغ امیربالیستی" است، راهها و بنادر و فرودگاههای کنسرتوس نهاده است و ... چنانکه میدانیم تمامی اینها واقعیت است و ساکنی از وند نیرو و های مولده در جامه است که نطنزه با پک اشاره قلم روی نام آنها خط بسطران میکند، این درست است که سرمایه داری را پسنه با تکامل جهانی نیروهای مولده در تقاد است ولی این خصوصیت سرمایه داری پطرولیم است، نایزونی وند نیروهای مولده از خاصیت ذاتی حرکت سرمایه پطرولیم دارد بر این مبنیاند، صور وجود یک سرمایه داری میزون که نیروهای مولده را پطرولیم به جانبه وند یک صور بینایت ایوردونیستی و بودوایی است، وقتی که ما میگوییم سرمایه داری را پسنه ارجاعی است منظور ما این نیست که این منابع نیروهای مولده را وند نداده و پا اگر وند داده پلر نایزون وند داده است.

البته باید بورد بیچ وجه نوات پرولتاریا نیست، پرولتاریا هیچگاه هیچون خود را بودروایی کویه نکر طرقدار این نیست که جامه مرفا به استقلال انسادی دست یابد، این بدان معنی است که از نظر تاریخی به علب پرگردیم، به دورانی که هنوز انتقام جهانی و تقسیم کار بین المللی تکامل نهاده بود و انتقام های ملی وجودا از پک پرگز جنبه غالب را داشتند، پرولتاریا تنها هنگامی پطرولیار استقلال انسادی است که خودن بر آن انتقام حکومت داشته باشد، مثلا هنگامیکه انقلاب سوسیالیستی در یک کشور به پیروزی میورد، پرولتاریا سی خواهد کرد که هرمه با نایبودی سرمایه داری سلطه انسادی امیربالیم را هم رو به اضطرال ببرد لیکن در صورت ایجاد یک اردوگاه سوسیالیستی، پرولتاریا خواهان مرچه گشوده در شدن روابط انسادی و ایجاد یک انتقام واحد بین المللی معنکل آن گشود - می سوسیالیستی خواهد بود و سعی از استقلال انسادی در همان نخواهد بود، در تراپیط کنونی هیچگاه شمار استقلال انسادی را باید بورد بوضیح تنوکنیم این یک ادیب ارجاعی است ما به تودها باید روابط مناقم و چنانی نایذیر همان ذلی سلطه امیربالیم انقلاب سوسیالیستی را توضیح دهیم و در عین حال باید به تودها آنکارا پنکنیم که مناسخ پرولتاریا در ایجاد یک انتقام سوسیالیستی واحد و متمرکز در عرصه بین المللی است و پرولتاریا بیچوجه خواهان از زرای انسادی ملتها نعمت بوشن "خود کنایی" و "استقلال انسادی" نیست، خود کنایی و استقلال انسادی تنها زمانی بورد نظر پرولتاریا است که از انتقام سوسیالیستی در مقابل انساد سرمایه داری دفاع نماید.

سرمایه داری وابسته سرمایه داری انصاری است و سرمایه داری انصاری (و بخصوص سرمایه داری انصاری دولتی) کاملترین ندارک مادی سرمایه است . سرمایه داری — انصاری در مقابل سرمایه ارتعاعی است و گونه در مقابل سرمایه داری کلاسیک (و مدت آن در مقابل نژادالیسم) متفرق است ، زیرا سرمایه داری کلاسیک و روابط آزاد — موجود در آن از نظر تاریخی هیچ راهی پجلو ندارد مگر آنکه از سرمایه داری انصاری عبور کند و مثلاً «شکمی به...» گویی در برخورد سلطهم به قلعه‌نامه‌ای که رسالت پوشیدن را بر عهده دارد است که مینویسد :

«طرح این مسئلله که وجود امیربالیسم مانع از وعده سرمایه داری والی در جوامع علی مانده میشود مثابر با شوری و برایهک م-ل و نکرار سخنان پوییده و کوهه عده ناردنیکها است که توصیه سرمایه داری را بجز در آن کیوهایی که ابتدا بدان دست پانداشتند و برهمین اساس از پذیری و تقدیر و توسعه و حاکمیت مناسبات سرمایه داری در روسیه — خودداری مبنی نهادند و آنرا تلقی میکردند» (هنجارا س- ۱۸۲)

آری قلعه‌نامه نسبت به ناردنیکها یک گام به پیش برخوداره که حاکمیت این مناسبات سرمایه داری را در ایران مهذبیرد لیکن مدعی میگردد که حاکمیت این مناسبات باعث وعده تاریخی نیروهای مولده نگردیده است گویی که مناسبات سرمایه داری ایران با همان نیروهای مولده جامه نژادالی حاکمیت پیدا کرده است !

* * *

«بروک گهای» سرمایه داری وابسته و نزاویه‌ای آن با سایر اشکال سرمایه داری قلعه‌نامه که در بند نفت خود مبنی و بروک گهای و نزاویه‌ای سرمایه داری وابسته با سایر اشکال سرمایه داری را به نحو خلاصه بیان میکند در بند هشم این بروک گهای و نزاویه‌ها را دسته بلندی کرده و مینویسد :

۲— بروک گهای سیستم سرمایه داری وابسته که آنرا از سرمایه داری کلاسیک (روابط آزاد) و سرمایه داری امیربالیسم متمایز میکند عبارتند از : a) بروک اسلاوار و b) بروک سرمایه داری در جامه برخلاف سرمایه داری کلاسیک (روابط آزاد) از طریق جبر غیر انتقامی و از بالا توسط امیربالیسم تهدی می‌گردد و بر جایه تعییل عده است ، بدین ترتیب به همراه حاکمیت نهاد کار و سرمایه در جامه ستمگری مسلی

توسط امیربالیسم با عده هرچه بیشتر نیز اعمال میشود ... »

بند هشم را همینجا علی الحساب میتوان به اجزاء ذیر تقطیم کرد :

- ۱- پرسه استوار و خلیه سرمایه داری در جامه از طویل چیز غیر اقتصادی مورث گرفته و پرسه تعیین کردیده است.
- ۲- این پرسه از بالا مورث گرفته است.
- ۳- این پرسه بواسطه امیریالیس تعقیل بالته است.
- ۴- حاکمت نقاد کار و سرمایه در جامه هر راه با تجدید سیکوی ملی باشد هر چه تسامیر اعمال میشود.

در مرد حکم اول باید گفت که قطعنامه در هیچ جای خود کوچکترین دلیلی برای اینها آن نیازده است و نایابی که نایابانم پذیر کلی نیست، ناکنون هیچ تعیینی در اینها حلقه ایتیحکم عجیب و غریب از آن نداده است. قطعنامه طوری مطلب را بهان میکند که کوچک نایابی جامه با استوار و خلیه سرمایه داری مالک بوده و امیریالیس به زور سرنیزه آنرا تعیین (۱) کرده است، کوچک روابط لفودالی در جامه ایران (ویا هر کشور دیگر در عصر حاضر) مانع و نهاد نیروی عای مولده نبوده و بر اینکنون آن شرط غروری نکمال جامه ایران نبوده است! در واقع بجز نایابندگان روابط نایاب سرمایه داری، همه طبقات جامه (اعم از بودروازی، کارگران، دعاخان و زمینکنان شهری) در ایران در هم شکنند یوشه لفودالی جامه بودند اما امیریالیس و بودروازی داخلی میتوانند از بالا و به شیوه ای ارجاعی سرمایه داری را جاگزین لفودالیس نایابند، بطوریکه هر چه کمتر در این میان مددی پیشنهاد و هرچه آرامیده بی سرومدادر این کار را مورث - معدن که به مبارزه طبقاتی بوده ما دامن نزند و خلاصه طردی این عمل انجام شود که به تحکیم سلطه هر چه بینتر آنها منجر گردد. اما کارگران و دعاخان و زمینکنان شهری نایابان در این بود که روابط لفودالی به شیوه ای انتلاقی و از پائین در هم شکنند خود و این امر هر راه با شرکت هر چه وسیله بوده ما در مبارزه طبقاتی مسروت کمیزد نا از سلطه همه جانبه بودروازی چلوگیری کردد و در واقع در رأس این حشرکت تاریخی، پرولتاریا فرار داشته باشد و جمهوری دمکراتیک علی چاگزین جامه نیمه لفودال کذتبه گردد. در اینکه جامه باید تحول بودروازی خود را انتقام میدارد همه (بجز) نایابندگان شهری کهنه بولاید) ذهنخواه بودند. لیکن نقاد منافع نیز شیوه انجام این تحول بودروازی بود و بالاخره امیریالیس و بودروازی بودند که با تکهه برضت چنین بوده ای و پیش از خفت چنین بولتلری، نراسند به شیوه مطلوب خود این تحول را مورث معدن. جامه از مدبها بین آین تحول بودروازی بود و امیریالیس نایاب زمان با دولت نیروهای ارجاعی جامه (لفودالیس و بودروازی کمپاریز) از عقل این تحول چلوگیری میکرد، اما در آن زمان منافع امیریالیس در سطح بین الللی ایجاب میکرد که در يك سلطه از کنترل های تحت سلطه (واز جمله ایران) روابط سرمایه داری چاگزین

روابط نوادالی گردد . در واقع امیر بالیس نا آن زمان از هک طرف با مدد سرمایه بسته
تکامل سرمایه داری سرعت پیدید و از طرف دیگر با حیات از ارتجاع نوادالی و سرکوب مبارزه
بوده، ما از تکامل به شیوه اندلاعی آن جا و گیری میکرد . اما بطاطر وند سریع سرمایه های
امیر بالیسی (و پیشون امیر بالیستی آمریکانی) پس از جنگ جوانی دوم و محدود بودن
مردمه های سرمایه گذاری و بازارهای فروش کالاه متابع امیر بالیس ایجاب میکرد که اینکوئن
کثورهای تحت سلطه نیز به کثور سرمایه داری بدول پیدا کنند تا زینه مدد سرمایه و کلا لا
به هیزان هرچه پیشتری گردد . در اینجا امیر بالیس ناشی سریع کننده را در تکامل
و غلبه شیوه دولید سرمایه داری بازی میکند و پویلان ادعای قلمدانه بدون هیک در این
مسئله که در آن ماملع پیشون این بدول مورث گرفت ناشی امیر بالیس و سیاستهای جهانی
آن تعیین کننده بود . لیکن این بدان معنی نسبت که این بدول بر اساس خودنمایی
تاریخی جامعه مورث نزدیک است . و قویکه قلمدانه از تعمیل روایت سرمایه داری بسر
جامعه نهیه نوادالی میکند . این تصور را در نعن خواسته ایجاد میکند که کویا این
روابط سرمایه داری از نظر تاریخی نسبت به روایت نوادالی ارجاعی در است در صورتی که
شیوه دولید سرمایه داری (در هر شکل و در هر مطلع تاریخی) نسبت به شیوه دولیدی -
نوادالی از نظر تاریخی متفق است .

دومین حکم که در نال و لول نون از قلمدانه وجود دارد اینست که "بروشه استقرار
و تلبیه سرمایه داری در جامعه برخلاف سرمایه داری کلاسیک ، از بالا بدن باشه است"
در این مسئله که در کثور ایران این بدول بدو و داشتی از بالا مورث گرفته است همچو
شک نسبت ولی این امور نمیتواند بعنوان یکی از ویژگیهای عالم سرمایه داری وابسته و
نداشت آن با این اندک سرمایه داری بلنداد شود ، زیرا اولاً حق در دوران دند کلاسیک
سرمایه داری نیز در کثورهای متعددی (که هم اکنون خود کثورهای امیر بالیستی هستند)
این بدول از بالا انجام شده است (مانند آستان ، وابن ورسیه) و دانها در حال حاضر
کثورهای سرمایه داری وابسته متعددی وجود دارند که سرمایه داری در آنها از پایین و به
شیوه اندلاعی چاپکردن روایت نوادالی شده است مثلا در کثور الجزایر بر علیه امیر بالیس
مورث گرفت ، بنا بر این علیرغم آنکه در پیشتر کثورهای سرمایه داری وابسته ، روایت
سرمایه داری از بالا و به شیوه روسی مغلوب شده است ولی این هک حکم عالم نسبت و نیز
عن این حکم در مورد کلیه کثورهای سرمایه داری کلاسیک و با سرمایه داری امیر بالیستی
(متروپل) مادن نسبت ، بنا بر این این نیز یکی از ویژگیهای عالم سرمایه داری وابسته
نسبت همانطور که ویوکی آستان و وابن و روسی است .

سومین حکم که در نال و لول نون وجود دارد ، اینست که "بروشه استقرار و تلبیه
سرمایه داری در جامعه ... ویسا امیر بالیس بدن باشه است" اولاً همانطور که گفته شد

امیر بالیسم در این برویه نظر تحریح کننده داشته است . همچنانکه خود قلمزنیه هم دریند چهارم خود مینویسد « با تحریح نکامل سرمایه داری و استخاره و غلبه شیوه تولیدی سرمایه - داری بوسطه امیر بالیسم ... » نانها در اینجا نظر بودوازی داخلی یکلی پلراوشی - برده میشود و نالنا این نیز مهیار عام برای سرمایه داری وابسته از سایر انتقال سرمایه داری - نیست ، زیرا بسیاری از کشورهای سرمایه داری وابسته هستند که برویه استخاره و غلبه روابط سرمایه داری در آنها بین از طهد امیر بالیسم صورت گرفته است که در این میان میتوان از کشورهای نیلر پاولیک، جوارستان، بریتانیا، لهستان، اسپانیا و ایرلند نام - برد . موضوع قلمزنیه که کشورهای سرمایه داری وابسته را محدود به کشورهای بودکند که سرمایه داری در آنها بوسطه امیر بالیسم (آنهم فقط امیر بالیسم و بدون دلالت بودوازی - داخلی !) محدود شده است ، به این نتیجه می‌رسد که بقیه کشورهای سرمایه داری که نا بین از قوه پیش سرمایه داری در آنها ملبه پیدا کرده است ، سرمایه داری وابسته نیستند . که در این صورت با اینه امیر بالیسم هستند و با اینکه امیر بالیسم نیستند ولی مدلول و ملی می‌باشند .

چهارمین حکمی که در نتل و لول فوی وجود داشت این بود که « حاکمیت نظام کار و سرمایه در جانش همراه با تبدیل سنتکری ملی پایه دستورات ملیه تابیر اعمال میشود » . از نظر م - ل سنتکری ملی عبارت از نظر حق ملل در تعیین سرنوشت خوبین و با بعثارت دیگر سنتکری ملی آنها و مستمره نیوین و با اینکه اراضی ملی بخلاف ممل و اراده اکبریت آن ملت امیر بالیسم با تأثیر خوبین و با استانداری به کلیه ملکیت جهان سنتکری ملی را در عرصه جهانی به تغیر بپایه ای تبدیل نمود . لذین در اینترود می‌نویسد :

« امیر بالیسم عبارت از سر سرمایه مالی و انصارهایی که در همه جا با کوشن هایی درآم است که هدف آن آزادی نبوده بلکه امنیت همایاد میباشد ، نتیجه این تقابلات در اینجا هم عبارت از بسط ارجاع در همه جهات علی رغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتها دست نداده ام سنتکری ملی دیگران (زیرا اینکه اراضی دیگران چیزی نیست چون نلسن حق ملل در تعیین سرنوشت خوبین) نیز ندت خاصی پیماید (م ۱۷۰-۱۷۱) ۱۷۰) این خوبیت امیر بالیسم سبب میگردد که در آغاز قوه پیش نیمیم جهان میان دول همان امیر بالیسم برای نسبتین بار پهابان برد و از آن پس مواره تجدید نیمیم جهان هدف جنگکاری امیر بالیستی را راگردد . اما روند تاریخ از ابتدای قوه پیش نایابن نهاده است همی را در این برویه بروز آورده است . از یکطرف چنین های رهایی های ملی خالهای کشورهای مستمره و نیمه مستمره بر علیه سلطه امیر بالیسم علی نسبتی های بسیاری را بر امیر بالیسم جهانی تعمیل نموده است و امیر بالیسم ناهار شده است از حاکمیت سیاسی -

ستالم خوبی بر بسیاری از کشورهای تحت سلطه مرتف نظر کند و استقلال بسیاری از کشورها را بر سریت پنداش، بپسون به از جنگ جهانی دوم کشورهای بسیاری در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به استقلال سیاسی دست یافتهند و دیگر برای امیریالیسم چشم اندازی برای مستعمره کردن کشورهای علی مانده وجود ندارد و روز به روز میروند تا آنها کشورهای مستعمره مم به استقلال سیاسی دست پیدا کنند، از مرتف دیگر مدور سرمایه امیریالیستی به کشورهای مستعمره و نهضه مستعمره سبب تسریع روند و تکامل روابط سرمایه داری و غالبه این روابط در پیشتر این کشورها و پیوستن آنها به بازار جهانی سرمایه داری عده است همین امر خود منجر به پیوستن مردم از کانکرین بر میان منانع امیریالیسم با منانع طبقه بوروزوازی در اینکونه کشورها عده و در نتیجه امیریالیسم میتوان با بر سریت شناختن استقلال حکومتها یعنی که مدنیان به بوروزوازی این کشورها معتقد اولاً علی شبیه خود را در مقابل چنین هائی - رهایی پذیر ملی و مبارزات خد امیریالیستی خوده پنهانی انجام دهد که گفته‌اند مده را در - این میان متحمل خود و نانیا با بورواری روابط عده جانبه مالی و دیپلماتیک با اینکونه - روزهای آنها را از نظر سیاسی تحت هموطنی خود در آورده و در واقع سیاستهای خوبی را از طریق اینکونه حکومتها پذیر پیروی بدون شک استقلال سیاسی کشورهای تحت سلطه امیریالیسم کوچکترین تدبیری در واقعیت وابستگی اقتصادی آنها به امیریالیسم تبدیل و آنها کیا کان "مستعمره اقتصادی" امیریالیسم باشی میمانند، لئن در این باره مبنوید :

"سرمایه مالی در کلیه منابع اقتصادی و کلیه منابع بین المللی آنها نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعی است که حق قادر است دولتها بر اهمیت که از کامپانیون استقلال سیاسی و اقتصادی بوروزوازند تابع خود سازد و وارما مه تابع می‌بازد، هم اکنون ... آنرا خواهیم دید" (م ۱۰ ص ۴۲)

حال پیشتم که این تعلولات که از ابتدای قرن پیش تاکنون صورت گرفته است جزو تأثیری بر مسئله خود نظر نداشته است آنها متأثراً با ادعای طبقه دارند وند و غلبه - روابط سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه هرمه با تبدیل سیکوری مالی بوده است و با پیو عکن همسواه با علی شبیهای (گاه اجباری و گاه حساب عده) امیریالیسم در این زمانه بوده است؟ کافی است تکمیل به تعداد کشورهای مستعمره و متابه آن با تعداد روزانه ازون کشورهایی که دارای حکومت مستقل (هر چند اقتصادی سرا باشد وابسته معتقد) می‌باشد از همین کافی است تکمیل به اوضاع داخلی اینکونه کشورها بی‌لذتیم، در این

* شونه‌هایی که لئن در این دوره بزمی‌شارد آزادی‌خواه و برقرار است، همان برداشی که طرداران "ایل" در "رژیم‌گان" صور میکنند با داعیین جنگ مستعمره در آفریقا امیریالیست بوده است! (و... که به "هایخ آنها به جزویت ما")

مررت عوامیم دید که با استقرار روابط سرمایه داری در این کشورها در میان جمیوعه ای
بنام ملت عکاف اتفاق داده و این عکاف پلید روز از زونی عیوب توی میگردد . اگر در گذشته دنها
پلید کوشکی از بودروازی (بودروازی کمیراوند) و قوادالها مسجد امیر بالیم بودند و پسر
جمیوعه ملت حکومت میگردند ، اینکه سرمایه بودروازی در وقت با امیر بالیم و با استفاده
از حریمه های اتفاقی و سیاسی (حکومت خودی) منافع انسی امیر بالیم را که همان
منافع انسی بودروازی خودی است پادشاهی میکند . در اینجا کارگران و زمینکنان زیر
سم اتسادی و سیاسی امیر بالیم و بودروازی پسر میگردند و این ستم دیگر ستم ملی
نبوده بلکه ستم طبقاتی است و بعد آنهم استغفار است . این ستم (جه از نظر اتفاقی
وچه از نظر سیاسی) دیگر بر جمیوعه کاهشکوئی چون ملت وارد شیگردد و دیگر با تمهیل
حکومی که متعلق به ملی دیگر است هواه نیست (ملل حکومت نایاب اللطنه های که
انگلیس برای هند پیروستاد) بلکه اگر هم حکومی تمهیل کند ، این حکومت متعلق به
سرمایه داران و زمینداران خودی است (مانند حکومت شاه سabil) حال بیینم که وضاحت
مشخص ایران در این رایله بده هه مررت است :

کنفر ایران از ابتدای طهره امیر بالیم تاکنون هیچگاه پک کشور مصقره نپرداشت .
لتنین در کتاب «امیر بالیم بنیابه ...» در سنته پندی کشورهای جهان علاوه بر کشورهای
مستقره دار و مستمرات به پک سلطه از شکلها انتقالی و ایستگی دولتی (سیاسی) اشاره
میگند و هکی از این شکلها را نیمه مستقره و شکل دیگر را دولتی که از نظر مالی و
دینی اسلامیک و ایستگی است ذکر میگند و ایران را در آن زمان در گروه کشورهای نیمه مستقره
قرار میگذرد . لتنین در پاره کشورهای نیمه مستقره می نویسد :

«ملل منته کشورهای نیمه مستقره این است که از این لحاظ (منظور
از لحاظ انتقالی با وابستگی سیاسی است) جنبه «حد وسط» را دارند .
بدین است که مبارزه برای این کشورهای نیمه و ایستگی پیشیون در دوران -
سرمایه مالی که در آن با پیمانه جهان داشتم بده بود میباشد حق
وابد» (م ۶۰ - س ۴۴۴)

و ادلالا در بود ایران در آن هنگام و ثابت ندیدی میان انگلیس و روسیه بروز صرف
نهای ایران در گرفته بود و دولتها ناجاری کاه به این کاه به آن نزدیک میگردند .
در رویه تزاری در وجود بعد علیینه رویای سلطان کامل بپ ایران را در سر میگرداند
ولی انقلاب متروله از سهل این رویا چلوگیری کرد . با سلطوت حکومت تزاری و سهی انقلاب
سویا لیستی اکبر ، امیر بالیم انگلیس نیام سیاسی خویش را با اینجا فرارداد معرفت ۱۹۱۹
برای بر کردن جای خالی حکومت تزاری آغاز کرد . پس از این فرارداد ایران رسماً دست -
المالیه انگلیس فرار میگرفت . لیکن عکی العمل بوده ها در مقابل این فرارداد که

پنکل جنبشی و سیی در نقاط مختلف کشور در آمد و پیش از تابع از ادلابات روسیه بوده امیرالیسم انگلیس را به عقب نشونی و لغو این فوارداد جبود شافت . هنوز آن امیرالیسم می بیکند که ملاده سپاه خوبی در ایران را با عکیه بر حکومت هایی که از نظر سپاهی استلال دارند به پیش ببرند و ملامات حکومت رضاخان را لرماز می سازد رضاخان با اقدامات خوبی راه شلوذ سرمایه های امیرالیسمی و فکامل سرمایه داری چنانرا پیش از پیش همار میکند . او در اولین سالانه به امیرالیستهای آلمان معامله میشودو همین امر سبب میگردد که در افتخار چنگ امیرالیستهای مدلن جای او را به پیش - پیشند . او سال ۱۹۲۰ میلادی از علت وند آگاهی بوده ها و جنبشند امیرالیستی خان که خود تحت تابع دولات اندلاعبی هن از چنگ در عمره بین المللی بود ، امیرالیسم نمیتواند او نظر سپاهی به شکل همه جانبهای ملاده خود را در ایران بیاده نماید . نهان هن از کودکانی ۲۱ مرداد با کل امیرالیستهای آفریکا شن جنبش را سروکوب میکند و نظم و امنیت لازمه را برای وند سرمایه لرماز میسازد و بالاخره با ولوم ارضی شاروا بطب سرمایه داری چنگکردن روابط نیمه قویانی و تفاصیل کار و سرمایه حاکمیت پیدا میکند . از این هن آنها گرایشات ملی و ند امیرالیستی از تمام اشاره پیروزی و دست بر میبندد و بیارزه اندلاعبین کارگران و زمینکنگان بر علیه امیرالیسم و نیام بیروزی و در مطابق خود فرار میکند و جنبه چنگ داخلی پیدا میکند . امیرالیسم دیگر نهادی به مقصود کردن ایران ندارد . امیرالیسم روزگری و دست ملالم بیشتری با پیش از ملت (پیروزی و سایر استعمارگران) و تفاصیل ملالم بیشتری با چون دیگری از ملت (کارگران و زمینکنگان) پیدا میکند . در واقع حاکمیت تفاصیل کار و سرمایه نه تنها ستم ملی را تشدید نمیکند بلکه با تشدید سینکرو طبلاتی ، ملالم کل ملت را تحت انتقام ملالم طبلات جدایی آن فرار میکند . آنها که بر سینکرو ملی در ایران و سایر کشورهای سرمایه داری وابسته - پاکید میکنند به هیچ وجه درک درست از امیرالیسم بعنوان یک سیسم جهانی سرمایه داری ندارند . آنها امیرالیسم را همانند امیرالیسم دردان روم باستان - کشوری در نظر میگیرند که قدر کنگرهای دارد و بدبختیں تمام افراد کنگرهای مجاور (جز منشی کوک) ملائم) را در مطابق خود فرار میکند . آنها امیرالیسم را پیشدهای در ماروا ، مورسما سور میکنند . چنین درکی از امیرالیسم و سینکرو ملی نتایج سیاسی ایجاد میشوند - ناگزیری را به بار میآورد و مجموعه جنبش چه در ایران زاده را به سوی احتجاج موافع ایورتوئیستی راست سوی داده است . چنین درکی منجر به این میگردد که یک حکومت پیروزی و دست بر میکند .

روزنیونیستهایی که روزیم جمهوری اسلوی را اندامیرالیست میدانند چنین درکی از امیرالیستهای ملی از اندامیدند . چنین درکی از ستم امیرالیسم که گویا بریان ملت و اندامیدند معاشر درکی میباشد که بیرونی است که بیرونی

ذی لیبرال رائلی از زبانی موکتد و براکد به مدت روزیم نامه برگزینجیری تو پرسپورت «تبیندن و در بیک کلم چنین در کی از امیر بالیم و سفله ملی در کی پرولتری نبوده بلکه خد پرولتری است».

موضعی را که در آینه نباید ناگفته گذاشت آینست که ما وجود سفله ملی را در رابطه با «ملت ایران» نکنیم و کونه این سفله برای اطیبهای ملی (نظر کرده) وجود دارد . لیکن در مورد اطیبهای نظر برک که روایت سرمایه داری در میان آنها میای ملتها فارس بود کرده است و بعدروازی آنها را از نظر لارت سیاسی و اقتصادی دست کنی از پرولتری فارس بود کرده کم روز بروز کم اهمیت بر و کم رنگ در عده است و لی در مورد اطیبهای نظر کرده که از بود اقتصادی کثیری پرولتر دار بوده و پرولتری آنها در لارت سیاسی هم چندانی ندارد و حتی ملاماتی در سلح اسلامدار و فرماندار و مدیر کل ادارات و ... از سایر ملتها برای آنها تعیین نمیشود و سفله ملی با قدرت پیشتری وجود دارد و چنین های ملی را بیرون آورده است . لیکن همانطور که میدانیم وجود سفله ملی در بود این اطیبهای از چندان اعیانی پرولتر دار نیست که مبالغه طبقائی کل جامعه ایران را تحت انتقام بود فوار بده . بلکه بر عکس این مبارزه طبقائی سراسی کثیر است که نلس تیمن کنندگی در مورد این چنین های ملی بازی میکند . حتی درجهار- چوب همین اطیبهای ملی نسبت ستم هم مل انقلاب و مل انقلاب بر اساس سفله ملی از پنجه کرده است که نیز بود روزی ملک دیگران را بنشانیم کذا به است و نهان داده است که سیاسی پرولتری حقیقتی در آنها که زیر ستم ملی فوار دارد و مل - انقلابی است . حزب دیگران در زمان لانه ملی دیگر حزب انقلابی بود لیکن اینک پنجم تغییر شرایط عینی جامعه دیگر حقیقت در کردستان هم مبارزه برای عواملهای ملی میباشد این ملوف انقلاب و مل انقلاب از پنجه کر نیست .

علمتمانه در ادامه نلل و قول نفر (بند هلت) در تشریح ویژگیها و ظواهی سرمایه داری وابسته از سایر انتقال سرمایه داری مبنی است :

«ب- اندیار و غلب سرمایه داری بین طبقی در سعر امیر بالیم در بیعت از ملتفیات سرمایه مالی امیر بالیستی بر حاکمیت انصار بر بازار و تأمین نفر سود امیر بالیستی همراه است . بازار داخلی سفله ازینهای رله و حرکت و انبات سرمایه در بازار داخلی تحت ملتفیات و منافع سرمایه مالی امیر بالیستی (و امیر بالیم سلطان) فوار میگردد این امر مانع - کنون و نزد و انبات و سمع سرمایه در بازار داخلی که در وون خود

منجر به تکثیر انصارات امیریالیستی و بازار داخلی گردید و میشود «مانجا»
منجر به تکثیر انصارات امیریالیستی و بازار داخلی گردید و میشود «مانجا»
منجر به تکثیر انصارات امیریالیستی و بازار داخلی گردید و میشود «مانجا»
منجر به تکثیر انصارات امیریالیستی و بازار داخلی گردید و میشود «مانجا»

منجر به تکثیر انصارات امیریالیستی و بازار داخلی گردید و میشود «مانجا»

- ۱- انصار بر بازار حاکمت دارد .
- ۲- لقى سود امیریالیستی تأمین گردد .
- ۳- بازار داخلی مدلل او بین رله و حرکت و انبات سرمایه در بازار داخلی نسبت
منظفات و منافع سرمایه مالی امیریالیستی لوار میگیرد .
- ۴- آهن امو (کامپک ۹۱) مانع گشوف و ترکز و انبات وسیع سرمایه در بازار داخلی
که در روند خود منجر به تکثیر انصارات امیریالیستی در بازار داخلی میگردد .
- ۵- میلاده :

حکم نفت حاکمت انصار بر بازار را بعنوان وجه تبايزی میان سرمایه داری -
وابسته و سایر انتقال سرمایه داری للناد میگذند . در موربیکه آهن وجه تبايزی سرمایه داری
انصاری بطور کلی است . در سود امیریالیست « انصار نه لطف بر بازار داخلی کشیده
سرمایه داری وابسته حاکم است » بلکه بر بازار داخلی کشورهای متروول هم بطريق اولی -
حاکمیت دارند و بطور کلی بازار جهانی سرمایه داری زیر حاکمت انصار لوار دارد . نسلی
حاکمت انصار در کشور متروول چوی چوی نسلی آمیختهای نهن و پرانون امیریالیست نیست
که بر اساس آن « انصار چوی الصادق امیریالیست است ».

حکم دوی که در نسل و نسل وجود دارد نیز تعجب طبیعی نسل حاکمت انصار
در کشورهای متروول است . قلمزنیه در اینجا تأمین لقى سود امیریالیستی را به کشورهای
سرمایه داری وابسته محدود میگذند و آن را وجه تبايزی میان سرمایه داری وابسته و سرمایه
داری امیریالیستی در کشور متروول به حساب میآورد . البته به احتمال قوب به بالین
نویسندهان قلمزنیه در اینجا از نشوی بودواهی « ام ک » متعارف شده اند که بر اساس
آن گویا لطف در بازار داخلی کشور نفت سالمه لقى سود بست میآید و گویا در کشورهای
متروول سرمایه های انصاری لطف به سود متوسط راضی هستند و از لقى سود خوشان ننمایند
اگر ما ناخون لقى سود را در کشورهای متروول نسل کنیم در واقع ناخون اساس سرمایه -
داری نخون و در کشورهای متروول نسل کردیم و این همان ملو که گفتم رابطه سلطی
با انصار نفت یعنی نسل حاکمت انصار بر بازار داخلی کشور متروول دارد . و نیز
اسطین در آهن مورد مبنویسد :

« سرمایه داری حامر ، سرمایه داری انصاری ، نهتواند با سود متوسط
ارضا گردد ... سرمایه داری انصاری حامر نه سود متوسط بلکه حد اکثر
سود را که برای انجام کم و بیش منظم تبدید بولید گشونی باشه ضرور

است طلب میکند... سرمایه داری انصاری نه هر نوع سود، بلکه بودجه
حداکثر سود را میطلبد و این همان لامون انسان سرمایه داری حسامر
خواهد بود » (سائل انصاری سویالیم ص ۲-۱۱)

لهمنایه از یکلوف با نظر حاکمیت انصاری و لامون فلو سود در کشورهای متروپول
در واقع سرمایه داری انصاری را در کشور متروپول نظر میکند و از طرف دیگر با آنکه
در کشور سرمایه داری وابسته به حاکمیت انصاری و لامون فلو سود معتقد است، لیکن
پیلور مربیج به حاکمیت سرمایه داری انصاری در اینگونه کشورهای (سرمایه داری وابسته) به
انصاری تپیکند که این ها دو طرف یک سکه بوده و ناخوا از عدم شناخت مارکبیتی-لنوتی
از سرمایه داری انصاری و لامون فلو سود بعنایه لامون انسان آن است*.

سومین حکمی که در نتل و لول لون از للمنایه وجود دارد حاکی از آن است که در
کشور سرمایه داری وابسته بازار داخلی مدلل از پیش رفته و حرکت و انبات سرمایه در
بازار داخلی تحت مخلفات و منافع سرمایه مالی امیریالپسی فوار میگیرد، این حکم
پیشودی خود درست است لیکن محدود آن به کشور سرمایه داری وابسته منتهی به نلسون
آن در کشور متروپول پیشود و آشکارا جنبه انتراپی پیدا میکند، عمر امیریالپسی سر
جهانی تدن حرکت سرمایه است عمری است که در آن بازار داخلی کلیه کشورهای سرمایه داری
داری پیش از پیش جنبه مدلل و جدا از پکیچر را از دست داده و به پکیچر پیشودند و
بازار جهانی سرمایه داری واحدی را بوجود آورده است، در واقع بازار داخلی کشورهای
متروپول هم دیگر جدا از بازار جهانی سرمایه داری و مدلل از آن تپیکراند به عهیت
برد ادامه دهد، این از یک طرف پیمانه پیوندیما و اربیلات روزالزون میان انصار
کشورهای متروپول با پکیچر و از طرف دیگر بدل روابط و پیوندیهای است که میان جمیع
متروپول با کشورهای تحت سلطه بوجود آمده است، در ضمن هناظیور هم که فللا کلیسم
حرکت و انبات سرمایه در بازار جهانی سرمایه داری تحت مخلفات و منافع سرمایه مالی
امیریالپسی فوار میگیرد و این امر نیست که فقط به سرمایه داری وابسته اختراع داشته
باشد و تپیکراند پیمان وجه دیگر پیش پیش متروپول و وابسته در نظر گرفته خود.

چهارمین حکمی که در نتل و لول لون وجود دارد اینست که حاکمیت انصاری و لامون
لو سود امیریالپسی و لامان بازار مدلل داخلی و نابضت حرکت سرمایه ها به
مخلفات و منافع سرمایه مالی امیریالپسی مانع کشورهای مرکز انبات وسیع سرمایه
در بازار داخلی که در روند خود منتهی به تپیک انصارات امیریالپسی میگردند، پیشود،

* ما به این انتراف نیز که پتکل منجیزی توپیط «ایلک» اراده داده شده است در شماره اول-

** بررسی سائل انتلاف... پیلور معلمفری پیشود کرد این و در اینجا از تکرار آن خودداری میکنیم.

شکی نیست که اتحادات امپریالیستی همواره سعی میکنند از شکل گیری انصارات امپریالیستی جدیدی که مسلمان را بآب آنها عوادت بود جلوگیری کنند . این امر چه در سطح بازار داخلی کشور سرمایه داری وابسته و چه در سطح بازار داخلی کشور متروول و بطور کلی در سطح بازار جهانی مادن است . اما این امر را نباید مبالغه کرد ، در واقع جهت تکامل نامیزون سرمایه داری همواره این امکان وجود دارد که اتحادات امپریالیستی جدیدی شکل پذیرند . لشی در این مورد مبنی است :

”سرمایه داری سریدن از همه معمورات در کشورهای مادران ایوانوس -“

تکامل میباید . تو بین آن دول امپریالیستی جدیدی پدید میباید (دین)“

(منصب آساو)

بروچه داشته باشیم که ما در اینجا مولا در بازار پک امکان صحت میکنیم و نه در بازار اختیال و افع این امکان بطور مخفی در رابطه با ایران به نظر ما چشم انداز نزدیک و مخصوص برای تکمیل اتحادات امپریالیستی وجود ندارد .

نکته ای را که در اینجا باید بدان اشاره کرد این است که قطعنامه طلب را طوری بیان میکند که اگرها حاکمیت اتحاد و تائون فو سود و وابستگی پلیس کلی مانع نمایشگر و انبیاء^{*} سرمایه در بازار داخلی کشور سرمایه داری وابسته میگردد . در رابطه با نمایشگر باید گفت که حاکمیت اتحاد و تائون فو سود متوجه به تحریم روند تمرکز سرمایه های متعدد ذیرا که سرمایه های بزرگ را روزیروز لوپر و سرمایه های کوچک را روزیروز خنثیفتر کرده متوجه به پلیسیه مدن دینها بوطی اوازها بگرد . بطور مخفی در ایران از دهد میباشد طرف سرمایه ها به شکل گشوده ای نمایشگر و اتحادی شده اند و اتحادات داخلی در پیشوند با اتحادات امپریالیستی بازار داخلی را تحت سلطه خویش دارند . امپریالیسم هیچگاه مانع چنین نمایشگری نبوده است بلکه کاملاً بر عکس نژاد امپریالیسم عامیانی در جهت رشد و پیشرفت اتحادات داخلی و درستگاههای مدن و از میدان بیرون از این اتحاد سرمایه های کوچک بسروده است . در رابطه با اینیات^{**} باید گفت این درست است که خروج بدین از ارزش اضافی دولت عدد در بازار داخلی کشور تحت سلطه مدن این اینیات آن در سطح همان بازار داخلی میباشد ، لیکن این پک روی سکه است روی دیگر سکه مدور سرمایه بوطی امپریالیسم است . مدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه خود میباشد این امر است که در بازار داخلی کشورهای متروول عمده های سود آور سرمایه گذاری نزد نمایه و به عکس در کشورهای تحت سلطه نسخ سود بالاتر و غایی برای ایجاد اتحاد کسب سود اتحادی مناسب نیست . بنابراین دلیلی

* البته قطعنامه از گشوده سرمایه هم نام میبرد که معلوم نیست منظومی همان اینیات سرمایه است و با چیز دیگر که ما نسبدا نیم .

ندازد که امیریالیسم ارزش اثاثی بدت آورده در کثیرهای تحت سلطه را به کثیر مترویل متنبل کند بلکه طبیعی بر این است که پیش مهی از ارزش اثاثی بدت آورده در کثیر مترویل را به کثیرهای تحت سلطه مادر نماید و با انبات سرمایه در بازار داخلی کثیر مترویل هست به سرمایه کذارهای جدید پرند. اگر بازار داخلی کثیر مترویل عرصه مناسبی برای انبات ارزش اثاثی جدید دهد در بازار داخلی کثیرهای تحت سلطه بود دیگر مدور سرمایه از کثیر مترویل به کثیر تحت سلطه خروjt خود را از دست مداد و پر عکس مدور سرمایه از کثیر تحت سلطه به کثیر مترویل خودت پیدا میکرد. بنا بر این امیریالیسم مانع انبات سرمایه در بازار داخلی کثیر تحت سلطه نمیشود، بلکه با سرمایه کذاری در این کثیر به انبات سرمایه در بازار داخلی این کثیرها کم میکند. اینکه بالکبت سرمایه های مادر دهد و با سرمایه کذارهای جدید که از بایت انبات ارزش اثاثی حامله دوست سرمایه های مادر دهد قابلی به انتصارات امیریالیسم تعلق دارد، در امل مسئله همچنان تغییری نمیدهد. زیرا این سرمایه ها در بازار داخلی این کثیرها حرکت میکنند و درجه هارهوب این بازار میگزد و انبات کل سرمایه اجتماعی را تسریع مینماید.

لطفمنامه در ادامه بند هفتم در فصل چه میتویند:

ج- در این چوایم اوپیکارشی مالی امیریالیسم از طریق مدور سرمایه و امتزاج با سرمایه داخلی و کنترل دولتی و بازدولید سرمایه و از طریق دولت سرمایه داری وابسته حاکمت دارد «(هایها)

در این رایله همانطور که بیلا کنیم، اولاً سعادت اوپیکارشی مالی امیری نیست که احتمان به سرمایه داری وابسته داشته باشد بلکه در عصر امیریالیسم در تمام کثیرهای سرمایه داری اوپیکارشی مالی سعادت دارد و این امر تبدیلاند ویوگی خان سرمایه داری وابسته میگردد. نهایا لطفمنامه کمالهایی را که از طریق آن سرمایه مالی سعادت خود را برقرار میکند پیش

نه برمیشمارد:

- ۱- از طریق مدور سرمایه و امتزاج با سرمایه داخلی
- ۲- از طریق دولتی و بازدولید سرمایه
- ۳- از طریق دولت سرمایه داری وابسته

در اینجا باید ذویه داشت که وقتی ما میگوییم سرمایه مالی سعادت دارد، این خودبدان معنی است که سرمایه مالی دولتی و بازدولید کل سرمایه اجتماعی را به زیر کنترل و سیطره خویش در آورده و بخود وابسته نموده است. بنا بر این کمال دویی که لطفمنامه به آن اشاره میگردد هیچ چیز منسق را نهان نمیدهد. کنترل دولتی و بازدولید سرمایه بوط سرمایه مالی همان سعادت اوپیکارشی مالی است که با زبان دیگر بیان دهد است. سرمایه مالی برای آنکه سعادت خود را اعمال کند، یعنی دولتی و بازدولید سایز سرمایه ها را به زیر کنترل خود

در آورد ، منابع و اربیالات معینی با سایر سرمایه‌ها برقرار می‌سازد . این منابع و اربیالات در تمام برآمد بولید و بازبولید و با در تمام موافق دووجهی سرمایه برقرار می‌شود . سرمایه مالی با به انصار درآوردن سودآورترین عرصه‌های بولید و سرمایه گذاری و با سلطه بر همه مواضع کلیدی اقتصاد جامعه وبدول به حله تعیین کننده حرکت کل سرمایه اجتماعی می‌شود .

آنچه که انس سعادت اولیه‌گاری مالی است چیزی جز اتحاد و موقعیت‌های انصاری سرمایه مالی نیست . (اعم از اتحاد در صفت و در باختها) ، سلطه اولیه‌گاری مالی بسر موقعیتها و پیوه انصاری چنان است که همه نک سرمایه‌ها در جهان دووجهی می‌شود در تمام موافق و غیره بادم ناگزیر از برقراری رابطه با سرمایه مالی آن و بدون نک در این رابطه طرف سلطه و تعیین کننده همان سرمایه مالی است . مدور سرمایه که به شکل سیسم انتراک ، وام ، اعتبار و غیره مورث می‌گیرد و بدین از کاتالاهای میان است که میان سرمایه مالی امیریالیستی و سرمایه‌های داخلی کشور تحت سلطه رابطه ایجاد کرده و سعادت اولیه‌گاری مالی را تأمین می‌کند . کاتالاهای دیگری که بدتوان توانه بدوان از آنها نام برد ، عبارتند از ، تقسیم کار بین الملکی که بر انس ملکیت سرمایه مالی مورث می‌گیرد ، سیستم ارزی که به جویا آن چند ارز متعلق به کشورهای متربول (دلار ، لیر ، مارک ، لرانک روبل و ...) کل ارزهای جهان را تابع نوبات خوبی می‌کنند ، به انصار درآوردن بولید ، حمل و نقل و بازار فروش مواد عام که از کشورهای تحت سلطه مالی می‌شود (نظریه نلتی) و ...

البع اگرچه سرمایه مالی برای تأمین سعادت محدود از اعرابی انسادی شفیر دولتهاست - ندانده و بعدم استفاده می‌کند ، لیکن این سعادت انسا از طریق اعرابی انسادی تأمین می‌گردد . سرمایه مالی اگرچه به اسنداو ارتیاعی ترین انتقال حکومت و عربانترین اشکال دیگراید و دعالت در جهات سیاسی کشورهای تحت سلطه گرایش دارد ، لیکن در جهاریوب - سرمایه داری با وجود دیگرایدکترین و از نظر سیاسی مطالعه ترین حکومت بدوایی هم بازسرمایه مالی میتواند سعادت خوبی را اعمال کند و این هم امری نیست که مرزا به عملکرد سرمایه مالی در کشور سرمایه داری واپسی محدود گردد ، بلکه در رابطه با کلیه کشورهای سرمایه داری در عرصه امیریالیست عمده است .

قطعه‌نامه در ادامه بند هفتم مبنوید :

"د - بولید و بازبولید سرمایه در خدمت بولید افق سود انصاری امیریالیستی

قرار دارد " (عناییا)

این مسئلله همانطور که البلاکنیم مبنای دناؤت میان سرمایه داری در کشور متربول وکشور سرمایه داری واپسی نیست و وجه تباشه آنهاست . هرچاکه اتحاد جاکم است ، سرمایه انصاری قانون گرایش معمولی شدن نیخ سود را نکن گردد و افق سود بست می‌آورد . و در نتیجه به ناگزیر

سرمایه‌های کوچک را از سرمایه‌ی به همان نرخ متوسط سود هم بروم میکند . این قانون اساسی انسدادی سرمایه‌داری ممکن است و چه در کشور متروول و چه در کشور سرمایه‌داری واپسنه این قانون حاکم است .

بند هفتم قلمرونه چنین ادامه میدهد :

ـ حاکمیت سرمایه‌داری امیر بالیستی (سرمایه‌داری واپسنه (۲)) مانع رشد تاریخی نیروهای مولده شده و نیروهای مولده را ناحد میگیرد بر طبق ملتفتیات سرمایه‌امیر بالیستی (به آن نیروهای اذکل) و به مردم پک جانبه رشد میدهد که نتیجه آن تندید وابستگی ، تندید سیگری ملی و تندید نشادهای طبلائی است . از این رو است که میبینیم بحران انسدادی - اجتماعی و بر پایه آن رشد مبارزات - طبلائی و خدا امیر بالیستی (ملی) در کشورهای سرمایه‌داری تحت سلطه رواپسنه بهمار عیولتر و خادر و سریعتر از کشورهای امیر بالیستی جریان دارد . و نشاد میان نیروهای مولده و مناسبات دولیدی را بهمار خادر از آن جوامع آنکلار میسازد .» (مانجا)

و اما در اینجا امیر بالیستی در کشور متروول شهریور میگرد و ارجاعی بودن و انکلی بودن آن نیلی میگرد . همانطور که میدانیم امیر بالیستی آن مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری است که در آن شاد میگردند نیروهای مولده و روابط دولیدی (نشاد کار و سرمایه) بین از پیش تندید میگردد . درحال تاریخی روابط دولیدی سرمایه‌داری پرای رشد نیروهای مولده بیانیان خوبی میگرد و تبدیل به روابط اجتماعی میگردد . اما در اینجا قلمرونه که بدرستی سرمایه‌داری واپسنه را انکلی و ارجاعی میگراند ، اما همین امر را بمنوان و چه تبازی میان سرمایه‌داری واپسنه با سرمایه‌داری امیر بالیستی به حساب میآورد و بدین وسیله خلت اذکل و ارجاعی امیر بالیستی را در کشورهای متروول نمی میکند . نوبت‌نگان قلمرونه کوچک نمود میگذرد که امیر بالیستی در کشور متروول رسالت رشد تاریخی و طلبی (۳) نیروهای مولده را بر عهده دارد و تبدیل به مدد پرسیده‌ای در متابل رسالت نیروهای مولده نگردد . است که باید فرم شکته شود . نوبت‌نگان قلمرونه نمود میگذرد که کوچک نموده کلی به آب داده است و نتیجه میگردد که نتیجه این امر تندید وابستگی ، تندید سیگری ملی

ـ در اینجا به جای سرمایه‌داری واپسنه از استلاح امیر بالیستی استفاده شده است که کوچک اشتباه لفظی ناشی از عده در سهم بندی کرد بنتها قلمرونه است . در هر حال ما سرمایه‌داری واپسنه را جایگزین سرمایه‌داری امیر بالیستی میگیریم زیرا همین بند هفتم این هفتم را برای خود تبریز کرده است که ویژگیهای سرمایه‌داری واپسنه و نزاویهای آن را با سرمایه‌داری کلاسیک و سرمایه‌داری امیر بالیستی (متروول) بیان نماید .

و تجدید نهادهای طبلاتی است، در مورد تجدید وابستگی، این درست است که هر چه تدبیم کار بین المللی پیشنهاد نمیگردد، وابستگی هم تجدید نمیگردد. و این بدان علت است که دانشمن کار جهانی سبب نمیگردد که سرمایه‌های موجود در هر بازار داخلی برای ادامه دوره‌سازی خوبی‌ترین هر چه پیشنهاد بروواری را بله با سرمایه مالی اموری‌بالبستی کنیده شوند که این خود نتیجه‌های جز وابستگی هر چه پیشنهاد حرفک سرمایه‌های کثیرهای تحت سلطه به سرمایه‌های اموری‌بالبستی ندارد اما «تجدید سندگری ملی» که لطمته در اینجا از آن باد میکند، هیچ اساس و بنیان — مارکبستی ندارد. بر طبع ادعای لطمته تجدید نهاد میان نیروهای مولده و روابط دولتی منجر به تجدید سندگری ملی میتورد! آیا این همان نتیجه نهاد وابسته نیست که نیروهای مولده را نه کار بلکه «ملت» و روابط دولتی را نه سرمایه بلکه «وابستگی» ارزیابی میکند و در نتیجه تجدید نهاد نیروهای مولده و روابط دولتی را با تجدید سندگری ملی مترادف نسراز میدهد؟ جنبه ساتریستی و الدالامل لطمته در اینجا این است که در کنار تجدید سندگری ملی به تجدید نهادهای طبلاتی هم اشاره میکند که این دو را با هم سازن دهد. همانطور که مهدانیم میتو که بر یک ملت وارد میتو (نم ملی) از حدت نهاد میان طبلات درون آن ملت میکاهد. ستم ملی طبلات استخارگر و استخارشورده را در کنار هم به مبارزه علیه پیگانه سلطه گر میکنند و بر نهاد منابع آنها بروه میباشند. هیچنین بر عکس تجدید نهادهای طبلاتی منجر به عبور عدن شکاف میان طبلات سلطنت ملت و تجزیه آن میگردد. ولی لطمته بدون توجه به این واقعیات سلم میگذار است که نهاد میان رشد نیروهای مولده و روابط دولتی هم سندگری ملی را تجدید میکند وهم نهادهای طبلاتی را! همان‌جهه در نظر و لول لول میانه میگردد. لطمته نتیجه میگیرد که بحران اقتصادی - اجتماعی و برایه آن رشد مبارزات طبلاتی و ند اموری‌بالبستی (ملی) در کثیرهای سرمایه داری وابسته بسیار غمیچه و حاده و سریعتر از کثیرهای اموری‌بالبستی جریان دارد. و نهاد انسانی در این جوامع آنکاره و حاده از کثیرهای اموری‌بالبستی است.

در این رابطه اولاً باید گفت که در کثیرهای اموری‌بالبستی مسله ملی وجود ندارد و مبارزه ند اموری‌بالبستی در این جوامع هیچ ملهمی جز مبارزه استخارشوردنگان علیه استخارگذگان که به مبارزه طبلاتی است ندارد و نیتواند جنبه ملی دادن باید (البته مسله ملی باید کل ملت کثیرهای متروک وجود ندارد و گرنه برای برش اتفاقیها ملی تغییر ابرلند شالی مشاه ملی وجود دارد که آنهم تحت تأثیر مبارزه طبلاتی فرار دارد) فانهای مبارزه ند اموری‌بالبستی هم اکنون در اکثر کثیرهای تحت سلطه نیز به همان ترتیب جنبه طبلاتی دارد و زیرا طبلات مخصوص از ملت محدود اموری‌بالبستی بوده و طبلات مخصوص از آن بر علیه اموری‌بالبستی مبارزه میکند و مبارزه ند اموری‌بالبستی در اکثریت این جوامع مبارزه ای است که ستایش بر علیه ارجاع داخلی (که عدها همان بوده‌واری است) موت میگیرد. و تنها به این اعتبار جنبه

خد امیر بالیستی پیدا نمکند . تنها در حدودی از کشورهای تحت سلطه مبارزه پرعلیه امیر بالیس پیشتر از آنکه چنبه طبقاتی داشته باشد ، چنبه ملی دارد . مانند مبارزات ملت للطین نامیبا و مرا و پلور کلی کشورهای مستمره و نیمه مستمره و آن البته از ملتها که به زیر قلمرو آنها به الدال سایر کشورها در آمده است .

طلب شایان بوجه در اینجا اپشت که نظمنامه معدن است ، نداد میان نیروهای مولده و روابط دولتی (نظام انسانی) و مبارزات طبقاتی و بران اقتصادی . اجتماعی در جوامع آمده از کشورهای متروول را ارزیابی نمکنند ، لیکن چنانکه پیدا خواهیم دید آنها از همین سلطه (بعنی تعدد نظام انسانی و تعدد نظامهای طبقاتی) نفعی نمکنند کهنه و انقلاب سیاسی پیش نمیگردند . بند هندم نظمنامه بالاخره رس از این درو آن در زدن حرف آخر خود را میزد و نتیجه کمی نمکند :

» - امن ویژگی امنیتار و غلب سرمایه داری و دولت و باز دولت در جامه وکه بدون پشت سرگذاردن سرمایه داری کلاسیک در روابط آزاد با حاکمت اتحاد هر - بازار و تحت عملکرد اانون اقتصادی ارزی افانه در شکل فیض امیر بالیستی بعنی یافته است ویژگیهای مختص از لحاظ رشد سرمایه داری و تکامل منطقی جامه در ارتباط با پنهانی مدلات دولت و ... وجود میآورد . که در مک بندی نیروهای طبقاتی نیز اندکان میابد « (عانيا - ص ۱۷۲)

حال معلوم نمیشود که امل سلطه اپشت که با قراردادن آن مه نظاههای کاذب میسان کشورهای متروول و سرمایه داری وابسته مث بندی مبارزه طبقاتی و لزا مرحله انقلاب در جوامع سرمایه داری وابسته را بکلی با کشورهای متروول مذکوات چلوه معدن که ناچلوه بطور مدلل به این سلطه پرخود نمکنیم . لیکن مطالی که در این نلل و لول وجود دارد این است که نظمنامه نصوح نمکند که گویا همه کشورهای سرمایه داری باید لزوما نفت او مرحله کلاسیک و روابط آزاد عبور کنند و این انتباه تاریخ بوده است که در جوامع سرمایه داری وابسته میان بر زده و بدون عبور از روابط آزاد و سود متوسط به (۰۰۰)

* * *

» خوده بودندگی و سرمایه داری وابسته «

بند هندم نظمنامه په نداد میان دولت کنندگان خود و امیر بالیس اختصار دارد :

» - سرمایه داری وابسته ، دولت عرده کالاهی (شهرده) را مورد ستم و تهدید لوار داده و از طریق انتباه میور کار به سرمایه از طریق نایبرد کرون پازار داخلی مدول ، حاکمت اتحاد بر بازار ، ورود کالاهای امیر بالیستی ، رشد و گسترش دستگاه بوروکراتیک - نظامی و تأمین لزی سود امیر بالیستی ، نداد پیشین

۶۹
بولید کنندگان خود (شروعه) با بوروزواری و امیریالیم تجدید نده که به استثمار خوده های عالی و غارت مستریج آنها (عدها از طرق استثمار نیروی کار) بسوی امیریالیم منجر میشود « (مانجا - ص ۱۲۶)

در اینجا قلمرنامه بولید کنندگان خوده با راهنمای پدیدهای یکنست خود برعکورد فراموشید و فراموش میکند که آنها یک ملک را بنگلیل میبدونند و که در آن ظاهر گوئاگون وجود دارد (مراده متوجه (قلبر)) و مدعی میگردد که عالم آنها بتوی امیریالیم استغفار میشوند! - در این مشله شکی نیست که در چهارچوب سرمایه داری انصاری علاوه بر استثمار کارگران تحت لوماندنی خوبیش و بدش از امثاله ارزش بولید نده در پنهانی غیر انصاری و پنهان بولید خود را نیز تماح - میکند و این امر از طرق گوئاگون مورث میگیرد که قلمرنامه به مهندسین آنها اشاره کرده است، البته فراموش نکنید که در پنهانی قلبی - قلمرنامه همه سرمایه ها را در قلع سودپریک مهدانست - لیکن اینک کسب نفع سود بسوی امیریالیم را عاملی برای استثمار بولید کنندگان خودهها بضار میآورد که این نیاز دعده آخوند لکری تنظیم کنندگان قلمرنامه است.

اما والدیت چیست؟ همانطور که گفتم سرمایه انصاری با ذکری بر قدرت انصاری خوبیش نه بدها ارزش اطالتی حامل از استثمار کارگران تحت لوماندنی خودش را تماح میکند بلکه همینین بدش ارزش اطالتی بولید نده در سایر پنهانی بولیدی (پنهانی غیر انصاری) را نیز از طرق گوئاگون تماح مینماید (عدها از طرق انصاری و پجه وام) این امر در مورد - بولید کنندگان خودهها تحت پنهانی دارد و در مورد بوروزواری میتوان - لیکن چنانچه تصور کنیم که همه افتخار خوده بوروزواری تبدیل به اسودمارشوندگان بسوی سرمایه مالی میشوند دجاج خلسا عدهاهم - همانطور که میدانیم خوده بوروزواری موله فتنها بر کار خودش منکر نیست و بیش از آنکه از کار خودش درآمد داشته باشد از استثمار کارگران تحت فرمانته خوبیش درآمد دارد - مثلا خوده بوروزواری را در نظر میگیریم که ۴ نفر کارگر دارد و خودش هم کار میکند ، فلن کنیم کار پنهانی ۱۰۰ واحد ارزش افزوده ایجاد میکند و کارگرانش که معمولاً از او تنفس کمتری - دارند هر کدام ۴ واحد ارزش افزوده و مجموعاً ۴۰۰ ارزش افزوده بولید میکنند - حال از این - ۴۰۰ واحد اگر مجموعاً ۲۰۰ واحد دستمزد خود کارگران باشد ۲۰۰ واحد بله ارزش اطالتی است که قاعدها باید به خوده بوروزوار تعلق گیرد و هرراه با ۱۰۰ واحد ارزش افزوده کار شصتاری مجموعاً ۳۰۰ واحد در آمد داشته باشد - این آنای خوده بوروزوار در شرایط روابط آزاد بدش از اهن درآمد مثلا ۴۰۰ واحد را به تاجر و ربایلوار تبوریل میداد و ۴۰۰ واحد باشی مانده را ببلور کنایپس تماش میگرد و در نتیجه جز استثمار کارگران جاسه بود زیرا که تنها ۱۰۰ واحد از درآمد وی ناشی از کار عضی اهن بود و ۱۰۰ واحد بله ارزش اطالتی ناشی از استثمار کارگران بود - در اینجا نسبتیان گلت که اهن خوده بوروزوار بسوی تاجر و ربایلوار استثمار میشود بلکه او آنها را در استثمار کارگران شریک میسازد - حال همین خوده بوروزوار در شرایط سالم انصارات مجبور است بعن بزرگسوار

از درآمد خود را از دست بپعد و مثلاً مجموعاً $\underline{100}$ واحد از کل درآمد مواد داشت که تنها $\underline{10}$ واحد آن ناشی از کار شخص اوت و $\underline{10}$ واحد بدینه ناشی از استثنای کارگران است، در اینجا هم مبتداً گفت که این خود بوروزرا توپط ماجبان سرمایه انصاری استثنای استثنای شده است بلکه او بینی از ارزش اثاثی را که از کارگران بدست آورده است، تحویل سرمایه انصاری مهدود و در واقع خاید بتوان گفت که او پسندای عامل سرمایه انصاری عمل میکند که ماجبان سرمایه انصاری توپط او کارگران نعت فرمائند او را استثنای میکند و در خود خود بوروزرازی للیر وضع به گونه دیگری است. این خود بوروزرا با اصل کارگری استثنام نمیکند (مانند دفعاتن للیری که مرنا به کار شخصی و با کار خانواده خود منکر است) و با اگر هم بکی دو کارگر در استخدام داشته باشد ارزش اثاثی حامل کار آنها مبلغ نابل بجهیز را تشکیل نمیکند (چه از این نظر که این کارگران، — معمولاً شخص و کارآئی چنانی ندارند و پیشتر به صورت شاگرد هستند و چه از این نظر که سلطخ نکنند و ایزار بولید این بیبل و اندما پیوشه بیووه و در نتیجه بار آردی کار پشت پاشیمن است) حال قریب کنیم که بک خود بوروزرازی للیر توپط کار شخصی این $\underline{10}$ واحد ارزش افزوده ایجاد میکند و دو کارگر هم دارد که هر کدام روزانه $\underline{10}$ واحد ارزش افزوده ایجاد میکنند که $\underline{20}$ واحد آن دستمزد و $\underline{10}$ واحد بدینه هم ارزش اثاثی است که مجموع $\underline{30}$ واحد ارزش اثاثی پلاوه می‌باشد و در واقع ارزش افزوده ناشی از کار شخصی $\underline{10}$ واحد) لاعداً باید به خود بوروزرا تعامل گفرب، ولیکن این خود بوروزرا چه و راست توپط ماجبان سرمایه های انصاری و سایر انگلکها سرکبه میشود مثلاً $\underline{10}$ واحد از این درآمد را از دست میگدد و $\underline{10}$ واحد برایش میباشد و این خود بوروزرا نه تنها نیام ارزش اثاثی حامله از کارگرانش را از دست میگدد بلکه $\underline{20}$ واحد هم از کار شخصی این را از دارد و در واقع توپط سرمایه انصاری استثنای استثنای میشود خود بوروزرازی متواتر این این این پیشایشی دارد و همان طبق را تشکیل میگدد.

لعلنامه بدون توجه به این واقعیت از ستم و استثنای تمام بولیدکنندگان خود را و نیام «خود های خلق» توپط امیریالیم سخن میگوید، گویی که در اینجا نظام بولیدی خاص وجود دارد که در این نظام ملک استثنای خونده «خلق» و طبق استثنایک «امیریالیم» است و لاعداً تضاد انسانی چنین جاسوسی هم لابد همان تضاد معروف «خلق و امیریالیم» و این این نظام هم «نظام وابسته» است. لعلنامه بدون توجه به این اشاره مدلنی که در درون طبق گشوده خود بوروزرازی وجود دارد از تضاد تضاد میان همه اثار خود بوروزرازی و امیریالیم (۰۰۰) تضاد وجود دارد و در پیهادهوب سرمایه داری انصاری و پیشون سرمایه داری وابسته این تضاد بین از پیش تضیید میگرد، ولی تضاد اثار مدلن خود بوروزرازی با بوروزرازی و امیریالیم از ماهیت یکسانی بوروزدار نیست. تضاد میان خود بوروزرازی للیر با بوروزرازی و امیریالیم تضاد میسان استثنای خونده و استثنای کننده است. این تضاد خود بوروزرازی را به اتحاد با بروتاریا پر علیه امیریالیم میکنند، خود بوروزرازی للیر نعت همومنی بروتاریا در مبارزه برای درهم خکشان

سلله سپاهی و انتقامی بوروزوازی و از این طریق نلی سلله امیریالیم شرکت میکند و در انقلاب سوسیالیستی نهایت است.

اما نظام میان خود بوروزوازی مرله یا بوروزوازی و امیریالیم نظام میان گروهی از استعمار - کران با گروهی دیگر از استعمارگران است، چون سرمهیم ارزش اثاثی دولیده با هم اختلاف دارند. آنها در حظ استعمار مخدود چکوچکوند. نظام آنها از نظر استراحت سخت الشاع وحدت میان آنها در مقابل کارگران و سایر استعمار شوندگان است. این نظام خود بوروزوازی مرله را به ابعاد با بروتاریا بر علیه بوروزوازی و امیریالیم نمیکنند. خود بوروزوازی مرله در مبارزه ای که هدف آن در هم شکنن سلله سپاهی و انتقامی بوروزوازی و نلی سلله امیریالیم باشد جانب بوروزوازی و امیریالیم را گرفته و در مقابل بروتاریا می‌ایسد. نظام آنها بسا امیریالیم نظامی است از موقع ارجاعی و نگاه به گذشته دارد و اینها ارجاعی و ثابت آزاد را در مقابل سرمایه داری انصاری مطرح می‌سازند. مذوقی کردن موز میان نظام اثار مختلف خود بوروزوازی با بوروزوازی و امیریالیم مذوقی کردن موز میان انقلاب و مذوقی کردن موز میان ارجاع و قولی است چیزی که بین از هر که به زلم بوروزوازی نیام میتوشد.

نکته ای را که در بایان این نسبت از بحث لازم است اشاره کنیم این است که قلعه نامه بوروز میکند که بجز استعمار نیروی کار استعمار دیگری هم وجود دارد. استعمار در کلیه شعبه های دولید استعمار نیروی کار است، چه در نظام بوروز داری چه در نظام ترددیم و چه در دولید کالا بین ساده و چه در دولید سرمایه داری همواره مایهان و سایل دولید کارگرانی را که ناقد این و سایل هستند بورد استعمار فوار میبینند. وجه معنمه نظام سرمایه داری این است که در آن نیروی کار به عکل کالا در میآید و کارگر «آزاد» میتوشد و در چهاریوب سرمایه داری استعمار نیروی کار به عکل استعمار نیروی کار نیروی کار میتواند بوسط سرمایه در میآید.

قطعه نامه در بایان بند هشتم مبنی شد:

«نظام بین دولیدگان خود (نیرو ده) با بوروزوازی و امیریالیم تعدد شده

و به استعمار بورده های عان و غارت دستورج آنها (عدها از طریق استعمار نیروی

کار) بوسط امیریالیم منجر میشود» (همانجا)

و دیگر قلعه نامه مبنی شد که استعمار «بوده های علن» عدها از طریق استعمار نیروی کار است این بدان معنی است که بطوط غیر عده ناشی از پیز دیگری است. اگر قلعه نامه در برانجیز بجائ استعمار نیروی کار بالدو کل از استعمار نیروی کار مزدوروی سفن همگات کاملا درست بود پعنی در جایه استعمار عدها استعمار نیروی کار مزدوروی است (انجیاد والی کار به سرمایه) و بطوط غیر عده استعمار نیروی کار پیز مزدوروی است (انجیاد میوی کار به سرمایه نظیر میان خود بوروزوازی قلبر در مثال ما و همینین باشای استعمار نیروی کار) البتہ ممکن است که این انجیادهایی باشد ولی چندان هم بعید نیست که در چهاریوب «نظام

وابسته » که امیرپالیس نوده های علی را استدیار میکند ، شکل نوبتی از استدیار نیروی کار است برقرار باشد |

* * *

پناهای نظامات ماقبل سرمایه داری بند نهم للمنابع مینویسد :

«...علی رغم خلیه شیوه بولید سرمایه داری بر جایه و ترسه بولید کالا های در روسنا -ها ، پناهای منابع بولیدی لندالی در برخی نواحی کنند و حتی نوعی روابط عشیره ای (در پلویستان) قابل ملاحظه است . استدیار دهستانان در این مناطق به بیرون سهم پرورد و به بیرون رانت بولی (آباره زمین) با اسناد و ستم اقتصادی سرمایه مالی امیرپالیسی و وابسته ، آنان در تراپیت زندگی بسیار سختی فرار داده است» (مانجا - من ۱۷)

وجود پناهای نظامات ماقبل سرمایه داری در ایران مود تأثید نهاد ، لیکن این بدان معنی نیست که در برخی از مناطق ایران روابط لندالی و با عشیره ای حاکم باشد . روابط سرمایه داری در همه نظام ایران حاکم نده است و پناهای منابع ماقبل سرمایه داری تحت حاکمیت نظام سرمایه داری به حیات خود ادامه میدهد ، که در برخی از مناطق این پناهای مینهاد و در برخی مناطق نسبتاً قویتر هستند . نکته ای که در این پندت بچشم میخورد پرخورد پکاره به دهستانان است ، پلوریکه همه دهستانان را جزو استدیار شوندگان فرار میدهد ، حال آنکه در میان طبق گشته دهستانان از پرولتاریا روسانی و نهیه پرولتاریا گرفته تا پیدواری دهستانی جای دارند که وضعیت های مختلف و گاه کاملاً منقاد نهاد به پکاره دارند .

* * *

سرمایه داری وابسته و دیکنادری بند نهم للمنابع مینویسد :

«...یستم اقتصادی سرمایه داری وابسته ، روپناه سیاسی ضروری عود وابسته دیکنادری پلیسی - نظام عربان بر جایه سلطه گردانید تا در مقابله با تشدید تفاهم اجتماعی ناشی از استدیار شدید نیروی کار ارزان طبله کارگر و غارت دسترنج و محکمان و سرکوب مبارزات طبله کارگر و نوده های علی تراپیت مساعد کب مود نون انساری برای سرمایه های امیرپالیسی را تأمین و باز تولید نماید» (مانجا - من ۱۷)

سرمایه داری وابسته از این رو که سرمایه داری انساری است و از نظر اقتصادی - ناریزی

اویاعی است، در روپنا هم به ارجاع سیاسی و نای آزادیهای دیگر اینک بود زوایی کاربرد دارد دیگرانای عربان که در اکثر کشورهای سرمایه داری وابسته (و نه در مه آنها) حاکم است نشان دهنده عدم ربات آنها و انتقال بار بران اقتصادی امیریالیس جهانی به دون اقتصاد ناوان این کشورها و نشان دهنده حدت تصادعات مطباطی در این جوامع است. این دیگرانای عربان در عین حال نشان دهنده جوانی و صفت چشمی کارگری در این کشورهای است که نتوانسته است بودروازی حاکم را به علب تعیین و ادار کرده و آزادیهای دیگر اینک بودروایی را به آن تحییل کند. اینها همه درست است، اما اگر چنانچه به موظی اکنونیستی در غلطهم و اعلام کنیم که دیگرانای عربی پلیسی - نظامی عربان روپنای سیاسی غیرقوی سرمایه داری است، آنکه به خط رله ایم، قطعنامه در آینجا همچون «امک» اعلام میکند که دیگرانای عربان خودی است، نا نیروی کار را ارزان نگاه دارد و با سرکوب مطباط کارگر و بوده های خان شرایط مساعد کسب مالی سود را تأمین نماید، در این مسئلله شکی نیست که دیگرانای عربان، طبله کارگر و بوده های خان را سرکوب میکند و نیروی کار را ارزان نگه میدارد (و آنهم نه لطف برای شرایط مساعد کسب نیوں سود احصاری بلکه برای ابجاد شرایط مساعد برای سودآوری کل سرمایه اجتماعی) و در این مسئلله هم هیچ شکی نیست که بکی از راههای متابله با نیزدید تصادعات اجتماعی اعمال دیگرانای عربان است. اما بیان اینها به این صنی نیست که سرمایه داری وابسته بسدون دیگرانای عربان نمیتواند وجود داشته باشد و با بدین صنی نیست که در شرایط دیگرانای سود احصاری برای سرمایه های امیریالیسی تأمین نمیگردد. در واقع حاکمیت سرمایه داری احصاری پیلوی کلی (واز جمله سرمایه داری وابسته) و تأمین نیوں سود برای سرمایه های احصاری هم در شرایط دیگرانای عربان امکان پذیر است و هم در شرایط دیگرانای بودروایی - اگر چه سلم است که دیگرانای عربی عربان شرایط مناسبتری است و بخصوص سرمایه داری وابسته به علت ماهیت اویاعی سود نمایل به اعمال اویاعی سیاسی دارد.

بند پازدیم قطعنامه چنین مینویسد:

- ۱۱ - نلیرو جایگاه بودروازی در درون سیستم سرمایه وابسته؛ نظر به اینکه در سیستم سرمایه داری وابسته، بازار داخلی مسئلله نایاب کنند سرمایه اجتماعی و برویه تولید و باز تولید آن در وابستگی به بازار امیریالیسی (شرایط تأمین نیوں سود امیریالیسی) (۲) قرار دارد، این امر یا به مدل وابستگی کلیه اثمار وابسته (سرمایه) (۳) به امیریالیس بوده، مازا نیرو طبله بودروازی ایران وابسته به امیریالیس بوده و از سرمایه مسئلله و از بودروازی مسئلله و ملی سختی هم نمیتواند در میان باشد ...
- ما آینجا بند ۱۱ نکار بندمای ۶ و ۵ میباید که ما به آنها برعورد کردیم و انترافات آنها

را نشان داده‌ایم . قلمونه ادامه می‌دهد :

»... اعتقاد به بودروازی غیر وابسته و بودروازی غیر مستلزم وابسته بین درک های اتفاقی ، راستروانه و درک غیر علی از مقوله وابستگی بودروازی در جامعه ما بیاند . « (مانجا - ص ۱۷)

این کاملا درست است ولی در عین حال مرغ اعتقاد به وابستگی تمامی بودروازی به این معنی نیست که ما درک علی از مقوله وابستگی داشته باشیم . « امک » و « رزم » هم طبله بودروازی را وابسته ارزیابی می‌کند ولی در عین حال درک هر دو غیر علی است و با یکدیگر نیز مذکوت دارد .

قلمونه ادامه می‌دهد :

« از آنجا که سیستم سرمایه داری وابسته ایران ، نایابانگ مناسبات ارجاعی - سرمایه داری در جوامع تحت سلطه است به اعتبار غلبه عیوه تولید سرمایه داری و ماغت طبلاتی لدرت سیاسی طبله سلطه اقتصادی (و سیاسی) طبله بودروازی است . لذا طبله بودروازی ایران ارجاعی حسوب می‌گردد . در عین حال این وابسته ، نافی اختلافات انتار مذکوات سرمایه بر سر نهاد تعلیم و سودبری از استثمار نهادی کار برولتاریا و خارت دسترنج زمینکنان نیست . »

اعتقاد به ارجاعی بودن مناسبات سرمایه داری و طبله بودروازی در ایران از جنبه های مثبت قلمونه است . لیکن قلمونه باید از این موضوع درست این نتیجه را پذیرد که در کنسرسیوی که بودروازی در آن از نظر اقتصادی و سیاسی سلطه دارد و یک طبله ارجاعی شده است و مناسبات سرمایه داری هم ارجاعی است در جوین کندری نهایا آلتربنابومونیک نهایی سلطه اقتصادی و سیاسی بودروازی و درهم شکن مناسبات سرمایه داری است و هر آلتربنابومونیک که پیوسته تخت هر یوشنی از درهم شکنیه دهن سلطه سیاسی و اقتصادی بودروازی و مناسبات سرمایه داری چلوکری کنند ارجاعی حقی اگر نام بر انتشار و بلند آوازه ای چون جمهوری دمکراتیک علن را با عود حمل نمایند ، جمهوری ایکه تا ۲۰ سال پیش مذکوات نهادی متولی و انتلاقی در ایران بازی کند ولی اینکه برای ایران به یک موضوع تاریخی تبدیل شده است .

قلمونه ادامه می‌دهد :

»... آنچه بودروازی بزرگ وابسته را از بودروازی متوسط (وابسته ؟) جدا می‌بازد نهایی منعای آن در لادرت اقتصادی و سیاسی و انتشارات حاکم بر جامعه است . بدان معنی که این فقر از سرمایه در انتشارات حاکم با امور بالیس غیریک بوده و در آن نهایی دارد و به اعتبار همین نهایی ، بودروازی بزرگ از امکان سودآوری پیشتری نسبت به سرمایه متوسط بودروازی دارد در حقیقت نهایی انتشارات سرمایه بزرگ و نهایی نهایی سرمایه متوسط در انتشارات حاکم ، هائل ترین وجه منتهی اختلافات این دو بین از سرمایه حسوب می‌گردد . پس از این چنین نهایی

منظاوی و بودوازی انصاری وابسته مدولا کارگزار سرمایه امیرپالیس بوده و در پیوند ارگانیک با امیرپالیس قرار دارد و در کتب فوق این انصاری مذکور شویک است در حالیکه سرمایه متوسط پلتو اعم کارگزار و موزو امیرپالیس -
نمایندگان »

در اینجا قلمونامه بودوازی انصاری را کارگزار و موزو امیرپالیس نهاده ، در حالیکه بودوازی انصاری یک لغت اجتماعی است که به علت در ادبیات داشتن سرمایه های انصاری کارگران مزد و زحمتکش غیر برولتر را مورد استثناء قرار میدهد . قلمونامه صور ممکن که در آن بودوازی انصاری ناشی از مزد و حقوق و باداغی است که ارباب (معنی امیرپالیس) به مباخر (معنی بودوازی انصاری) میبردازد . آیا این هم گوشه ای از همان شفوي نظام وابسته نیست که از زیر بخش بیرون افتاده است ؟ در اینجا نویسنده کان قلمونامه ممکن است مسی کنند گنه خود را اصلاح کنند و بگویند منظوظکان لشی بودوازی انصاری نهست بلکه — نایابندگان سیاسی آن لغت است ، در اینصورت باشد گفت که نایابندگان سیاسی بودوازی انصاری اکثر کارگزار و مزد و باداغی ، کارگزار و مزد و بودوازی انصاریند . اما همانطور که میدانیم میان بودوازی انصاری داخلی و بودوازی امیرپالیسی اشتراک مبالغ اقتصادی نداشتن وجود دارد و در تبعیه میان نایابندگان سیاسی آنها نیز همانگی و اتحاد عمل گشته ای بوجود میآید . این پسندای آن نهست که هر کی کارگزار و مزد و بادگری است ، بلکه آنها متحد بگویند میباشند و درین اتحاد آنکه نایابندگان سیاسی آن لبل از هر کن وابسته به میان بودوازی متوسط اند و همانطور که مبالغ مبالغ اقتصادی آنها بالامیرپالیس و بودوازی مسوبی وجود دارد . از نظر سیاسی هم بطور کلی متحد آنها بشمار میروند ، هرچند که همانگی سیاسی کمتری نسبت به بودوازی انصاری با امیرپالیس داشته باشند . بطور کلی از این لحاظ میان بودوازی انصاری و متوسط تفاوت - کمی وجود ندارد . قلمونامه در پایان بند پایدم بارگاهی میآورد که معلوم نیست منظوم از آن چیز و سرمایه داری «مود یو » چه رابطه ای با وجه دایز اشار بودوازی با پدگرسر دارد و ما در اینجا فقط به ذکر آن بسته ممکنیم :

«بیشک نکیه بر وجه دایز اشار بودوازی بزرگ تو متوسط ، معنی نفل انصاری سرمایه بزرگ ، اگر پسندای اعتماد به برویه مکل کیری انصارات داخلی مسئول وسیس وابسته گفتن آن (سرمایه داری «مود یو ») تعییر شود مادرکی اشتباهه و انحرافی خواهد بود . » (همانجا - من ۱۲۸)

٤٠

www.iran-archive.com

ب : مرحله انقلاب

42

www.iran-archive.com

بندهای بعدی فلسفه ای به مرحله انقلاب اختصاص دارد و در این بندها ، فلسفه ای از مباره ای متعلقی کمک نمیگیرد تا مرحله انقلاب را دیگر اینک ارزیابی کند . فلسفه ای در ماده خود ، مباره تعبین مرحله انقلاب را مناسبات اساسی طبقات اجتماعی و آرای اواز طبقاتی جامعه میداند و می نویسد :

"... ملاک و مبنای حرکت ما در تعیین مرحله انقلاب و استراتژی عمومی انقلاب نه ، هرچه رشد نیروهای مولده " یا " میزان رشد اقتصادی جامعه (درکی که از آن رویز بونیتها و پرولیتیها) ، بلکه " مناسبات اساسی طبقات اجتماعی " و آرای اواز طبقاتی در جامعه است . طبیعی است که این مناسبات و آرای نیروها با وضعیت اقتصادی جامعه و درجه رشد و تکامل نیروهای مولده رابطه دیالکتیک دارد . " (همانجا - س ۱۱۰-۱۱۱)

از مناسبات اساسی طبقات در کهای متعلقی وجود دارد ، برخی برآورده که مناسبات اساسی طبقات در جامعه همان مناسبات اقتصادی موجود میان طبقات است . بدون شک اگر منظور از مناسبات اساسی طبقات همان مناسبات اقتصادی باشد ، نمیتواند مباره مرحله انقلاب باشد زیرا در اهن مدت انقلابی های سیاسی نیز عده و لطف انقلاب اجتماعی مورد نظر عوادت بود برخی دیگر " مناسبات اساسی طبقات اجتماعی " را با تراپیقاً فرعی طبقات میرواند — میگیرند " که این نیز نمیتواند مباره تعبین مرحله انقلاب باشد ، زیرا در طول هک مرحله

" دولبر یکی از جمهوری هوادار سه " بود ، منتقد از برخی از اعطای سایر وزستاندان که جلوبرهم به آنها اشاره عوایم کرد .

انقلاب، خرایط نهضت طبقات مذکوف (و بندهم برولناریا) و پشتی پکان و پایپی ندارد و در مخاطب منافع ممکن است بسط آگاهی و درجه نشکل برولناریا و سایر نیروهای انقلابی بالا و پائین برود، در حالیکه مرحله انقلاب تغییر نمیکند.

لعلمنامه حاضر « منابع انسانی طبقات اجتماعی » را با آرایش لوای طبقاتی مترادف میگیرد و این به نظر ما فریم درستی از این مقوله نیست. از نظر ما منابع انسانی طبقات اجتماعی به این معنی است که کدامیک از طبقات انتلابی یا متوفی و کدامیک از طبقات مذکور از این این انتلابی یا ارجاعی نباشد. کدام طبقات متوفی یکدیگر و کدام طبقات بر علیه یکدیگرند. آرایش لوای طبقاتی (من بندی طبقات) عامل بلا واسطه تعبیین مرحله انقلاب است. و سایر عوامل از طرق تأثیرگذاری بر روی این عامل در تعبیین مرحله انقلاب مؤثرند و در این میان عامل انتظامی بر تبلیغ نهضت تعبیین کننده دارد.

لعلمنامه که در ماده‌های میان میان انتلاب را تعبیین کننده میگذرد در خود لعلمنامه نسبت مرحله انقلاب را تعبیین میکند و سین آرایش لوای طبقاتی را لعلمنامه در بند ۱۲ می‌نویسد:

« بنابرآنچه کفته شد، از آنجا که منابع بولیدی خالق در ایران سرمایه‌داری است، بنابرآنچه گانه انقلاب اجتماعی که منابع بولیدی کهنه و گندیده کنونی را به کنار زده و منابع بولیدی بالقوه‌ای را بهره‌های خواهد آورد — انقلاب سوسیالیستی است. لیکن » (همانجا - ص ۱۷۸)

لعلمنامه از این پس وظیفه را در متألب خود فرار می‌می‌دهد که این « گانه انقلاب اجتماعی » را در ایران نهی کرده و به جای آن انقلاب دیگراییک را تابت کند و فاعلنا انتظار می‌رود که بر طبق اصولی که در مقدمه طرح کرده این امر را با آرایش لوای طبقاتی در پیش دهد، ولی — لعلمنامه چنین ادامه می‌میدد:

۱۲- علیرغم حاکمیت تفاصیل کار و سرمایه و خصوص دو طبقه بددوزاژی و کارگری به منابع دو طبقه اصلی جامیه به لحاظ سلطه امیریالیم و اعمال مستقیم تبدیل می‌از طرف آن و بند شدیدا ناموزون سرمایه داری، علی ماندگری اقتصادی و سطح پائین نکامل منتهی، انتیاد موری کار از سرمایه و تحت قشار فوار داشتن بولید کالایی خود، پائین ماندن ستله ارضی، حاکمیت — بیکناتوری تمام عیار و ندادان نشکل و آگاهی طبقاتی لازمه برولناریا، تا پایلت دیگراییک وسیع نوده مای زستگر و تحت ستم و ...، خرابه‌عنی و ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی فراهم نبوده و انقلاب ما در مرحله کنونی مستقیما عملت دیگراییک و نه امیریالیستی دارد. » (همانجا - ص ۱۷۸ - ۱۷۹) در همین بند علی‌الساب و عامل (بلاوه چند نله!!) برای رد انقلاب سوسیالیستی و

اپیات انقلاب دموکراتیک بیان شده است که ما به یکایی آنها خواهیم پرداخت .
 نشین عاملی که لفظنامه ذکر میکند «سلطه امیریالیس» است . مطابق بدگاه حاکم
 بر قطبناه مرحله انقلاب در جامه ای که امیریالیس بر آن سلطه دارد دموکراتیک است . آیا
 آن حکم در مورد تمام کشورهای تحت سلطه امیریالیس مدار دارد ؟
 قبل از پاسخ به این سوال باید به این سوالها پاسخ داد که اولاً کشور تحت سلطه میشود
 از نظر اقتصادی در چه مولده ای قرار دارد ، نژادی ، نیمه نژادی و ها سرمایه داری وابسته ؟
 و ثانیاً از نظر سیاسی چه وضعیت دارد ؟ مستعمره ، نیمه مستعمره ، مستقل ولی از نظر مالی و
 دیپلماتیک وابسته ؟ با حکومت بودروانی یا نژادی (رون وسطی) ؟ هر یک از کشورهای
 تحت سلطه امیریالیس از نظر اقتصادی و سیاسی در وضیت خاص به سر میبرند (سلطه —
 امیریالیس) در هر یک از این کشورها شکل منحصر از نظر اقتصادی و سیاسی دارد و بر این اساس
 مبتدی طبقاتی که در مقابل «سلطه امیریالیس» میگیرند در هر کدام از این کشورها با
 پنجه گیر دلاوری دارد . مثلاً در یک کشور نیمه نژادی — نیمه مستعمره ، مبارزه ضد امیریالیسی
 خلقی بودروانی و دیکتاتوری دارد . زیرا نیز «سلطه امیریالیس» در این جوامع با نفسی
 نژادی امیریالیس بیوند ارگانیک دارد و نیروهایی در من انقلاب شرکت دارند که نیروهای حرکتی
 انقلاب سوسالیستی نبوده بلکه نیروهایی سرکه انقلاب دموکراتیک میباشند (همه دنیا ایانه
 همه غرده بودروازی شهری و حتی پنهانی از بودروازی) و من حد انقلاب و ارجاع را هم ملیمه .
 بودروازی تکلیل نمیدهد ، بلکه امیریالیستها و نژادها و بودروازی کمتر از در حد انقلاب
 قرار دارند و معملاً بدین از بودروازی (بودروازی متوسط) از نظر استراتژیک بینانی است
 که در پرش ملاطع در حد انقلاب و در پوشی ملاطع در حد حد انقلاب قرار میگرد . ولی
 ارجاعی نیست . لیکن در یک کشور سرمایه داری وابسته که استقلال و حن حاکمت دارد .
 (مستعمره نیست و نیمه مستعمره نیست اگرچه حکومت آن از نظر مالی و دیپلماتیک وابسته باشد
 نظیر ایران) و طبله بودروازی از نظر اقتصادی و سیاسی در آن سلطه دارد وضع پکونهای دیگر .
 است . در چنین کشوری «سلطه امیریالیس» بیوند ارگانیک و لاپنکی با سلطه بودروازی دارد
 و نیز سلطه امیریالیس بدون در هم شکنن سلطه سیاسی و اقتصادی بودروازی یک ادبی خوده .
 بودروازی است و امکان پذیر نیست . در چنین جامه ای مبارزه انقلابی برای نیز لشکر
 امیریالیس هیچ معنایی نیست . در چنین جامه ای مبارزه انقلابی برای نیز سلطه
 امیریالیس در رأس آنها برولتاریا و اینا موافعان نیز سلطه امیریالیس و قادر به
 انجام آن هستند . من حد انقلاب و ارجاع در این جوامع منحک از امیریالیستها ، طبله
 بودروازی ، پلایای نژادها و انتشار مرغه و استعمارگر غرده بودروازی است . و من از لر را
 طبله کارگر بهره نمایی و میکنیم و استعمارشوندگان جامه منحک مدد و انتشار متوسط .

برده بودوازی از نظر استراتژیک در وضعیت پیشنهادی پسر مهرباند . این مبندهای برخلاف مبندهای طبقات در جوامع نبایه نموداگل . نبایه معموره حملت سوسیالیستی داشته و «سلطه‌امیرالبیس را هرگاه با سلطه بودوازی به گورستان تاریخ مهیا کرد . پنابراین بولی به حکم کلی «سلطه امیرالبیس» برای نفع مرحله انقلاب سوسیالیستی در چونین کندی آب به آشیاب بودوازی و امیرالبیس ریختن است .

اگر ما «سلطه امیرالبیس» را در کشورهای سرمایه‌داری وابسته عاملی برای نفع انقلاب سوسیالیستی بنام آوریم در آن مدت باید معتقد باشیم که انقلاب سوسیالیستی همان‌آنکه سلطه امیرالبیس بوسیله انقلاب دموکراتیک نفع نداشته باشد . بولوچ خواهد بیوت که این به مناسی آن است که سرمایه داری حفظ نمی‌شود ولی «لکه نینگ وابستگی» از دامن پاک می‌گردد که این ممان سرمایه داری مستقل و ملی و پاک و پاکیزه خواهد بود . در غیر اینصورت بروولتاریا ای کشورهای سرمایه داری وابسته باید دست پذیراً و منظر باشند که بروولتاریای - کشورهای متربول با انقلاب سوسیالیستی خود امیرالبیس را نابود کنند ما هم از آن چیزی بنام «سلطه امیرالبیس» وجود ندانند بلکه بروولتاریا ای کشورهای سرمایه داری وابسته بتواند بادوی و غوشی انقلاب سوسیالیستی را در می‌سور پذیراً

دومین عاملی که در نقل و قول لقی از تلمذنامه برای ده انقلاب سوسیالیستی مطرح شده است «اعمال سنتگری خوب ملی از طرف امیرالبیس» است . ما به این مسئله در پیش مربوط به ساخت جامعه مفضل برخورد کردی‌ایم و در آنجا امثاله می‌کنیم که اعمال سنتگری ملی در مورد کشورهای مستعمره و نبایه مستعمره و نیز مناطقی که به زور په تصرف ملی پیشگانه در آمده است (مانند فلسطین) از عوامل مؤثر دموکراتیک بودن انقلاب است . ذیرا در این کشورهای نفت‌کارگران و زمینکنگران بلکه طبق و سیمی از طبقات گوناگون و نامنکنون که در آن استعمارگر و استعمارشونده در کنار هم نوار دارند بر عله سلطه پیکانه به مبارزه بر می‌پیزند و با زمانیکه در درون صلف این مبارزه میان استعمارگران از پک سو و استعمار شوندگان از سوی دیگر شکاف و جدایی انجام نگرفته ، مرحله انقلاب دموکراتیک خواهد بود . لیکن در کشوری که حکومت خودی (بودوازی خودی) حاکمیت سیاسی دارد و گنگو از سنتگری ملی و مبارزه با ستم پیکانه هیچ تبعیدی هز نداشیں و بطور حکومت خودی ندارد .

سومین عاملی که تلمذنامه برای نفع انقلاب سوسیالیستی و ادبیات انقلاب دموکراتیک از آن کلک می‌گیرد «رد نیوشا ناموزون ناموزون سرمایه داری است» . بر این اساس تلمذنامه معتقد است که انقلاب سوسیالیستی مخصوص سرمایه داری نیوشا است | غافل از اینکه اگر سرمایه داری نیوشا بود و سشار از ناموزونها و نظایهای ذاتی نبود اصلاً به بن بت نمیرسد تا شرایط نیوشا برای انقلاب سوسیالیستی لراهم شود و بطریق اولی خودت این انقلاب از پهن میرفت . ناموزونی رشد از خصوصیات ذاتی حرکت سرمایه بطور اعم و در عمر امیرالبیس بطور امن است

اگر وند ناموزون سرمایه داری دلایل برای رد انقلاب سویالیستی است، پس بتواند که الان در کامپکت از کشورهای جهان مرحله انقلاب سویالیستی است؟ املاک کشور را برای تسویه نشان وعید که در آن «سرمایه داری موزون» حاکم باشد. نه تنها اکنون نمیتوانید بلکه هیچکجا. موقوف شوایمیدند، وند ناموزون سرمایه داری نه تنها مانع برای تحقق انقلاب سویالیستی نیست بلکه عالمی درجهت ترجیح تحقق آن است، زیرا هر چه وند سرمایه داری ناموزون نرباید تضادهای درونی آن حادثه میگردد و هر چه تضادهای درونی آن حادثه گردد، بن بست نهایت آن نزدیکتر خواهد بود و راه خروج از این بن بست هم لطف انقلاب سویالیستی است.

جهارهین عالمی که از نقطه نظر قطعنامه انقلاب سویالیستی را به آیندهای دور موكول کرده و انقلاب دموکراتیک را در سور روی لوار میدهد «علی ماندگی اقتصادی و سطح پایه‌ی من کامل منعنه است». قطعنامه در مقدمه خود اول داده بود که مرحله انقلاب را از روی «دریه وند نیروهای مولده» و «میزان رشد اقتصادی جاسمه» تعیین نکند و این کار را به رویزنیستها و بیوپولیستها نسبت داده بود. ولی اینکه زیر قول خودش میزند و با همان معبار «رویزنیستی و بیوپولیستی» مرحله انقلاب را دمکراتیک ارزیابی میکنند. گویا این انقلاب سویالیستی قاطر کشورهای پیشوونده و صنعتی امکان پذیر است. خوب بود قطعنامه برای حل نظری این سلسله میزان رشد اقتصادی و منعنه لزم برای انقلاب سویالیستی را هم تعیین میگردد تا دنیاگی را از گیپی و سردرگی نجات میداد. ولی این یک درک اکونومیستی از تاریخ است. این خدمتگزاری در آستان بودروازی با استفاده از «تعلیل اقتصادی» است. مثاباً این درک - متأسفات بودروازی در همه کشورهای علی مانده رسالت وند نیروهای مولده و بالا بردن سطح کامل اقتصادی را دارد تا هرایط انقلاب سویالیستی را فرام کند، بر این اساس مناسبات سرمایه داری و به دفع آن بودروازی (لالل انتاری از آن) هنوز ارجاعی نشده‌اند، بدان بر این اساس حتی پس از انقلاب دموکراتیک هم یک دیوار چین نا انقلاب سویالیستی نامله وجود دارد و گشتن از این دیوار چون نیاز به پیشرفت اقتصادی و تکامل منعنه جاسمه دارد - (ما به حد معلوم نیست!) یا بد از نویسنده‌گان قطعنامه برسید مگر تمام کشورهای امریکالیستی در اوائل قرن بیست بیان علی مانده بر از وضیحت کثرتی خود نبودند؟ پس چگونه است که در آن زمان مرحله انقلاب آنها سویالیستی نبود و اکنون هم چنین است؟ لب‌الان - سویالیستی تو دهه است! حالا بباید فوی کنهم که ۵۰ سال دیگر هم پیکر و باز هم ناموسی چهان و ما بعنی وسیعی از آن سرمایه داری باقی مانده باشد و در آن زمان باز هم برسی از کشورها نسبت به دیگران پیشوونده و پوشی دیگر علی مانده خواهد بود و مثلاً لوس کنید ایران در آن زمان به اندازه اانقلابیان در اوائل قرن بیست پیشرفت منعنه کرده باشد ولی باز هم نسبت به دیگران علی مانده باشد و آنوقت دلکلیت چیز؟ چرا سهیاری را برای تعیین مرحله انقلاب لوار میدهد که هیچ سرویسی ندارد و هیچ گرهی از مخلقات بروتاریا باز نمیکند؟ چرا شما

به کانی که وظیفه انقلاب دمکراتیک را وشد نیروهای مولده فوار میدهد حمله میکنید ولی خود نان انقلاب سویالیستی را موكول به وشد نیروهای مولده میکنید؟ این به نفع چه کی استه بدوروازی با پرولتاریا؟

ما هم قبول داریم که ساختمان سویالیسم نیاز به وشد نیروهای مولده و تمرکز دولتی و سرمایه دارد . بدون شک ساختمان سویالیسم در کشورهای نظری آمریکا و فرانسه پس از آنقدر و سریعتر از کشوری چون ایران مورث خواهد گرفت ، لیکن ساختمان سویالیسم بیک جیز است و انقلاب سویالیستی بیک جیز دیگر . انقلاب سویالیستی عبارت است از سرنگونی بدوروازی بدست پرولتاریا و مددخان نیمه پرولتاریه ، درهم شکنن ماشین دولتی بدوروازی و استدوار دیگراندیزی پرولتاریا به جای آن . این امر در هر کشور سرمایه داری اعم از پرولتاریه و با علی‌بانده امکان پذیر است . لیکن انقلاب سویالیستی آغاز ساختمان سویالیسم است . و بدون شک هر چه جامه در شرایط سرمایه داری بیشتر توسعه یافته باشد ، کار پرولتاریا برای نابودی بناپای سرمایه داری و تکمیل ساختمان سویالیسم (۳۰۰) پر نامه ریزی نمیکنیم . ما در این مرحله برای کسب قدرت سیاسی (انقلاب سویالیستی) مبارزه میکنیم و مبارزه خود را موكول به وشد نیروهای مولده و تکامل صفتی جامه تمنشایم . هر چند که در طول این مبارزه تکامل صفتی بیشتر جامه سبب وشد کنی و کوشی هر چه بیشتر طبله کارگر شده و مبارزه ما را دولت خواهد کرد .

پنجین عاملی که قطبناه برای رد انقلاب سویالیستی بیان میکند ، «انلیاد موری کار از سرمایه و تحت لشار فوار داشتن دولتی کالشی خود است» . انلیاد موری کار بواسطه سرمایه شبابانگر استدیار نیروی کار زحمتکشانی است که هنوز به شکل کارگر مزدبر درنیامده اند بواسطه ماجبان سرمایه ، در این حالت نیروی کار بواسطه سرمایه استدیار میشود بدون . آنکه این نیروی کار به شکل کالا در آمده و مستحبها در اختیار سرمایه نوار گرفته باشد اما در اینجا لازم است که انلیاد موری کار بواسطه سرمایه را از نظر نوع سرمایه‌ای که بسته استدیار نیروی کار خیر مزدی دارد ، بطور جداگانه مورد بروزی فوار نهیم : بکسی انلیاد موری کار بواسطه اشکال ابتدائی سرمایه (سرمایه تجاری و رباي) که این اشکال ابتدائی سرمایه پيش از پيداپن و حاكمیت سرمایه صفتی هم وجود داشتند و به استدیار زحمتکشان منقول بودند و دیگری انلیاد موری کار بواسطه تکامل یافته ترین شکل سرمایه بعنی سرمایه انتشاری بطور کلی و در درجه اول سرمایه مالی امپریالیستی پیشوس در رابطه با مرحله انقلاب ضرورت دارد که باید ایندو از یکدیگر تمیز داده شوند .

* منظیر از سرمایه صفتی در همه موارد سرمایه‌ای است که در امر دولت به جریان بیافتد و شامل کشاورزی ، معدن ، ساختمان و حمل و نقل و ... هم میشود .

استعمار زمینکنگان بوسط اشکال ابتدائی سرمایه نمودار علی‌بانکی جامعه و ننان دهنده ضفت سرمایه منطقی است، هنگامیکه یک تاجر سوداگر و یک ربانگوار به استعمار زمینکنگان غیربرولوتو (پسون در روستاهای) می‌پردازند و پسون زمانیکه این امر در سطح کسردهای انجام می‌شود، این امر ننان دهنده این است که هنوز شیوه دولید سرمایه داری نتوانسته در مقياس وسیع‌چاکزین دولید کالاشی ساده گردد و به همین دلیل هنوز سرمایه جباری و ربانی می‌توانند بدون اتفاق به سرمایه منطقی سودآوری داشته باشند و در نتیجه سرمایه منطقی هنوز نتوانسته است این اشکال ابتدائی سرمایه را تابع خود سازد. اگر انتیاد موری کار بوسط اشکال ابتدائی سرمایه در مقياس وسیع یافی مانده باشد این امر ننان دهنده این است که سرمایه منطقی هنوز رسالت دهنده و تربیتی جامعه را بر عده داشته و مبارزه سرمایه منطقی با اشکال ابتدائی سرمایه جنبه دیگراییک دارد نظری انقلاب ۱۸۸۸ فرانسه که در آن بودروازی منطقی بعنوان یکی از نیروهای محركه انقلاب (و در واقع همین آن) بر علیه سلطه زمینکنگان اشرافیت مالی فرانسه (بودروازی بانکدار و ربانگوار) بپیشات و حکومت آثرا سرنگون شافت. لیکن اگر این انتیاد موری کار بوسط اشکال ابتدائی سرمایه در مقياس محدودی انجام می‌گیرد، دیگر اهمیت تعیین-کننده‌ای نتواند داشت و مبارزه با آن تحت الشاعر مبارزه وسیعتری بر علیه همه اشکال استعمار (و بطور موری استعمار کار مزدوری بوسط سرمایه) قرار عواده گرفت و بدلیل یه یکی از وظایف طوعی انقلاب سوسالیستی خواهد داد.

واما انتیاد موری کار بوسط سرمایه‌های انحرافی و از جمله سرمایه مالی امیریالیستی استعمار نیروی کار غیر مزدوری بوسط تکامل یافته ترین شکل سرمایه است. انتیاد موری کار بوسط سرمایه‌های انحرافی زمینکنگر آن است که روابط سرمایه داری و آنهم در شکل سرمایه داری انصاری در جامعه غله پیدا گردد و ارجاعی هم نداشت. در عصیان امیریالیست در کشورهای سرمایه داری پدن وسیعی از زمینکنگان غیر برولری جامعه بوسط سرمایه‌های انصاری مورد استعمار قرار گرفته و بعیی از دستوریخ آنان بوسط سرمایه‌های انصاری چهارول می‌شود و آنها و در صورت استعمار شوندگان جامعه قرار میدهد. این زمینکنگان در شرایط سلطه سرمایه داری انصاری برای مبارزه با استعمار کنندگان خود (برخلاف نوع نسبت محدودی بنام بودروازی منطقی ندارند که دیگر حقیقی بعنوان نیز می‌زا از بودروازی وجود ندارد) بلکه تنها محدود آنها برای مبارزه، طبعی بر علیه استعمارگران، برولتاریا است. برولتاریا که نه تنها برای آزادی خود بلکه برای آزادی همه طبقات تحت ستم و استعمار می‌جنگد. در یک جامعه سرمایه داری همه استعمارگران طردگار استعمار، زمینکنگان غیربرولوتو و همه استعمار شوندگان مخالف چنین استعماری هستند.

حال ببینیم وضیت ایران از این نظر چه نوع است. ظرفمنامه به وجود انتیاد موری کار بوسط سرمایه در ایران اشاره می‌کند بدون آنکه این دو نوع انتیاد موری کار را از

پنجه‌گر جدا شاید و نتیجتاً گستوچی و اهمیت هر یک را تعیین کند. در ایران بخصوص پس از نهاده به این تاریخ روز بروز از نظر و اهمیت اشکال ابتدائی سرمایه و للت آنها کاسه شده است. این امر چه از طریق عملکرد اقتصادی سرمایه‌های انصاری بوده است که موافقت‌های اند پندریج سلطه خود را بر سرمایه‌های تجاری و ریاضی اولیه برقرار شاید و میدان را از دست آنها خارج شاید و چه با استفاده از امیریهای سیاسی و فائزونکاری می‌وت کرده است، همانند انصاری کردن خود گذم بدانه های روشنی، چندان قند و ... از زمان روزیم شاه و پرنج در زمان جمهوری اسلامی، فروش انصاری بقدر، کود، ماشین آلات و اعطا وام و اعتبار از طرف اشکالی‌های پنجه‌گر که در مهابیت و پیشی چاپگزین ریاضواران محلی شده است. این پرسویه روز بروز از نظر و اهمیت اشکال ابتدائی سرمایه در انتیاد صوری کار کاسته و به نظر و اهمیت انتیاد صوری کار توسط سرمایه‌های انصاری (و بخصوص سرمایه انصاری دولتی) - افزوده است. پلچوریکه سرمایه‌های انصاری توانسته‌اند در این عرصه بر اشکال ابتدائی سرمایه غلبه نموده و تبدیل به استثماری عده زحمتکنان غیر بروت‌گردند. بدین عکس مبارزات زحمتکنان غیر بروت‌گرد در ایران نه فقط بر علیه اشکال ابتدائی سرمایه بلکه اساساً بر علیه اشکال نوبن سرمایه می‌گیرد و این زحمتکنان را تبدیل به محمد بروت‌گرد در انقلاب سوسیالیستی می‌کند.

تولید به انتیاد صوری کار توسط سرمایه برای نهی انقلاب سوسیالیستی هیچ معنایی جز نفع نلای تضیین کننده سرمایه‌های انصاری و عده کواد نلای اشکال ابتدائی سرمایه ندارد. این دیدگاه باز مانده از نزیه قشوریان - نیمه منصره است و جامعه ما را همیز جاسوسی در نظر می‌گیرد که در آن در هر گونه و کنار کنیز تاجر و ریاضوار مستغول استیار تولید کنندگان خود را هستند و گویا در این مورد نلای عده سرمایه انصاری و سلطه آن را پژاموئی می‌سیارد.

قطعه‌نامه در کنار انتیاد صوری کار توسط سرمایه از (تحت نثار قرار داشتن تولید کالاچی خرد) به طور کلی صحبت می‌کند. در این سطله که همه اشکار خود بروت‌گردی زیر نثار استیار توسط سرمایه انصاری قرار دارند شکی نیست در صورتیکه اشکار نثار نباشی آن زیر نثار سرمایه انصاری بدست از ارزش اضافی حاصله از استیار کارگران را به نفع سرمایه انصاری از دست میدهند. «تحت نثار قرار داشتن تولید کالاچی خرد» نیمی‌واند دلهمی بر دمکراطیک بودن مرحله انقلاب باند، زیرا در همه جوامع سرمایه داری، تولید کالاچی خرد در زیر نثار تولید کلان قرار دارد و بخصوص در همه جوامع سرمایه داری (اعم از واپسیه و پای متروبول) میان تولید خرد و انصاری تضاد وجود دارد و اگر این امر دلیلی برای نفعی انقلاب سوسیالیستی باند، این انقلاب را نه تنها در ایران بلکه در سراسر دنیا و نه تنها اکنون بلکه، برای همیشه باید نهی کنیم. قطعه‌نامه طوری صحبت می‌کند که گویی انقلاب

دموکراتیک نشاد میان دولید کالائی خود با کلان را از بین میبرد و از این طریق شرایط را برای انقلاب سویالیستی فراهم میکند | نوبنده‌گان قطعنامه نسباند که نشاد بین دولید کالائی خود با کلان بکی از نضال‌های ذاتی شیوه دولید سرمایه داری است و هیچ انقلابی نمیتواند نشادی ذاتی این شیوه دولید را بطور جداگانه و بدون رابطه با حل نشاد سرمایه داری خواهد داشت که در آن میان دولید خود و کلان نشاد وجود ندارد | لبده این از آنهم "انقلابی" دیگر خواهیم داشت که نضال‌های فروتنی و ذاتی سرمایه داری را حل کند و بهمین ترتیب جلو میرویم تا دست آخر نوبت حل نشاد کار و سرمایه و انقلاب سویالیستی فرا وسد | در واقع تکیه بر نعت فشار فرار داشتن دولید کالائی خود برای حق انقلاب سویالیستی هیچ نتیجه‌ای جزئی این انقلاب برای هیته ندارد .

شنبهن عاملی که از نظر قطعنامه انقلاب سویالیستی را از دستور کار برولتاریا خارج کرده و انقلاب دموکراتیک را در دستور فوار میدهد "باقی ماندن مسئله ارضی" است | اشاره به این مسئله و روشن نکردن ابعاد آن نشانه‌گذاری درکی جاذب و پکجانبه از این مسئله است | در واقع هم در جامعه ثغودالی مسئله ارضی وجود دارد و هم در جامعه سرمایه داری و هم در جامعه سویالیستی هم تا مدتی این مسئله وجود خواهد داشت .

منظور قطعنامه از "مسئله ارضی" چیست ؟ آیا مالکیت ثغودالی بر زمین مورد نظر آن است ؟ چنین مالکیتی سال است که در ایران اسلاماً ذرمه شکسته شده است | آیا این بناها از آنچنان امیوی برخوردار است که مسئله اصلی جامعه بوده و مطبتدی مبارزه طبقاتی بر اساس حل این مسئله نکل کرده باشد تا به انقلاب عکل دموکراتیک بدد ؟ بدون عک چنین نیست | بروی مفترسی در چنین ۵۷ - ۵۶ و نیز کم اهمیت دعومنان در این چنین نشانه‌گذاری لرعی بودن این مسئله در جامعه است | جالب توجه اینجاست که مقاله "زکامی به ۱۰۰" در برخورد به هوازدان نظام واپسی وجود بناهای ثغودالیسم را حتی در کشورهای پیشتر نه سرمایه داری طبیعی میداند | این مقاله مینویسد :

"اما در بسیاری از کشورهای سرمایه داری بناهای لوی ثغودالیسم وجود داشت اما شیوه دولید غالب در آن جوامع ، ماهیت نظام اجتماعی - اقتصادی آنها را در پیش میدهد" (همانجا - من ۱۹۰)

و سپس نال و نول زیر از کتاب اقتصاد سیاسی ۱ و ۲ نوشته آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی ذهن نظر استالین را برای افبات این موضع درست خویش بیان میکند :

"از زمان ثغودالیسم در بسیاری از کشورها لرهاست که میگردند ، با وجود این بناهای ثغودالیسم در جهان سرمایه داری کشوری هنوز هم با بر جا مانده است از اینرو مالکیت برزیخ زمینها در ابعالیا علیرغم سطح عالی وجود سرمایه .

داری در آین کنود بیش از ۲۰ نام زمینها (۲ میلیون هکتار) را در پسر
خی گیرد . در این کنود سیستم اجاره کاری که در آن مالکیت زمین امپتادار
و مالک پیش از محولات و اراضی میکند رایج است، در واقع سیستم
اجاره کاری چیزی جز بناهای منابع فرودالی نباید . بناهای فرودالی
در کشورهای متعدد سرمایه داری پیشنهاد نیز دیده میشود . «نخل از همانجا
نمایی به ...» هن از ذکر این نخل و نخل از هوازاران نظام وابسته میشود ؛
«آبا باشی ماندن بناهای فرودالی عدم ریشه کن ندن آن در اینجا
دلیل آن است که سرمایه داری در آنجا حاکم نبوده بلکه جامعه بین
«سرمایه داری و فرودالی» است !؟

ما در سرمایه داری دانشنی اینجا و ایران با مطالعه وحدت نظر داریم ، ولی معاشر
یک سوال از نویسنده کان علممنامه و مقاله داریم و آن هم این است که آبا با میانده بناهای
فرودالی و ریشه کن ندن آن در اینجا و بسیاری از کشورهای سرمایه داری پیشنهاد دیگر ،
داریل آن است که مرحله انقلاب آنها سوسیالیستی نبوده و دیگر اینهاست ؟ آبا مسئله اصلی
آنچه ؟ نه نخل احدود ۱۰ سال است که مرحله انقلاب در آین کشورها سوسیالیستی است و
ناره در آن اوائل این بناهای بسی کنترلده بود و توپر از تراپت کنونی بود . میکی از لدوی
ترویں و طایف دیکناریوری برولتاریا این کشورها محو این بناهای ...

دونه رویه نیز در آین مورد قابل بوجه است . اگر پلکنیکها می عواستند انقلاب -
سوسیالیستی را مکول به حل مسئله ارضی و نابودی بناهای فرودالی کنند ، خاید مانکون هم
چنین تراپلی نوام نتده بود . کاموسکی مورد نیز از آین زاره نزدیکت انقلاب سوسیالیستی
را در رویه نهی میگرد و به مقابله با آن بر میهات . در واقع هنگامیکه پلکنیکها لدرت
را در دست گرفتند هیوگونه تغییری در مسئله ارضی از قدریه نا اکبر ۱۹۱۷ مورث نگفته بسود
حل بود و دیگر اینکه مسئله ارضی بکی از وطایف فرعی انقلاب سوسیالیستی اکبر بود . انقلاب
اکبر نا مدنی و طیله به بایان رساندن وطایف انقلاب بروزو - دیگر اینک (بخصوص در روسیها
و مناطق عرب افغان) را در مستعار خود داشت . باشی ماندن مسائل دیگر اینکی از قبل
مسئله ارضی ، مسئله الایهای ملی ، مسئله زنان ، مسئله دست بایی به يك ملح دیگر اینک و
سبند که نه دنها دعستانان تلیر بلکه رسانی دعستانان پلکنیکه موقت از انقلاب اکبر پیشیبانی
کنند . پیشیبانی دعستانان مرد (کولاکها) نهایا نا نایستان ۱۹۱۸ که حکومت کارگری رویه
حل مسئله دیگر اینک را به بایان رساند ادامه داشت و از آن هن در مقابل الدامسات
سوسیالیستی و دیکناریوری برولتاریا سر به شوی برداختند . چنانکه بدده میشود باشی ماندن
مسئله ارضی در رویه دلیلی برای نی انقلاب سوسیالیستی نبود بلکه برو عکس آنچه در عمل
مودت گرفت این بود که دیکناریوری برولتاریا و دعستانان فلکی را بهمده گرفتن حل این

مسئله در چهار جووب انقلاب سوسیالیستی موقوف به جلب پیغاییانی دولت همه دعوهایان و استناده از نیروهای آنها در کتب هر چه سریuder قدرت سیاسی و استحکام آن خد . این موضوع را لذین در کتاب "انقلاب برولتری و کاروپسکی مرند" و "چهارمین مالکت انقلاب اکبر" و مطالب متعدد دیگر بدینی توضیح داده است .

هم اکنون مسئله ارضی در جامعه ایران وجود دارد ، لیکن مسئله ارضی تنها در پایهای - ثغودالیسم علامه نسبتوده مالکت ارضی بزرگ زمینداران بودوا (بوروزوا ملاکان) و پسون مس مالکهای وسیع دولت بر اراضی کشاورزی نیز وجود دارد . مسئله ارضی در این موارد دیگر راه حل بودواشی ندارد . در واقع دلیل این زمینها میان دعوهایان یک عمل ارجاعی است علی که وزیر جمهوری اسلامی در بیماری موارد از قبیل بعضی از کشت و منعت ها صورت داده است . و با در مورد زمینهای وسیع و مکانیزه ترکین مرا که آنها را بنام بیارزه بسته "ثغودالیسم" فلجه فله کرده و با در نظر دارند بکنند . "حل" بوروزاشی مسئله ارضی در این موارد با منافع برولتاریا در تضاد است . این عمل بروزه قلب پندی جامعه سرمایه داری را متوجه کرده و دعوهایان را به اسارت زمین و دنای از جامعه بوروزاشی میکنند . این عمل نه تنها سبب میزد نیروهای بولده نیست بلکه آنرا به فلولا میکند .

علامه کاظم مسئله ارضی اولاً مسئله ای نیست که در تعیین موجه انقلاب ایران نقش تعیین کننده داشته باشد و نائیا مسئله ارضی در ایران به پایهای ثغودالیسم محدود نمیگردد و در مورد مالکهای بزرگ زمین، راه حل سوسیالیستی را ایجاب میکند .

هلخون ریسمانی که تلطیق ای این اثبات غرور انقلاب دموکراتیک به آن چون میزند "حاکیت دیکتاتوری تمام عبار" است . اینجا سروکاه لبیرالیسم از پشت عبارات به ظاهر از لایی و دموکراتیک بخوبی شودار است . برولتاریا در اینجا از دست زدن به انقلاب سوسیالیستی در غایبی "دیکتاتوری تمام عبار" بر حذر داشته میشود . ملاجین این شوری هرگاه که بوروزادی عبار دیکتاتوری خود را بالا ببرد موجه انقلاب دموکراتیک است و هر کاه آنرا باشین بباورد موجه انقلاب سوسیالیستی است ! ملاج از آنجا که عبار دیکتاتوری در جامعه آمریکا ۱۶ نیست بلکه دیکتاتوری ۱۶ و یا ۱۷ عبار است ، بنا بر این موجه انقلاب سوسیالیستی است و برولتاریا برای این انقلاب تدارک میبیند ولی به معن آنکه خطرو برولتاریا جدی میشود و بوروزادی امیریالیستی آمریکا برای مقابله با آن عبار دیکتاتوری خود را به ۱۷ برساند و دیکتاتوری تمام عبار خود را اعمال کند آنوقت است که برولتاریا - مولید که اسرارزی ای اعیان است و باید برای انقلاب دیکراتیک بیارزه کند نه برای انقلاب سوسیالیستی !! همینطور در جامعه ایران بدبانی عقب نشینیهای طاه در ملایل جنبش تودهای دیکتاتوری تمام عبار بدلیل به دیکتاتوری نهم عبار شد موجه انقلاب از دیگر ایک به سوسیالیستی تحویل یافت . پس جمهوری اسلامی بین از دو سال زحمت کشید

و دوباره عیار دیکنایوری را به سطح اولیه ای برگرداند و انقلاب دیکنایوری دوباره مژدهت پیدا کرد !! این تقدیم به برولتاریا میگوید که به معن آنکه بودروازی خشنوت را در هیچ گرفت تو باید مداراکنی و علای انقلاب سوسیالیستی را به نایاب پیشنهاد کاری به کار سرمایه نداشته باشی و لطفاً باید پا استبداد سلطنتی و ولایت قبه و امثالیم مبارزه کنی و شمارهای خود را نام د شارهای لیبرالی پادین بپاری . این مادرکیم نیست . این تنزل مادرکیم نام د لیبرالیسم است .

در اینجا ممکن است دگنایپنهای هوارد انقلاب بودروایی را بقلم به نظر مبارزه برای دیکنای و خواستهای دیکنایوری ندانند . در این مرد ما باخ غمدهم که مبارزه برای نفع خواستهای دیکنایوری بیک چیز است و بلطف برای نجات بودروازی و سرمایه از زیر غربات دوران از انقلاب آنهم به بهانه نفع خواستهای دیکنایوری در جامعه نما ، بیک چیز است . همانکه میدانیم دیکنایوری بیک موبہت الی نیست که به عین هما اندامی داویش نده باند نا بر بندگان خدا اعمال ولایت کنند . دیکنایوری ماهمت طبقاتی منقصی دارد . این دیکنایوری با فرودالی است و با بودروایی و با برولتاری و مبارزه با هر بیک از این دیکنایپنهای وظیله طبقات منقصی است و در مراحل جداگانهای موت میگرد مبارزه با دیکنایوری فرودالی توسط کارگران ، عدای دهستانان ، عدای مردم بودروازی و افشاری از بودروازی (و در برخی موارد همه بودروازی) صدت میگیرد . این مبارزه امسا بیک مبارزه بودرواد دیکنایوری شکل با انقلاب بودرواد دیکنایوری از شکل کهن و یا در عصر امپریالیسم به شکل انقلاب بودرواد دیکنایوری نوین به شکل میرد . امسا مبارزه با دیکنایوری بودروازی امسا بر عهد کارگران و زمینکنان است . الشیاری از بودروازی که بستهبا در حکومت شرکت ندارند با دیکنایوری بودروازی مخالف نیستند بلکه سهم خود را از این دیکنایوری مهیا میبندند . مبارزه با دیکنایوری بودروازی در عرصه سهایت به تدو ارگانیکی با مبارزه بر علیه سلسله اتصادی بودروازی پیوند دارد و از آن جذافی نایابی است . به معن آنکه دیکنایوری بودروازی بدست کارگران و زمینکنان و بهره‌وری برولتاریا ماسما . پسند نوبت سلب مالکیت و درهم عکس لارت اتصادی بودروازی لوا بهسیند این بیک انقلاب سوسیالیستی است . این انقلاب برای کارگران و زمینکنان دیکنای و بسای بودروازی و سایر اندیشه‌گران دیکنایوری به ارتقان می‌آورد . دیکنایوری کارگران و دهستانان هم بیک اندیشه‌گران بودروایی است (اگر چه دیکنایوری بودروازی نیست) . این دیکنایوری بر طبقاتی اعمال مینمود که توسط انقلاب دیکنایوری نوین سرنگون خداآند (در جوامع نیمه - فرودالی - نیمه مستصره بر فرودالها و کهربادهها و در جوامع نظری رویه بر طریق داران بزاریم و بودروازی باند سیاه و نه بودروازی لیبرال) . عمر این دیکنایوری بسیار کوتاه است و پرعت باید به دیکنایوری برولتاریا بخوبی بود . پیدا کند در غیر این موت به دیکنایوری بودروازی

بر برولتاریا ببدیل خواهد شد . برولتاریا نا زمانیکه فنودالها و کمکدارها کاملاً مونگكون شده اند با دیکتاتوری دیکارایک کارگران و دعفانان مبارزه نمیکند ولی بحق آنکه کاملاً سرنگون شدن غلام میکند که دیکتاتوری دیکارایک را جایگزین دیکتاتوری دیکارایک کارگران و دعفانان کند که بنا به خواسته این عمل را به شکل مالت آهیز و با لهرآهیز مردم خواهد داد . در مردم دیکتاتوری برولتاریا هم واضح است که برولتاریا در ابتداء می در استحکام قدرت دیکتاتوری برولتاریا دارد اما بسازات از میان رفتن بظایای سرمایه داری و تحلیل رفتن لوازی خذ انقلاب ، دیکتاتوری برولتاریا هم رو به اضلال خواهد رفت و در جامعه کوئینیتی عربی از آن نتوارد بود .

حال به مردم شخص خودمان برگردیم ، ما در يك جامعه سرمایه داری زندگی مهکیم که دیکتاتوری حاکم بر آن ماهیت بود و این به سرکوب همه جانبه کارگران و زمینکنان می بود از دلایل ملاطع حق آزادی های بود و این را برای اثماری از بود و از دلایل محدود میکند طبیعی است که در يك خواسته دیکارایک مبارزه برولتاریا سریعتر رشد خواهد کرد (مسا روی کله سریعتر تاکید کرده ایم زیرا معتقدیم که در خواسته دیکتاتوری تمام عبار " هم مبارزه برولتاریا رشد میکند) از این‌روی ما عوامان و سیمیرین دیکاری میکن و در چهارچوب نظام سرمایه داری و نا زمانیکه هنوز کارگران و زمینکنان قاهر به سرنگونی این نظام شده اند . هستیم . اما فریب دوستی و متوجه عوامی را هم نداشتم خوب . ما میدانیم که در يك جامعه سرمایه داری در اون پیش میچ گن نمیتواند دیکاری و انقلابی باشد مگر آنکه بسوی سوسیالیسم گرایی داشته و از گام برداشتن به سوی آن همان شدتی باشد . ما میدانیم که تمام اثمار بود و از دلایل محدودیتی موله حقی به دیکاری بود و این را با خیانت میکنند . ما برای کسب دیکاری به آنها نیکی نیشیم و با آنها وحدتی نداریم . برولتاریا با تکه بر محدودیت زمینکن و استعمار شونده ای علاوه بر اینکه ندارک انقلاب سوسیالیستی را می بیند و درست در چهت ندارک این انقلاب ، برای بعد عواسته ای دیکارایک لوری نیز مبارزه میکند و برخلاف نظریه های طالرا هب و اسما و اسی که خواسته ای دیکارایک را در چهارچوب سرمایه داری وابسته نمیر میکن . میدانند و بعد خواسته ای دیکارایک را کاملاً هم " تعلیم پالنتی " میدانیم و آن درکی که در مطابل این دیدگاه نوار دارد را با استفاده بـ لعن درک " اکونومیتی امپریالیستی " و " کاریکاتوری از مارکیم " میدانیم . در عین حال ما بعد عواسته ای دیکارایک در چهارچوب سرمایه داری وابسته را بنام " انقلاب " جـا نمیزیم و به آن در حد رفته ای و علی شنینه ای که بود و از دیگر است در مطابل هیزین اوج کیرنده کارگران و زمینکنان به آن من در بعد پها می دیم .

علامه کنیم : " حاکمیت دیکتاتوری تمام عبار " در ایران دلیلی برای نای از انقلاب سوسیالیستی نیست و نهایا نتایج آنست که برولتاریا برای ندارک این انقلاب باید خواریها

و سخنهاي بيشتر را تحمل كند و اي از آنجا که "برولتاريا" است از اين دخوارها و سخنها هراسی به دل راه نموده و از اعدام استرايروك خود مرتفع نمودند.

متین "دليل" لطعنانه برای ابابات ضرورت انقلاب دمکراتيك ندان نتكل و آگاه طبلان لازم برولتارياست. بر همان آنکار است که برولتاريا ايران در حال حاضر از نتكل و آگاه بسیار کي برويدار است و شرایط نعمت لازم برای رهبری انقلاب سوسیالیستی و حتی رهبری انقلاب دمکراتيك را (در موربکه به ضرورت این انقلاب اعدام داشته باشیم) دارا نیست. از بودواه لوپیستهاي که ضرورت رهبری برولتاريا در انقلاب دمکراتيك را در ايران و آنهم سالمه سرمایه داري انصاری نمی میکند که بگوییم، اکثریت لریب به ادامه هرادراره انقلاب دموکراتيك در ایران به ضرورت رهبری برولتاريا در انقلاب دموکراتيك و ضرورت هژمونی برولتاريا در "جمهوری دمکراتيك خلق" به متابه اساسی ترین شرط پیروزی انقلاب اعدامدار دارند و آنرا جز "برنسپیهاي خود به شمار آورده و با تکیه بر آن با اینهه هاي ابورتوپیستی و روپیزونیستی همچون "راه وند" تبر سرمایه داری" موزبندی میکنند. ولایت نویسنده لطعنانه هم به این برسپیها اعدام داشته و از این نظر سود ناپید می باشدند اما از نویسندهان لطعنانه باید برسید مگر رهبری "انقلاب دمکراتيك و نه اموری بالینی" - بدون نتكل و آگاه برولتاريا و در فعل نهت بدون نتكل حزب طبله کارگر امکان نداشته باشد به هیچ وجه! بنا بر این وتنی که شما ندان آگاه و نتكل برولتاريا را دلیلی برای رد انقلاب سوسیالیستی می آورید آیا بودی خود انقلاب دمکراتيك تحت رهبری طبله کارگر را هم نمی نسبکنید؟ مگر شایم به انقلاب دمکراتيك بدون رهبری برولتاريا اعدامدار دارید؟ اگر به ضرورت رهبری برولتاريا و انقلاب اعدام داشته باشیم باید به این حلولت تخلع اعتراض کنیم که در حال حاضر برولتاريا ايران شرایط نعمت لازم را برای هیچ اولایی را دارانیست و اکثریت کارگران یا بیار بیظایی سیاسی ندادند و با آنکه به فوایکسونهای مدلزن بوروزادی و مردم بوروزادی دوهم دارند. بسیاری از آنها طرفدار جمهوری اسلامی نند و بسیار طرفدار جمهوری دموکراتيك اسلامی بین مدر و جدی و با در بینی موارد آرزوی بازگشت روزیم سلطانی را دارند. آیا این بدان معنات است که موجله انقلاب ایران نه سوسیالیستی و نه دموکراتيك بلکه "اللامی" و "دموکراتيك اسلامی" و "نه سلطانی" است؟

کثوروهاي متربول را در نظر بگيريم. آیا در آمریكا و اذکلتان برولتاريا آگاه و نتكل لازم برای انقلاب سوسیالیستی را داراست؟ به هیچ وجه! ولی آیا این بدان معنات است که موجله انقلاب آنها سوسیالیستی نهست و دمکراتيك است؟ اگر چنین باشد تا می گوییم که در این موت دمکراتيك هم نیست و اصلاً آیا موجله انقلاب ندارد. تبعین موجله انقلاب از وری شرایط نعمت تابع حیرال Guillotin بدت میگذرد. متعالاً تا آنجا که ما مهداییم هم اکشنون که ما در حال نوشتن این مقاله همیم در هیچ جای جهان شرایط نعمت لازم برای انقلاب

سویاالیستی فرام نیست و ظاهرا معلوم نیست که پیرا عمر ساضر را عمر انقلاب سویاالیستی مهیانند! هنگامی که لذین مجله انقلاب را در کنفرانس امیرالیستی را سویاالیستی ارزیابی میکرد در هیچ یک از آنها تراپیت لازم برای انقلاب سویاالیستی وجود نداشت (اگرچه برعی از این نظر در وضعیت بهتری نسبت به پیش فوار داشتند) .

امل سلم در اینجاست که از نظر م.ل. مجله انقلاب از روی تراپیت نعنی تعبین نمیگردد بلکه از روی تراپیت عینی تعبین میگردد . تراپیت عینی دنها تراپیت انتدادی نیست بلکه شامل وضعیت سیاسی جامعه و پیشون مامهت لذوت سیاسی حاکم هم میگردد . تراپیت عینی هر جامعه به ما ننان مهدود که این جامعه آبستن چه تعلی است . عینی تربیت تفاصیلا و سادلی که طبقات مختلف را به ندام و مت بندی در مطابل هم میکنند چهست و سور تعلولات آینده از نظر تاریخی چه خواهد بود؟ اما هر تعلو تاریخی (ویضوی انقلاب سویاالیستی) به حداقل از آکامی و تشكل نیروهای سرکه این تعلو نیاز دارد . این آکامی و تشكل همواره موجود نیست و فقط در مطاطی که مبارزه طبقانی اوج دیگر و بحران انقلابی جامد را فرمیگیرد بظیر کامل و با نافر بوجود میآید . انقلاب سا زمانیکه تولد های انقلابی عملی به خروخت آن می بینند و برای تعلق آن با پیکیگر منعد و متشکل شوند تعلق نمیپذیرد . ولی آیا این وضعیت در طول یک مرحله انقلاب همواره وجود دارد و با آنکه در مطاطی که علا انتقلاب درستگرد روز فراز میگیرد بوجود می آید؟ تولد های منعد تاریخی به ما ننان مهدودند که در هر انقلابی تراپیت عینی جامعه تعلو انقلابی را از دهنها بین از نوع انقلاب طلب کرده و به محل آنکه تراپیت نعنی فرام میعد انقلاب موت میگذرد است . در واقع تراپیت فمنی نیروهای انقلابی بکی از تراپیت لازم برای تبلیغ پیروزی انقلاب است و نه تعبین میظله انقلاب . در واقع از زمانیکه یک تعلو انقلابی در جامعه خروخت عینی پیدا میکند مرحله انقلاب هم مطابق با آن خروخت عینی تعبین میگردد . در اینجا وظیله عنامر آکامه این خواهد بود که خروخت این انقلاب را در میان تولد ها تبلیغ و ترویج کرده و آنان را در جریان مبارزه انتنان متشکل و پیچ کند تا تراپیت نعنی لازم برای تعلق این انقلاب فرام شود . اگر قرار باند که عنصر آکامه مجله انقلاب را از روی تراپیت موجود تولد های تعبین کند ، دیگر تدارک و کوشش برای بالا بردن آنها و تشكل تولد های خروخت شود را از دست میدهد . عنصر آکامه با تحلیل عینی و همه جانبی تفاصیلی موجود در جامعه تشییص میمدد که جامعه آبستن تعلو بود و ای تبلیغ ایست و هما پیروزی و سیس این درک و تشییص بوسن را به شکل تشدی انتقلابی در میان تولد ها و در درجه اول در میان پیشووان آنها تبلیغ و ترویج نماید و می کند که آکامی و تشكل آنها را آنقدر بالا ببرد که در مطاطی که بحران انقلابی جامعه را فرمیگیرد خواهی لازم برای کسب قدرت سیاسی تبدیل نیروهای انقلابی فرام باند .

تمیین موجه از اثلاط از روی شرایط نهضت موجود توده ها در نهایت نشانگر پاسخ‌گیری خود را بورزوایی روشنکارانه ای است که عنصر آنها را از کار طولانی و دنوار آگاهکارانه و تکبلاستی در میان تودهها مهارت کرده و وی را تبدیل به مفتر بی بو و خامهت و ضمیت موجود می‌کند.

وتنی که ما می‌گوییم خصلت هر اثلاطی را مبنی‌بندی طبقاتی تعیین می‌کند، باید توجه داشت باشیم که این مبنی‌بندی طبقاتی باید از نسل استراتژیک هم مورد بررسی قرار گیرد زیرا که مبارزه طبقاتی در جامعه، همواره و در همه مطالعه به این شکل ثبت است که نیزروها اثلاطی و حد اثلاطی در مقابل هم ممتاز آرایی کرده باشند، بلکه این مبارزه نسبت و فرازهای پسیاری دارد و در برخی مطالعه ممکن است تعداد میان نیزروها حد اثلاطی بیان حاد گردد و تبدیل به موضوع اصلی روز جامه گردد و همچنین ممکن است طبقات اثلاطی زیر و همین نیزروهای حد اثلاطی قرار گیرند (نظریه چنبیه ۵۷). در واقع فرامم نیزروها حد اثلاطی نهضتی نیزروهای اثلاطی آنها را به زیر همونی حد اثلاطی میکنند و مبارزه اثلاطی را به پیرامه میبرد.

بنابراین به مفهومی طبقاتی نباید به شکل مطلق نوجه گرد بلکه باید مطالعه عینی طبقات و اختلافات مبنی‌بندی جامعه بررسی گردد و در رابطه با وضعیت اقتصادی - اجتماعی موجود جامعه تعیین کردد که آنها حرکت و تغییر جامعه با این منافع عینی همراهی دارد یا در خلاف آن است؟ در واقع مبنی‌بندی استراتژیک را در هر اثلاط و ضمیت نهضتی جامعه و جایگاه عینی هر یک از طبقات در این جامعه تعیین می‌کند. اما میزان آگاهی و نشان نیزروهای اثلاطی یکی از عواملی است که قدردان آن در برخی مطالعه ممکن است به عده سدن مبارزه میان نیزروها ارجاعی منجر گردد و طبقات اثلاطی را به زیر همونی حد اثلاط بکنند و در نتیجه از رودروری مسلم تمام نیزروها اثلاطی با تمام نیزروهای حد اثلاطی بجهلوگیری می‌کنند. برای تعیین موجه اثلاط باید مبنی‌بندی استراتژیکی طبقات در مقابل یکدیگر بروز نوجه اثلاط و برای اثلاط از روی شرایط نهضتی این مبنی‌بندی باشد که زیر همونی حد اثلاط بجهلوگیری بر علیه یکدیگر بروز اتفاق را به مبارزه بر علیه یکدیگر میکنند مورد تجزیه و تحلیل بروز گردد. بطور کلی عویق تربیت نهضتها و اصلی تربیت مسائلی که طبقات را به مبارزه بر علیه یکدیگر بروز نوجه و تحلیل بروز گردید. اگر چنانچه این مبنی‌بندی به دو دسته تقسیم می‌شوند. با این نهضتها و مسائل جزئی ذاتی سیستم اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری است و با اینکه نهضتها عیاشی است که میان این سیستم با مناسبات مابل سرمایه داری (چه در عرصه زیر بنا و چه در عرصه روپردا) وجود دارد. اگر چنانچه این نهضتها ناشی از نیزروها حرکت سرمایه و جزء جدایی ناپذیر مناسبات اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری باشد، بدون شک حل آنها در رابطه جدایی ناپذیر با یکدیگر و در جهارچوب حل نهضاد کار و سرمایه امکانی نیزیست و جزئی از وظایف اثلاط سوسیالیستی پشتار می‌رود. مثلاً نهضاد میان دولید خرد و کلان یکی از نهضتها ذاتی و جدایی ناپذیر سیستم سرمایه داری است و نا زمانی که نهضاد کار و سرمایه در دستور حل قرار نگیرد.

تصاد میان تولید خرد و کلان هم حل نخواهد شد" و با مسئله سلطه اقتصادی امیریاالیم (وابستگی اقتصادی به امیریاالیم) یکی از مخصوصیات ذاتی حکومت سرمایه در عصر امیریاالیم است و بدون تابودی سرمایه داری نمودوان آنرا نابود کرد . اما اگر تضادها و مسائل برانگیزه ازته سرمایه داری پاند ، بدون شک علاوه بر استثمار خوندنکار ، پنهانی از استثمار کران هم در حل این تضادها و مسائل ذهنیت اند و حل این مسائل بطور جداگانه کاملاً امکانپذیر بوده و به تکامل مبارزه طبقائی کلک میکند و سبب میگردد که با نابودی متناسبات ماقبل سرمایه داری (اعم از اقتصادی و سیاسی) تراویط برای تضییع تضادهای ذاتی متناسبات ماقبل سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی فرامم کرد . مثلاً وجود پناهای متناسبات قدرالی و مسئله ارضی به شکل گسترده در جامه ، بودروازی و برولتاریای روسنا را در يك من لوار میدع و میان منانع متعاد آنها موقعاً سربوش میگذارد . این هر دو غواهان از میان رفتن قدرالیم مستند . از هنر رفتن قدرالیم و جایگزین شدن روابط سرمایه داری حسرکنی امکانپذیر و بود به پیش است . عنصر آکاه برولتري که میداند در این تراویط جامه آیین تحول بودروازی است ، استراتژی مرحله ای عود را نابودی قدرالیم فرار میدع تا پتواند این سربوش را از روی منانع متعاد بودروازی و برولتاریا بردارد . در عین حال پمورات ببلیغ و ترویج و سازمانی جول شارهای دمکراتیک هیچگاه از ببلیغ و ترویج و سازمانی سوسیالیستی متعطل برولتاریا نست نمیکشد . وجود مسئله ملی و سلطه پیکانه و پسراکندگی قدرالی نیز بودروازی و برولتاریای ملت نعت ستم را به مبارزه بر علیه سلطه پیکانه و پیا پراکندگی قدرالی کثیر میکنند (البتہ با درجه پیکری ممتازوت) . در اینجا منانع طبقات همت الماع منانع "ملت" فرار میگیرد و توده برولتز تمامی بدینهای و مزومیتها رانه ناشی از وضعیت پیغایه برولتز بلکه ناشی از وضعیت خود بینایه یک همقطنم تحسیسله بیدگانه ، تصور میکند و تبلیغات ناسیونالیستی بودروازی و بودروازی پیمان میزند . عنصر آکاه با درک این تراویط وظیفه مستلزم برولتاریا را نابودی بودروازی را در يك میکند تا در يك انقلاب ملی - دموکراتیک و حل مسئله ملی تضاد منانع بودروازی و برولتاریا را آشکار کرده و زینه را برای انقلاب سوسیالیستی فرامم کند .

همینین وجود يك حکومت لون و سلطانی (ظهور غزاریم) در يك جامه سرمایه داری نیزار تضییع تضادهای طبقائی میان بودروازی و برولتاریا چلوگیری میکند زیرا در ظاهر امیر بودروازی (لالل افتخاری از آن) و برولتاریا هر دو با ظلم و ستم و استبداد حکومت سالفلند ظاهر اند و به يك میزان به ناچیزی و محرومیت سیاسی مکوم شده اند . در اینجا باز هم تودهای

* توجه داشته باشیم که حل تضاد میان تولید خرد و کلان از نظر برولتاریا همچیج معنایی جز نلی هردو طرف بمناد ندارد و بحق این امر منوط به پایان ناز اول و آغاز ناز بالایی جامه کوئیستی است .

و سیع برولتاریا بین او آنکه چیز بیرووازی را بالای سر بود احساس کنند «چنان عربستان و زیست حکومت نشود الی جامعه را بر سرخوبی احساس میکنند ». در اینجا باز هم این حکومت لرون وسطانی (که یک والصیت عینی است) از نفع تضادهای ذاتی مناسبات سرمایه داری و در درجه نفث تشداد میان بیرووازی و برولتاریا جلوگیری میکند و سرنگونی این حکومت شوط لازم و مدامانی برای جذابی صاف کارگران و زمینکنان از بیرووازی و تمام استثمارگران است و انقلاب دموکراتیک یعنی شرط انقلاب سوسیالیستی است. حال به جامعه ایران باز گردیدم: در ایران هم اکنون عینی ترین تضادها و اصلی ترین سایلی که بوده ها را به بیدان میسازده طبقانی فرا میتواند تضادها و سایلی است که سایلی از حاکمیت اقتصادی و سیاست مناسبات سرمایه داری ناشی میشوند . مثله اوضی و بلایای نشودالهم در ایران نلذ فرعی دارد .

مثله ملی برای اکبریت مردم ایران وجود ندارد هر چند که برای بجزی از اقوای این ملی نظری کرده و وجود دارد که آنهم اهمیت سراسری و تبعیین کننده برای انقلاب ایران ندارد، قدرت سیاسی و اقتصادی نیز از دفعه ما به بعد اساساً ماعتیت بیرووازی داشته است . تمامی طبله بیرووازی و مناسبات سرمایه داری در ایران هر گونه خصلت متغیر خود را از دست داده و کاملاً ارجاعی شده اند . اینک تباهی خواستهای بوده ها مستقبلاً در مقابل منابع «سرمایه» تواریخ گردید و برای خود میتوان چهره سرمایه را در پشت همه سنهای اقتصادی، سیاسی، ملی، و بنیانی که به بوده ها روا داشته میتواند به آنها نیان داد و آنها را بر علیه «سرمایه» آگاه و مشتغل نمود . هرگونه تدلیل در این کار نشانگر هر اس غرور بیرووازی از دشوارهای و تضادگر جنبه هایی از وحدت با منابع «سرمایه» است . مجله انقلاب ایران بنا بر شرایط عینی حاکم بر جامعه و ملبندی طبقانی ناشی از آن «سوسیالیستی است و هیچ انقلابی نمیتواند در آن مورث گیرد مگر انقلاب سوسیالیستی . لیکن شرایط نعنی لزم برای تعلق و پیروزی انقلاب هنوز فرام نیست و برولتاریا باید در جریان مبارزات اقتصادی و سیاسی خود با بیرووازی آبدیده و سلح و آگاه گردد و همین امر وظایف سنگین عنصر آگاه برولتاری را گوشزد مهنداید تحریبه روییه در این مورد بخوبی گویایم . مجله انقلاب روسیه تا همین از سقوط وزارتیسم در اولیه ۱۹۷۷ دیگر اینک است، زیرا وزارتیسم یک حکومت مملکه نشود الی و لرون وسطانی است و وجود این حکومت از نفع گیری تضادهای طبقانی میان طبقات مغلوب جامعه سرمایه داری - جلوگیری میکند . وزارتیسم مانع عده آگاهی و بنشکل برولتاریا و اتحاد او با سایر زمینکنان و استثمارگران بزرگی بیرووازی و سایر استثمارگراندگان است . بنابراین هدف مقدم برولتاریا با توجه به این وضعیت عینی سرنگونی وزارتیسم و رسیدن به جمهوری دیگرانهیک است . البته برای برولتاریا بهترین حالت اینست که بتواند با متنزه کردن بیرووازی ایپرال و برقواری وحدت با همه دهاناتان دیگر اینک دموکراتیک کارگران و دهاناتان را برقوار شاید . زیرا در این مورث خیلی سریعتر و آسانتر خواهد دوانت مجله بسیاری انقلاب یعنی مبارزه برای

استقرار دیکتاتوری بولغارها را طی نماید . وجود تواریم بنایه یک عامل عینی سیاسی درین حال مانع تکامل سریع و همه جانبی اقتصادی و اجتماعی رویه است . اگرچه تواریم جبرو میتود تا حدودی تسلیم خروجی‌های عینی جایه کردد و اصلاحات استوله‌یمنی را به مورد اجرا بکاره و لی باز هم مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بشکل گستردگای در رویه باقی میماند و از نفع گیری تضادهای طبقاتی در روسیه‌امان چلوگیری میکند . این وضیحت عینی بدون شک قادر تعبین کننده‌ای در شرایط ذهنی جایه میگارد و از اثناعه گستردگ سویاالیستی در میان کارگران چلوگیری میکند . لین در این مرد در رساله « دو تاکتیک ۱۰۰۰ » مبنوید « بالاخره مذکور میتویم که ولی که نظمنامه ، حکومت ادلاجی موقت را موطوف به عملی ساعن برنامه حداقل مهندسی بدینظریں اتفاق بینی نمایه آثاربینی را درباره اجرای بیدرنگ برنامه حداکثر و بست آوردن قدرت برای انجام انقلاب سویاالیستی پذیر می‌اندازد . سطح نسلی نکامل اقتصادی رویه (ترابیطاً ابوزکین) و سطح فعلی آکامی و تتكلیکده‌های وسیع بولغاریا (ترابیطاً ابوزکین) که ارتباط لانکی با ترابیطاً ابوزکین دارد) آزادی خام و فوری طبله کارگر را غیر ممکن محساًزد (م . ۱۰، ص . ۲۶۶) میبینیم که در اینجا لین برای رد انقلاب سویاالیستی در سال ۱۹۰۵ در رویه به للدان شرایط عینی و ذهنی لزم برای آزادی طبله کارگر اثارة میکند . تدبیاً همه کانی که شرایط ذهنی و برای تعبین محله انقلاب تعبین کننده میدانند به این نتل و قول وادامه آن استفاده میکنند ، اما « فراموش » میکند که در اینجا لین للدان شرایط ذهنی را در اینجا لانک با شرایط عینی می‌داند . در واقع وضیحت عینی رویه از نظر اقتصادی (وجود بلایای سپاه قوی نشودالیسم) و همین از نظر سیاسی (حاکمیت حکومت مطلق فردالی و اینکه امور اندی و رویه زندان ملک بوده است) از نفع تضادهای طبقاتی میان استعمارشوندان او و بیکو و استمارگران از سوی دیگر چلوگیری کرده و در نتیجه مسئله اصلی که بوده ها را به مبارزه میکنند و مجبوری استمارگرانی مبارزه طبقاتی را بوجود می‌آورد ، نه « استشار » . بطور کلی بلکه در درجه اول قبود و پنهانی است که تواریم و نشودالیسم بر دست و پیام جامه رویه بسته‌اند و جامه رویه آبستن یک تحول بعد دوامی است که میتواند این لیوید را براندازد . لین در ادامه نتل و قول نوی میتوید ؟

« نقطه انتقام جامل ممکن است چنین بدوروازی تحول دموکراتیک را که در حال علی‌حدن است از نظر درد بدارند ، نقطه خوب بینان ساده‌لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه املاع بوده کارگر از هدفهای سویاالیستی و شیوه‌های اجرای آن هنوز تاچه اندازه کم است . ولی ما همه بقین داریم که آزادی کارگران نقطه بدت خود کارگران میتواند انجام گیرد ، بدون آمساده

نودن و پروردگار آنها از راه مبارزه طبقاتی، آشکار بر ضد تمام بوروزاگی
کوچکترین نهضتی در باره انقلاب سوسیالیستی نمیتواند در میان باشد (همانها
ناکید از ما)

آری بروزمن برولتاریا از طریق مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بوروزاگی شرط لازم
انقلاب سوسیالیستی است ولی به مانند پیش یافته عناصر آگاه برولتاری و پیشوایان برولتاریا
برای این بروزمن است؟ آیا عوامل نفعی جلوی این بروزمن را میگیرد؟ به همین وجه! امسن
عوامل عینی موجود در جامعه‌اند که مبارزه طبقاتی آشکار برولتاریا بر ضد تمام بوروزاگی را
تحت تعالی مبارزه طبقاتی کارگران و دعاخان (از جمله بوروزاگی دعاخانی) بر علیه تزاریسم
قوار داده و بوروزاگی لبپرال را در مت ایوزسون قوار داده‌اند. بوروزاگی لبپرال که با
استفاده از موقعیت خود در ایوزسون پذیر و پیش از بوده‌های کارگر و زمینکار و بیود متوجه
نموده است. دنها بین از سرنگونی تزاریسم مانع اصلی که در مقابل آشکاریتن بقیه است
برولتاریا با تمامی بوروزاگی قوار دارد و در هم خکمه میشود و پیشوایان برولتاریا خواهند
دوانت به تشكل برولتاریا بپردازی شعارهای سوسیالیستی که تمامی بوروزاگی را زیر حملات
خود قرار میدهد (بدنوان شعارهای حوری) بپردازند. لئن در ادامه همان مطلب مبنی‌بود:
«... و در پاسخ اعتراضات آثارشیستی مبنی بر اینکه گویا انقلاب سوسیالیستی
را به تقویت مهارت‌داریم خواهیم گفت ؟ ما آنرا به صوری نمایاند ازيم بلکه با
پگاه راه صحیح از همان راه جمهوری دیکتاتوری تغییف کام را بسوی آن بر -
میداریم. کمیکه بتعادل از راه دیکتاری بپردازیم سیاسی بسوی سویلام
برود، میلیا چه از لحاظ انسانی وجهه از لحاظ سیاسی به تعابج بس منسی
و مریضانه‌ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موضع خود از ما بپرسند: چهرا ما
نماید برنامه حداقل را اجرا نماییم ما در پاسخ مذکور خواهیم داشد بوده های
مردم و که دارای تباہلات دیکتاتوری هستند هنوز از سوسیالیسم غیلی دور نداشت
هنوز پیشاعی طبلانی نیز نگرفته است و هنوز برولتاریا متشکل نده است
مد ها هزار کارگر را در تمام رویه م Fletcher کنید. بینینم، حسن نظر نسبت
به برنامه خود را در بین مهلهونها کارگر تصمیم دهد بینینم این کنید این
کار را انجام نماید و تنها به جملات پر سرو مدا ولی توانی آثارشیستی اکدنا
بوروزید، آنوقت فروا خواهد دید که عملی کردن این تشكل و بسط این لعنگ
سوسیالیستی متوطا است به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دیکتاتوری (همانجا -
ناکید از ما)

ما از همان انبیوهی از نوشته‌های لئن که در آنها مراجعتا در تعیین موجه انقلاب نظر
تعیین کننده را به شرایط عینی و آرایش نیروهای طبقاتی (که شامل عرابیت عینی است) میدهد و

مخصوصاً نسل و قول نیز را آوردیم . زیرا این نسل و قول آنهاست و مقصده کسانی است که در تعیین موجه انقلاب خرایط غمی را تعیین کننده میدانند و نایبردازه به این نسل و قول - استناد میکنند و « فراموش » میکنند که لینین عدم امکان بسط فرمیگ سوسیالیستی و تنشکل برولتاریا جوی شارهای سوسیالیستی را ناشی از خرایط غمی حاکم بر جامعه و پنج تنبلتگی تضادهای طبلاتی و بدمعون آنکارشندن مبارزه طبلاتی بر ضد تمام بودروازی میداند . لینین مرحله انقلاب را نه از روی خرایط غمی بلکه از روی خرایط غمی جامعه و اپنکه خرایط غمی کام مثبتندی طبلاتی را پسورد میآورد ، تعیین مورکد و فرمول زیر را پسند میدارد :

برولتاریا باید انقلاب دیکاریک را به آنچه پرساند بدینظریک که توده دعفان

با پسورد ملحق شاید خا پتواند نیروی ملاویت حکومت مطلق را جیرا منکب و

نایبرگیری بودروازی را لوح سازد . برولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به

انجام پرساند بدینظریک که توده و عنامر نیمه برولتاریای امالی را پسند

ملحق کند خا پتواند نیروی ملاویت بودروازی را جیرا در هم شکنند و نایبرگیری

دعفان و خود بینروازی را لوح سازد . (م آ-۱-۷۶، ناکید لینین)

چنانکه دیده میشود مختصات انقلاب دیکاریک این است که اولاً قیامت دعفانان متدا - برولتاریا میشند . نایماً حد انتقال درهم شکنن حکومت مطلق بزاری است و نایماً بودروازی دشن اصلی انقلاب نیست و باید مثمرد شود . (در واقع اگرچه لینین بودروازی لبرال را حد انقلاب ارزیابی میکند خا قریب ۱۹۷ آنرا ارجاعی نمیداند) این مثبتندی ناشی از وضیت عینی جامعه است و نایماً گیره بزاریم بمنوان دشن ملام انقلاب در هم شکنن شود این مثبتندی های برجا میماند و مرحله انقلاب دیکاریک است . لینین میداند که هی از سرنگونی بزاریم بودروازی بمنوان دشن ملام انقلاب در مطابق توده ها قرار میگیرد و در اینصورت نایماً دعفانان در کنار برولتاریا شرعاً میباشد و نهای نیمه برولتاریا میباشد او باقی خواهد ماند بنابراین سرنگونی بزاریم را بمنوان تعلله چرخن موجه انقلاب ارزیابی میکند و مختصات انقلاب سوسیالیستی را چنین تصویر میکند که اولاً متعبد برولتاریا با لطف استقرارشوندگان چاسه اند نایماً حد انتقال در هم شکنن چیری ملاویت بودروازی است و نایماً دعفانان و خودرو - بودروازی نایبرگیر پیشایشی خواهند بود . بدون علک پیغامزی هر دو انقلاب نیاز به آنکامی و تنشکل توده های شرکت کننده در آن دارد و نایماً گیره حداقل لزم از این آنکامی و تنشکل وجود نیاید انقلاب به پیغامزی تواند وسید (به انقلاب دیکاریک وجه سوسیالیستی) ، لیکن پیروزی هر انقلاب یا یان مرحله آن انقلاب است و نه آغاز آن . خرایط غمی لزم برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یا یان مرحله انقلاب سوسیالیستی که آغاز ناز اول گوئیم (نهن سوسیالیسم) است بوجود می آید . اما مرحله انقلاب سوسیالیستی از زمانی آغاز میگردد که سائل اصلی برانگیراند توده ها در مبارزه طبلاتی و مثبتندی مبارزه

طبقاتی، نایق از بسایر این متناسبات سرمایه داری باشد و این زمانی است که بوروزواری بدیل به نیروی اجتماعی شده است. در هم چکن این ارجاع تنها از عده استیوار - عنودگان جامه تحت و همیزی پرولتاریا بر می آید. لیکن این هنوز هیچ ضرورت است و از این لحاظ وظیله عنصر اگاه پرولتاری آگاه ساختن کارگران و رستنکان به این ضرورت و در پیش و تبلیغ سویاالیستی در میان آنها و مشکل نبودن آنها در مبارزه بر علیه بوروزواری است. فرام عدمن عامل فعلی خشونت پیروزی انقلاب است. اگرچه تنها شرط آن نیست وزیرا برای پیروزی انقلاب لازم است که دشمن هم در وضعیت متزلزلی قرار داشته باشد. لئن این مسئلله را بعنوان اساسی انقلاب چنین توضیح مهدد:

«قانون اساسی انقلاب، که نایق از اینها و از آن جمله سه انقلاب دویں در قون پیغم آنرا تأیید نموده اند، از این قرار است: برای انقلاب کالی نیست که دوده های استیوار شوند و سعکن به عدم امکان زندگی به شهود ساین هی بپرند و تفہیم آنرا طلب نمایند برای انقلاب ضروری است که استیوارگران نتوانند به شهود ساین زندگی و حکومت کنند. فقط آن هنگامیکه «هاینها» نظام کوته را نحوامند و «بالایهایها» نحوانند به شهود ساین ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب میتوانند پیروزی گردند. این حوقیت را بعبارت دیگر میتوان چنین بیان نمود: انقلاب بدون یک بحران ملی عویض (که هم استیوار نمودگان و هم استیوار کنندگان را در بر گیرد) نمی مکن است. اذا برای انقلاب باید اولاً کوشید ما اکثریت کارگران (ما بحال اکثریت کارگران آگاه مدلکر و او لحاظ سیاسی نهال) کاملا به ضرورت انقلاب هی بپرند و آناده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند و اینها طبقات حاکم به آنها بحران بحران دولتی دهار شده باشند که حسنه عقب مانده ترین دوده ها را نیز به سهیت جلب نمایند (علامت هر انقلاب و این آنست که عده نمایندگان لادر به بیماریه سهیس در بین دوده رستنکن و سعکن، که غالباً میتوان در بیهایی هی بپرند، پرعت ده برای برای ها حسنه مد برای برند) و دولت را ضیافت سازد و سرنگونی سریع آنرا برای انقلابیون ممکن ننماید» (م. آ. س.)

چنانکه دیده میشود تراویث ذهنی هی کی از تراویث سیاسی پیروزی هر انقلابی (دمکراسیک با سویاالیستی) است ولی آنها تعبین مرحله انقلاب با تعیین تراویث فعل و به پیروزی رسیدن آن هی است؟ بدون شک نه، لذا در طول هک مرحله از انقلاب بیماریه طبقاتی جذب و مدهای تراویثی دارد و دو نوعی متدع اعلان و روکود در طول هک مرحله از انقلاب امری طبیعی است. در طول این مرحله از انقلاب وظیله حزب پرولتاریا (در تراویث ندان حزب هر نشکل سیاسی

برولتی دیگر) عبارت است از کوشش برای تأمین شرایط پیروزی انقلاب از طریق تبلیغ و ترویج و تشكیل برولتاریا و سایر وحدات حاکمی اسلامی که شرایط عینی پیش باشی انقلاب فوار داده است . در اینجا کسانه که به تعیین کننده بودن شرایط ذهنی در تعیین مرحله انقلاب اعتماد دارند به نظر و قول مسروطی از لذین استعداد میکنند که بر اساس آن میان انقلاب دیگریک و سیاستی دیوار چین وجود ندارد و آنها که آنها را از پیکیک جدا نمیکنند میزان تشكیل و آکامی برولتاریا و اتحاد وی با تهدستان شهر و روستا و سیاست از اینجا نتیجه میگیرند که میزان تشكیل و آکامی برولتاریا و اتحاد وی با تهدستان شهر و روستا تعیین کننده مرحله انقلاب است . و اگر این آکامی و تشكیل و اتحاد وجود نداشت مرحله انقلاب دیگریک است و اگر وجود داشت مرحله انقلاب سیاستی است . این بیک درک سلطی و مختار و تعریف آمیز از کامیار لذین است . والبیت این این است که کامیوسکی در مقابله با انقلاب برولتی روسیه مدعی میگوید که روسیه پک کشور علی‌مانده و دهانی است و شرایط لازم برای انقلاب سیاستی در آنجا فرامم نیست و در نتیجه انقلاب روسیه باید در حد دیگراییک باشی بماند و با رشد سرمایه داری برولتاریا باید اکتوبرت را در جامعه بست آورد تا شرایط انقلاب سیاستی فرامم گردد . لذین در پایان ، کامیوسکی را پدرستی نیم میکند که بدینوسیله میان انقلاب دیگراییک و سیاستی به اندازه پک دیوار چین نامله اندامته است . (منظور از دیوار چین همان رشد سرمایه داری پس از انقلاب دیگراییک است) در معرفیک برولتاریا پس از انقلاب دیگراییک بلا نامله شروع به ندارک انقلاب سیاستی میکند و منتظر رشد تهره‌های مولده و کسب اکتوبرت نمیماند . و به معن آنکه آکامی و تشكیل او و اتحادی با سایر استعمارشوندگان به میزانی رسید که بتواند دیگراییک برولتاریا را حاکم کند مت به اپنکار خواهد زد و نامله نیان انقلاب دیگراییک و سیاستی را هیچ چیز بر نمیکند مگر کوشش برولتاریا برای پالا بردن آکامی و تشكیل طبقاتی خود و اتحادی با سایر زمینکنگان و استعمارشوندگان جامعه . لذین در همان رسالت (« انقلاب برولتی و ... ») تعیین مراحل جداگانه انقلاب را نه از روی - آکامی و تشكیل برولتاریا بلکه از روی مفهونی مبارزه طبقاتی بروشنی توضیح میدهد :

« بلنویکها تناسب طبقاتی فوا را به هنکام انقلاب بیدداش چنین فرمولیندی میکردند : برولتاریا از این راه که دهانان را بفره ملحن میزارد بیدردازی لبیرال را بپترف میزارد و سلطنت و نظمات فرون وسطائی و زمینداری اربابی را از پیغ و بن برمی اندزاد . میان در اتحاد برولتاریا با دهانان پلکاریم است که خصلت بیدردازی انقلاب ظاهر میگردد . زیرا دهانان پلکار اعم مولدهن خردی میتند که از تولید کالبی طرلاواری میتوانند . سپس بلنویکها در میان زبان انانه میکردند که برولتاریا از این راه که بنیه برولتاریا (مه استعمارشوندگان و زمینکنگان) را بعد ملحن میازد دهانان میانه سال

را بپطرف شوده و بعد روازی را سرگون می‌سازد؛ لیل انقلاب سویاالبیتی
با انقلاب دیگر اینکه در همین است. (۱۰۰ من ۷۰۶ - تاکید آنرا از مات)

سیم میتواند:

«آنی انقلاب ما فیما نیکه مایه این طلاق جملگی معنانان کام بر پیدارم بود و^{۴۳}
است. اینها با باوضوح کامل درک میگردیم. صدعاً و هزاران بار از سال
۱۹۰۵ در باره آن سن گفته و هرگز در مدد تبوده ایم که نه از روی این
مرحله خودی برویه تاریخی بجهنم و نه با بدختانه آنرا لذو نشادیم»
سیم لحن دوضیح میدهد که چگونه پلشیکها از آوریل ۱۹۱۷ خروج اجتناب نایاب را انقلاب
سویاالبیتی را در میان مردم تبلیغ میکردند. دوچه کنند که دلایل آنها برای اینکار تغییر
تراباط عینی جاسه بوده و نه نهانی. لحن میتواند:

«ولی در سال ۱۹۱۷ از ماه آوریل مدعی بدل از انقلاب اکبر بدل از اینکه
زمان حکومت را بدلست گرفته باشیم آنکارا بردم میگذیم و موضع مودادیم
که با انقلاب اکنون نمیتواند در اینجا موقوف ماند زیرا کشور به پیش رفته
است سرمایه داری چلو کام برداشته است و جدایی به هزاران بی سایه ای
رسیده است این امر ایجاد میکند (اعم از اینکه کسی پیواده با نه) که
کامها بی چلو سویاالبیم برداشته شود. زیرا در غیر اینصورت نهیوان
به پیش رفت و کشور برای... فرست همانظر شد که ما میگذیم. سیم انقلاب
محبت اتفاق می رسد اینکه اینجا به این طلاق «نیامی» معنانان علیه
سلطنت، علیه ملاکین و علیه نظامیات لرون وسطایی (نا اینجا انقلاب سر-
بعد روانی، بعد روانی - دیگر اینکه است). پیغمبر با این طلاق معنانان بهیدت،
با این طلاق نیمه برولتراها، با این طلاق همه استعمار عوتدگان، علیه سرمایه داری و
از آنجله علیه ترومندان روسیانه کولاکها، محکمین - از اینجا دیگر انقلاب
به سویاالبیتی بدل میگردد.» (۱۰۱ من ۷۰۶)

نا اینجا مطلب مثل روزن است که ببدل مرحله انقلاب از دیگر اینکه سویاالبیتی
درست از زبانی است که متفاوتی مبارزه طلبانی تغییر میکند و نوک تیز مبارزه طلبانی دیگر
نه علیه سلطنت، ملاکین، نظامیات لرون وسطایی بلکه علیه سرمایه داری لوار میگیرد و این
 تمام عبارت است از تغییر در تراابت عینی جاسه. لحن سیم بدل و لول لون را چنین ادایه
میدهد و جمله ای را میتواند که ببدل به آنچه آسانی هوازه اران انقلاب دیگر اینکه عده است:
«کوش برای کشیدن هک دهوار چون متنوع بین این دو و جدا نمودن آنها
بوسیله چیز دیگری بجز درجه آمادگی برولتاریا و اتحاد وی با تمپستان
روسیا بزرگترین تعریف مارکیسم، مبتدل نمودن آن و ایپیرالبیم را

چاپگرین آن ساختن است . این بدان معناست که با استنادات دانشمندان
کافی به مترالی بودن بودروایی در مطابل نظامات فرون و سلطانی دفاع
ارجاعی از بودروایی در مطابل برولتاریا سویالیستی عملی نبود .

و اما آری، پرسنی کتندگان انقلاب دمکراتیک در جنبش کمونیستی ایران از نیامی بخت
لوئی نقطه میک جمله از آنرا پیرون کشیده و در کی تحریف آمیز از آن بدست میدعده که کویسا
مرحله انقلاب سویالیستی زمانی است که برولتاریا آگاه و منشکل شده باشد و با بهدستان روسها
متفق شده باشد (که چنانکه دیده بود به پایان مرحله انقلاب سویالیستی است) . لتنین در
جمله لتو مسلتمبا به کاتوشکی بروخود میکند و میگوید مترقب بودن سرمایه داری نسبت به
نظامات فرون و سلطانی دوستی از آن نیست که ما هی از انقلاب دمکراتیک منتظر از میان رفتن
نظامات فرون و سلطانی بوسط مناسبات سرمایه داری و اکبریت بدست آیدن برولتاریا در جامعه
بنشیتم . لتنین این را کذاشتن میک دیوار چون منوعی در نامله های دو انقلاب للسداد
میکند . در واقع او بلای برای تدارک انقلاب سویالیستی را از فردای تحول بودروایی جامعه
و از روزی که بودروایی تبدیل به ارتیاع حاکم میگردد ضروری میداند . لیکن زمانیکه
آگاهی و منشکل و احاداد لزم بدست نیامده است انقلاب دوم به طور نمیرسد و نامله هیان
دو انقلاب (که در واقع همان انقلاب سویالیستی است) بوسط بلای حزب برولتاریا بسرای
تدارک انقلاب سویالیستی بر میخود و حتی اگر در همان روز هی از بودروی انقلاب دمکراتیک
ترابط لازم نداشته باشد ، برولتاریا دست به انقلاب نی فر این حقی با نامله میک جواد زد و به
دیوار چونها منوعی که رویز و نیمهها پای او فرار میدعده هیچگونه ابهامی نمیدارد . حالا
ولئن که طرفداران انقلاب دمکراتیک در ایران نتیجه میگیرند که مرحله انقلاب اندیشه درجه
آگاهی و منشکل برولتاریا و احاداد وی با بهدستان روسها تهمین میگرد . این خود کذاشتن
میک دیوار چون منوعی بین دو انقلاب دمکراتیک و سویالیستی است . زیرا برو طبق این
مشهدی " هی از بودروی انقلاب دمکراتیک باز هم مرحله انقلاب سویالیستی نواحد بود و
پیشنهادگ برولتاریا زمانی باید مرحله انقلاب را سویالیستی ارزیابی کند و شمارهای سویالیستی
را در مدر شمارهای خود فرار دهد که مرحله انقلاب سویالیستی شده باشد !! حالا معلوم نیست
که این برولتاریا که آگاه و منشکل شده و مندون انقلاب سویالیستی را پکرد خود آورد .
است چه نیازی بدان " پیشنهادگ " علیه ماندهای که تازه هی از نیامده این والدیت بالعنی
بر لوحه آبانه و حق بجانب در حالیکه سخنود را همچون (۱۰۰۰) نکان میدهد و میگوید : بله ما مم
نمایید میکنیم که انقلاب وارد مرحله سویالیستی شده است !! آنوقت تازه به " نکر " تدارک
انقلاب سویالیستی می‌انده .

با اینم به تحریه رویه در این مورد بیدرازیم ، گفتیم که وجود زواریم بمنوان مظہر
نظامات ماقبل سرمایه داری و مانع عده نکامل مبارزه طبقانی در رویه سبب میگت نا

مرحله انقلاب رویه دمکراتیک ارزیابی شد . اما هن از سرگونی فزار دوست انقلاب بودوا—
دمکراتیک در اوریه ۱۹۷۷، این مانع عده کثار ولت و انقلاب وارد مرحله بعدی خود یعنی
مرحله سوسالیستی شد . لینین در نتیجه نامه‌ای که هن از پیروزی انقلاب فریبیه از
بعدهدگار به رویه میتوشد تحلیل معنی از عمل پیروزی انقلاب فریب اراده مهدو و فرامه
بودن شوط نفعی پیروزی انقلاب را نانی از آکامی‌ها و بحریبانی که از سالهای انقلاب با
در نزد بوده‌ها باقی مانده است میداند (رهک، به م ۱۰ من ۱۴۱) . وی هنین در همین
نامه از ضرورت تجاوز به حرم مقدس سرمایه و مالکیت حقی برای تأمین نان مردم سفن میگوید
و انتقال انقلاب از نتیجه مرحله انقلاب به دوین مرحله آنست (هناجاس ۱۴۱) و همین
اعلام میگند که مدلینین برولتاریا در این مرحله جدید غیره نهیه برولتاریا و نا انسپردادهای
فعالانان خود را و همینین برولتاریای سایر کشورهایت . لینین هنین در نزهای آوریل به نحوی
روشنتر از مرحله انقلاب سوسالیستی سفن میگوید و مینویسد :

خود ویژگی لطفه نعلی در رویه عبارت است از انتقال انقلاب از نتیجه
مرحله خود که در آن قدرت حاکمه به علت کافی تبدیل آکامی و نشکل
برولتاریا بدست بروولتاری و تیرهای تهدیدت دعاستان بیتلد . (هناجاس ۱۰۲)
حاکمه بدست بروولتاریا و تیرهای تهدیدت دعاستان بیتلد . (هناجاس ۱۰۲)
اما چه علی سبب گشته است که انقلاب از مرحله بودوا—دمکراتیک به مرحله سوسالیستی
تحول یابد؟ آیا بالارفتن آکامی و نشکل بروولتاری؟ بدون عک نه وزیرا در همین نسل و قول
لنین اشاره میگند که به علت کافی تبدیل آکامی و نشکل بروولتاری انقلاب دمکراتیک به نسی
انجام شد که در آن قدرت حاکمه بدست بروولتاری اتفاق و غیرهای کارگران و دعاستان عابد
دبیله رو آن شدند . یعنی آکامی و نشکل بروولتاری حتی برای حاکم کردن دیگناتوری دمکراتیک
کارگران و دعاستان هم کافی نبود ناچه رسد به آنکه برای حاکم کردن دیگناتوری کارگران و
شیرهای تهدیدت دعاستان دیگناتوری بروولتاریا کافی باشد . سوال لین را لینین در مقاله
”وظایف بروولتاریا در انقلاب ما“ چنین پاسخ میدهد :

”قدرت دولتی در رویه بدست طبله جدید یعنی بروولتاری و ملاکین بودوا—
شده افتخار است ماز این لحاظ انقلاب دمکراتیک در رویه باقی باقی است
(هناجاس ۱۰۳)

بنابراین سقوط نیازیم و بالدرت ویدن بودوازی نعلی بود که در آن انقلاب از
مرحله دمکراتیک وارد مرحله سوسالیستی شد و این تغییری در خواجه عینی جامه بود که مدلینین
به مفتدی مبارزه طبلاتی در جامه تأثیر گذاشت و استراحتی انقلاب سوسالیستی را برای
برولتاریا طرح کرد . ولی آیا این بدان معنی بود که خواجه لازم برای پیروزی انقلاب
سوسالیست از همان ابتدای فرامه بود؟ به هیچ وجه! لینین در همان نزهای آوریل به درون

اعتقاد آمیز غیر آکامانه بوده ها نسبت به دولت سرمایه داران ، اثارة میکند و میتوید که ؛
« این خود ویوگی از ما عوستار دسازی با شرایط مخصوص کار حزبی در پیون
بوده های برولتاریا است که دارای وحشت بی سابقه ای هستند و تاریخ برای شرکت
ژنگی سیاسی دیده گشته اند »

بنابراین در تاکتیک انتقام داشت و نباید نوا شار سرنگونی حکومت موقت بروداری
و استقرار دیکتاتوری برولتاریا را درستور گذشت . لئن سهی توضیح میدهد که حزب پلشویک
در اکثر شرکاهای در الیت فنی است ، میتوید ؟

« مدام که ما در الیت معمم کارمان انتقاد و توضیح انتقامات است و در
عنین حال لزوم انتقال قدرت بدست شرکاهای نایابانگان کارگران و ابیلی
من نشانیم ما بوده ها به کلک تیره بود از قید انتقامات پرهنده .. »

آری عدم فرام بودن شرایط غصی برولتاریا باعث نمود که میان انقلاب فردیه نا انقلاب
اکبر در حدود هشت ماه نامله پیانند . شرایط غصی برولتاریا حتی در هنگام چهارم زویه هم
برای کسب قدرت کافی نبود و ادام برای کسب قدرت پک سپتاپیری به حساب میآمد . این
شرایط تنها در ماههای سپتاپیر و اکبر فرام شد و مثله فیام را در دستور کار پلشویک
گذاشت . دروغان فرام بدن شرایط غصی نه تنها باعث نمود که انقلاب وارد مطلعوسیالیستی شود
بلکه عمل این انقلاب را در دستور روز گذشت . لئن این والیت را در مقاله « مارکسیسم و
فیام » که در ماه سپتاپیر نوشت بخوبی توضیح داده و شرایط را با چهارم زویه ملایمه میکند و
موضوع فیام را موضعی میداند که در قدرت روز فوار گرفته است . او در این مقاله مینوید ؟

« برای این بات این بطلب که پیرا لحظه قبل درست همان لحظه ای است که حزب
جنتیا باید فیام را موضعی بداند که سیر ابوکنیک ^۹ خواست آنرا در دستور روز فوار
داده است و لذا به فیام باید بتنایه فن نگریست ناید بهرین ویله اسفاذه
از شبهه فیام و مطابله روزهای سوم و چهارم زویه با روزهای سپتاپیر باید
در روزهای سوم و چهارم زویه ، بدون اردکاب کنای در حضر دولت ممکن
بود مثله را اینطور مطرح نمود ؛ تصرف حکومت کار صیغه نویست زیرا بهر
حال دشمنان ، ما را در هر موت بلیام متهم خواهند ساخت و ما را مانستند
فیام کنندگان قلع و قمع خواهند نمود ، در آنقطع نمیند از این موضوع بتفصیل

^۹ در این مقاله لئن بیان برخلاف سایر مقالات آکامی و تسلیک بوده ها را شرایط ابوکنیک محسوب
میکند و ناشی از آنست که آکامی و تسلیک برولتاریا اگرچه نسبت به وضعیت اقتصادی - اجتماعی
حکم نهیت را در مقابل عینیت دارد ولی در عنین حال این آکامی و تسلیک در شرکاهای و حزب
پلشویک مادیت داشته و جزئی از ابوکنیک محسوب میگردواین برخورد با الکتریکی با این مثله آ

تعریف حکومت نتیجه گیری کرد زیرا برای پیروزی فیام در آن هنگام شرایط ابودستیف وجود نداشت.

(۱) طبقه پیشنهادکننده هنوز با ما نبوده هنوز ما در بین کارگران و سربازان اکثریت نداشتمیم . ولی اکنون در هر دو شرکت آذماشی وجود دارد . این اکثریت را قلل سوادت و ویشه و اوت و آزمایشی که برای "الفع و لمع" بلشویکها بعمل آمد و نیز تجربه "غاوله کورنیلف" وجود آورد .

(۲) آنسوچ هنوز تعداد اعماق اندلای تمام مردم وجود نداشت . ولی اکنون می‌باشد از طرف شرکت بسیاری رفاقت خادم این مدعایت .

(۳) آنسوچ در بین دشمنان ما در بین خوده پیروزی دو دل در ملیاپس سپاهی و سیم نزاریات وجود نداشت . ولی امروز این نزاریات دائمی عظیمی دارد : دشمن اصلی ما بهمن امیربالیس مدلن و جهانی (زیرا مدلایست‌بین در رأس امیربالیس جهانی قواردارند) بین جنگ ما نیل به پیروزی و ملحنج دادگانه برند روسیه مدد نده است . دموکراتیها خود پیروزی دارند و از اینکه انکارا اکثریت خود را در بین مردم از دست دادند ، در ملیاپس عظیمی دست حقوق نزاریل عدند و از بلوک یعنی ائتلاف با کادهها استنکاف ورزیدند .

(۴) بهمن چهت هم اگر در روزهای ۲-۳ ویشه پیشام دست زده بیش از عصیان بوده : ما نه از لحاظ نیروی مادی و نه از لحاظ سیاسی قادر به نگاهداری - حکومت نبودیم . با اینکه پتروگراد لحظاتی در دست ما بود باز از لحاظ نیروی مادی قادر به نگاهداری حکومت نبودیم ، زیرا خود کارگران و سربازان ما در آنسوچ حاضر نبودند برای در دست نگاهداری پتروگراد پیگار نمایند و چنان سهارند : آن هنگام هنوز این "سبعت" و این خشم و ذلت شدیدی که اکنون خواه نسبت یه کرنسکی‌ها و خواه نسبت یه تروریلی‌ها و چونش هما وجود دارد پهلا نشده بود ، هنوز آزمایش بیکرد بلشویکها که با ترک اسرارها و منشوریکها انتقام میگرفت ، افراد ما را آبدیده نساخته بود . از لحاظ سیاسی هم ما در روزهای ۲-۳ ویشه قادر به نگاهداری حکومت نبودیم زیرا ارسی و ولایات قبل از غائله کورنیلف امکان داشتند به پتروگراد بنازند و بهداشتند ولی اکنون اویانخ یکلی مدت دیگری بخود گرفته است . اکثریت بلله یعنی پیشنهادکننده انتقلاب و پیشنهادکننده مردم که دوانانی از می خود بودن نویه ها را دارد با ماست . اکثریت مردم با ماسته زیرا کناره گیری چرخت به وجود آمد و گانه علامت اینکه دعوایان ای اسرارها (و از معد اسرارها) زینتی

مایدستان ندواده شده، نبوده بلکه پارزبرین و آنکاربرین علامت آنت و همین موضوع نکته آملی حصلت هنگامی انقلاب است ما از مزایای بر قدر آن خوبی بروزداریم که در شرایطیکه هم تمام ایدوگاه امپریالیسم و همنام پلوك منوریکها و اسرارها مستفوق تزلزلات پیساپایه است و راه خود را بدشونی میداند «بروزی سلم با ماست» (هانجا - من ۵۰۱)

آن آری بروزی سلم با پلخویکها بود آنها انقلاب اکبر را با تکیه بر همین تحلیل دامیانه از شرایط روز به بروزی رسانند انقلاب اکبر پایان مرحله انقلاب سوسیالیستی و آغاز حاکمیت دیکتاتوری برولتاریا بود لانون اساسی انقلاب در انقلاب اکبر هم نابت و آن هم این بود که این انقلاب پیروز نشد زیرا هم پادشاهان نمیتوانند و هم بالائیها نمیتوانند به وضعت سایر ادامه نهند.

در این میان برشی پیدا میتواند که مبنای شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی آمده است ولی از آنجا که شرایط نهضت فرام نیست مرحله انقلاب دمکراتیک است آنها به این شله وجہ نمیکنند که وقیع ما میگویند شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی فرام است که شرایط عینی برای انقلاب دمکراتیک فرام نیست و املا ضرورت این انقلاب از پهن وله است و مبنای شرایط عینی لازم برای این دو انقلاب دلایلهای اساسی با پذیری دارد و آنها مبنای شرایط عینی جامه ضرورت انقلاب سوسیالیستی را پیش کنیده است اما چون برولتاریا در حال حاضر نمیتواند به این ضرورت جامه عمل پیوستند در عین میتوانند شرایط عینی جامه را نادیده گرفته و آن شرایط نهضت خودش حرکت کند و می کند نهضت خوبی را بجا عینیت جامه فرار دهد در واقع این اوج ایده‌آلیم است که ما نمود کنیم تحولات انقلابی جامه نه از روی خودلهای عینی بلکه از «شرایط نهضت سوسیالیستی میگیرند» این به معنای آنت است که اکامی اجتماعی همی ایده‌اعیار را تعیین میکند و نه بر عکس برای مثال در همه کشورهای متربول شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی آمده است ولی شرایط نهضت در هیچکام از آنها در حال حاضر فرام نیست لئن‌نهیم مرحله انقلاب را در این کشورها سوسیالیستی میداند داما میباشند شریعه این دسته از مسلمین به انقلاب دمکراتیک در ایران، قادریا باید مرحله انقلاب در آن کشورها دمکراتیک باشد پیش برولتاریا انگلستان باید خطاب به سایر طبقات در این کشورها پکوید که چون من نمودوان در حال حاضر انقلاب سوسیالیستی را به بروزی برسانم هم شنا پیاوید با من مندد شوید نا لاؤل ما هم انقلاب دمکراتیک «بروز خد» داشته باشیم بالاخره در هر کام از کشورهای متربول هم سایر دمکراتیک وجود دارد که هنوز حل نشده‌اند ملا در انگلستان نمودوان پیشنهاد حلقات

نه نظیر همان جمع هواهاران سه به در میان وزنده‌گانهایها که پیشتر بدانها برخورد داشتیم.

فیام کرد و در آمریکا برای حلقه دیگر اینک سیامبوستان و سریبوستان « انقلاب » کرد و
 بحث بین از اندازه طولانی ند . لکه مهکنیم همین مدار کافی باشد تا ثابت کنند
 که « خادان فکل و آکامی طبقاتی لزمه » برولتاریا در حال حاضر نبودواند دلیلی برای نظریس
 نزدیکی این انتقال سیاسی و لذا سیاسیستی بودن مرحله « انقلاب » در ایران باشد . که
 طبقنمایه برای نجات انتقال دیگر اینک بدان آذربایجان نبودند . « نتایلات دیگر اینک وسیع
 بوده های زحمتکش و تخت ستم » است . اما اینهم ریسمانی . پویهده است و نبودواند کارساز
 باشد . تنظیم کنندگان طبقنمایه سوره مهکنند که نتایلات بوده ها تعیین کنندۀ مرحله انتقالاب
 است . در حالیکه تعیین مرحله انتقالاب از روی نتایلات بوده ها چیزی جز دنباله روی از جریان
 نبودبودی این نتایلات نیست . وظیله عنصر آگاه این نیست که تابع نتایلات بوده ها گردد
 عمر آگاه باید عناخت علی و فائونمی از روندمای و نتایلهای عینی موجود در جامعه و مستعارکت
 آنها تعیین کند که جامعه آبستن کدام بحول انتقالاب است و هم باید نتایلات بوده ها را
 آکامانه در جهت این بحول انتقالابیست و سواد و بر آن منطبق سازد و این درست است که
 عدم توجه به نتایلات بوده ها « چه » روی است ، لیکن در جا زدن در حد نتایلات بوده ها نهیز
 راستروی است . باید از سطح نتایلات بوده ها آغاز کنیم ، لیکن این مسئله که این نتایلات
 را در جهت بعضی کام استراتژی سیاستیم ، و این دوگر دوبلی به نظره ، آغاز ما ندارد بلکه این
 پایان میک مرحله است . در ایران هم اکنون بوده ها در سطح گستردگی نتایلات دیگر اینک
 دارند . این واقعیتی انکار ناپذیر است . اما آیا یکی از همترین علل آن این نیست که
 دلوببا هیچ کار مؤثری در جهت بروز نتایلات سیاسی و پست فرهنگ سیاسی در همان
 بوده ها انجام نشده است؟ بدون شک چنین است . در عین حال اینرا هم باید خاطر نشان
 سازیم که حق در برآورده که انتقالاب سیاسی بنتایه مسئله روز در دستور قرار میگیرد . همه
 بوده های شرکت کننده در آن خواهان سیاسی نبینند اما آنها از نظر عینی به سرمایه هجوم
 میبرند و در نتایل این شرکت مهکنند لئن در این بوده هوگویید :

« این باور که انتقالاب اجتماعی بدون تفاهمی از جانب ملتهاي کوچک برو
 سعیرات و در اروپا ، و بدون انتشارات انتقالاب از جانب بدنه از عرصه
 بودروازی با خام همین داده هاییم ، بدون حرکت بوده های برولتاری و شبه
 برولتاری که از نظر سیاسی نسبت به بیو اریابی مروج نهاده ملکت (مللی و
 بیرون) آگاهند ، مهدواند قابل صور باشد ، به همی سرفناطر کردن از انتقالاب
 اجتماعی است ، سوره کردن این است که هم اریق دوگری در حل میمین
 دوگری موضع گرفته است : ما هرداران ایریابیم همینم » و سویی
 انتقالاب اجتماعی نبند ! تنها با حرکت از چنین بینش سلطی و شکرهای
 است که مهدوان با لحن برعاشکرانه فیام ابرلند را « کودتا » نویسند کرد

هر کن انتظار وقوع بیک انقلاب اجتماعی «مالی» را میگفت هرگز به انداده کانی عمر نخواهد کرد نا این انقلاب را به چشم بینید او فقط در حسوس انقلابی است و همچویز از بیک انقلاب والصی نامبرده است . انقلاب ۱۹۰۵ بیک انقلاب دیگراییک بود و ترکیبی بود از یکسری مشارعات بین کلیه طبقات ، گروهها و عناصر ناراضی . در میان آنها بوده هایی بودند با عصب مانده بودند پیشادرهای که بحال مهترین و اعجاب‌انگیزترین حد هست مبارزه مینمودند . گروههای وجود داشت که از زادن یول میگرفتند بوداگران و مادرآهیان و امثال آنها وجود داشتند . جنبش بوده ها از نظر عینی نواریم را به لرزه اندادند و راه را برای دیگرانی باز مینمود و به میمن جهت بود که کارگران آگاه در رأس آن قرار گرفته بودند . انقلاب سویاالیسی در اروپا چیز دیگری نسبتواند باشد مگر انقلاب مبارزه بوده های سعدیده و ناراضی ، از همه رالم . عناصری از مردم بودروازی و از کارگران عصب مانده ناگزیر در آن حرکت خواهند کرد . بدون چنین شرکتی ، مبارزه بوده های میکن نیست هیچ انقلابی میکن نیست آنها با همان ناگزیری پیشادرهایه .
نانزی های ارجاعی ، ضسلها و استنباطات خود را نیز هراهنان پیشون چنین حل خواهند کرد . اما آنها از نظر عینی به سرمایه هیوم خواهند بود و بروتاریای پیشوای این پیشادرهای اگاه انقلاب . که این حیثیت عینی میک مبارزه بوده ای پراکنده ، نامهاینکه و نتکارنکه در اولین نگاه پیشان وحدت را پیشان کرده ، قادر خواهد بود آنرا مسد و خداست نموده نا فدرت را پیش آورد . بر پانکها سلطه نده ، فرستادهایی که منتظر هنک میند (هر چند با انگیزه های مدلتف) را سلب مالکیت نموده ادامات دیگنایسری میباشد دیگری را بدل بند که در مجموع منیر به سرنگونی بودروازی و بیروزی سویاالیسی خواهد شد . سویاالیسی که بلا نامله ، و این امر کاملاً طبیعی است ، که آلدگی های خوده بودرواهی «نصبه» نخواهد شد !!

(ترازنامه مبارزهای پیشادهای چهل هزار میل در ۱۰۰۰ متر)

طلب لذت در این مورد کاملاً روشن و گویا است تا چیزی بر آن امثاله کنیم . لذا اینجا مذکور مینویم که ما در پیشورد به تایپلات دیگراییک بوده ها باید ناگزیری پیشون میان تخفیف دواسهای دیگراییک و طبلاتی سدقیم بر علیه نیامی بودروازی را به آنها در پیش دعیم و از تایپلات دیگراییک بوده ها استفاده کنیم . ما در هیدان مبارزه طبلاتی آنها را بر علیه هر باره . پسچو کنیم و در عین حال با بدلیل و ترویج سویاالیسی در میان آنها فرهنگ سویاالیسی را در میان خان پیشدهیم .

آری و لانا | بند ۱۲ قطعنامه با نکته بر ۹ "دلیل" و چند نکله (که کویا دلایل بهساز دیگری هم وجود دارد) از اثلاط سوسالیستی را نظر کرده و بجای آن انقلاب دیگراییک را اینات نمود، اما کویا خود نویسندهان قطعنامه هم این دلایل را کافی نبودهاند و بند ۱۶ را هم به این موقع ادمیان میبخندند تا کلی را که کاتخوانه به سیوه هم آراسته نباشد.

* * *

بند چهاردهم چندن مینویسد:

"۱۶- تباذ خصلت و خشون انقلاب دیگراییک- حد امیربالیستی در کشور سرمایه‌داری وابسته با انقلاب مستهبا سوسالیستی در کشورهای سرمایه‌داری امیربالیستی، بدلیل تباذ فرج‌گونگی استخار و بیمه و تکامل سرمایه‌داری در این دو جاسه و تغایج عملکرد قانون اساسی اتصادی سرمایه‌داری بهوش باقی سود انساری امیربالیستی در بیان اتصادی کثیر وابسته است بهمیون بوجه ارجاع سیاسی، ستم و تجاوز دامن التزايد امیربالیستی به کثیر دست سلطه و تغایج سیاسی، اجتماعی آن دارای نفع فاطح و مذکور در مصلحت دیگراییک انقلاب است، نوع راپله مبان کشورهای شورویل و از نظر اتصادی، ساعت اتصادی جوامع تحت سلطه را عییداً نامیگون و عقب مانده نموده است متابه این دو جاسه او نظر سیاسی و اجتماعی، تباذ در مناسبات و روابط طبقای و آرایین قوایها و طرفهای سیاسی نیروهای اجتماعی که در اثلاط شرکت میکنند، بخوبی نهان میگوید، شرکت نواده‌های نهادهان و غرده‌بوروبلز شهری در اثلاط (بلطفی با درجات پهکری و نایپکری مذلاوت) بمتابه بخش میهن از نیروهای انقلاب در مبارزه علیه سالمه سلطه سرمایه‌های انساری امیربالیستی وابسته در کشورهای سرمایه‌داری وابسته، میهن این تباذ است، این تباذات و خصلت‌های بیرونی (تسليمه امیربالیستی) انقلابی کثور تحلسل امیر بالیستی وابسته میگنند (و...) لذا در حالیکه در جامعه، امیربالیستی اثلاط مدلینا سوسالیستی استو در جامعه سرمایه‌داری تحت سلطه وابسته اثلاط مستهبا دیگراییک و حد امیربالیستی میباشد که با پیروزی و در رخد خود به اثلاط سوسالیستی تکامل میابد" (عنانیا من ۱۳۰-۲۹)

اولاد اینجا قطعنامه کویا از روی پرولتاریا عجالت میکند که انقلاب سوسالیستی را نظر کرده و اثلاط دیگراییک را بجای آن کذاش است و سعی میکند طوری وانمود کند که اثلاط دیگراییک ما غیر مستهم اثلاط سوسالیستی است و بهمین جهت از اثلاط "مستهبا سوسالیستی" و "مستهبا دیگراییک" مدببت میکند. کویا که اثلاط غیر مدلین سوسالیستی

و غیر مستقیم دیگر ایک هم داریم ۱) دنای عزیز این دیگر بحالت ندارد . اگر معتقدید انقلاب دیگر ایک است و سیاسالیستی نهت حرف خود را رک و صریح و با شهادت بیان کنید و از «آنارشیستها» و «تروتسکیستها» (البته با کوچه ۱) که انقلاب را سیاسالیستی میدانند و اهدافی نداشته باشید . این را هم بدانید که آردن کلستانی از قبیل «ستقیم» و «غیر-ستقیم» کنکی به روشن تدن مسله نمیکنند ، بلکه ابهام آنرا می افزايد و نه بروولتاریا را متفوی میکند ماز آین مطلب که پکریم ، لعلمنامه در این بند م «دلایلی» را برای ده انقلاب سیاسالیستی بر «دلایل» پیشون امانت میکند که مابه یکایک آنها میبردازیم .
بند ۱۶ لعلمنامه دلایل زیر را برای اثبات دیگر ایک بودن عملت و مضمون انقلاب ایران رویت میکند :

- فناور در چگونگی استقرار و بوسه و تکامل سرمایه‌داری مابین کنورهای سرمایه‌داری وابسته و کنورهای سرمایه‌داری امیرالیستی .
- تباخ علکزد فانون انسانی انسانی سرمایه‌داری بعوت یافتو سود انتصارات د امیرالیستی در میلت انسانی سرمایه‌داری کنور وابسته .
- بوسه ارجاع سیاسی .

۱) سم و تجاوز دائم الراید امیرالیستی بر کنور بعت سلطه و نتایج سیاسی - اجتماعی آن
۲) نامه‌گون و علی‌باده بودن سلت انسانی جوایع بعت سلطه بدلیل نون رایله میان کنورهای متروول ،

۳) فناور در مناسبات و روابط طبقاتی و آرایی نیروها و طبقه‌های سیاسی نیروها اجتنب که در انقلاب حرکت میکنند . (مابین کنورهای بعت سلطه و متروول)
۴) شرکت بوده های دهانان و خردگوی‌واری شدی در انقلاب بینایه بدن مهی از نیروها انقلاب در مبارزه علیه سلطه مطلق سرمایه‌های انسانی امیرالیستی و وابسته .
۵) خصلت رهایی بدن ملی انقلاب در کنورهای بعت سلطه سرمایه‌داری وابسته .

۶) بوده نسبتین دلیل ، بادریدن اول مطلق حاضر خاطر نشان کردیم که اولاد رهه کنورهای سرمایه‌داری وابسته سیسم سرمایه‌داری از بالا سقوط نده است و نایها در برعی از کنورهای متروول هم سیسم سرمایه‌داری از بالا بر جامه حاکم نده است ، از این موضوع که پکریم این امر نمیتواند دلیلی برای اثبات انقلاب دیگر ایک باشد . زیرا خروجت انقلاب سیاسالیستی او دل نفع عیش موجود در سیسم انسانی - اجتماعی سرمایه‌داری هر جامه سرمایه‌داری (اعم از اینکه سرمایه‌داری در آن از پادین و به شکل انقلابی ویا از بالا غالب نده باشد) در مردمان از روند حرکت خود به نفعی میرسد که نفعه انقلاب نقادهای درونی و انتهاء آن است . هر ولیکه هر جامه سرمایه‌داری بسی بست میرسد ، برای بروولتاریا این مسله مطرح است که چگونه باید جامه سیاسالیستی را جاگزین آن کند و این مسله مطرح نیست که این سرمایه-

داری به بن بست رسیده لیلا چگونه با پرکوین مناسبات مابل عود شده است آن خود بوروزوایی که از چگونگی حاکم شدن سرمایه بر جامه متضور شده است در چنین هنگام راه حل خروج از بن بست را در این میانه که پکبار دیگر این جامه تحول بوروزوایی و از پائین را از پس بگزارد، اما برولتاریا در متابل ابده ارجاعی این خود بوروزوایی راه حل خروج از بن بست را انها مجامه سرمایه‌داری ارزیابی نمی‌کند.

تلخنامه حاضر تصور می‌کند که حاکم شدن روابط سرمایه‌داری از بالا به دولتاری بوروزوایی نیست و باید که پکبار دیگر و این بار از پائین روابط سرمایه‌داری حاکم گشوده مطالعه "نگاهی به ... در توپیخ هیون مسئله از آستان و رویه شاهد مثال می‌آورد تا این موضوع را اثبات نماید، مقاله مینویسد:

"آیا در جوامی مانند آستان و رویه ... که سرمایه‌داری در آنجا از بالا -

استقرار و نلبه پائمه بود انتساب دیگر اینک در دستور نبود؟ نگاهی به تاریخ آستان و رویه نشان میدهد علیرغم غلبه بالدن مناسبات سرمایه‌داری بر دلیل مناسبات انسانی بین طبقات در آنجا که انسکاسی از شرایط اینلی و ذهنی خود - ورود آن جوامی بوده انتسابات آنجا دیگر اینک بود و هدف، چاپگزینی بالاصله مناسبات سرمایه‌داری، را بهای مناسبات غالب سرمایه‌داری در دستور نماید. بلکه رشد و توسعه نیروهای مولده بعورت بوروزوا - دیگر اینک از لایی و اوردستور عویش داشت."

(مانجا - ص ۱۲ - ۱۶)

در مورد رویه چنانکه لبلامذکور شده، هی از غالب علن مناسبات سرمایه‌داری در آنجا علیرغم آنکه نژادالیم در حد بسیار گسترده‌ای در رویه و بخصوص در مناطق علی مانده بر پائی مانده بود همانع عده دیگری بر سر نفعگیری تفاصیلی ذائقی مناسبات سرمایه‌داری و بوروزوا لوار گرفتن کلیه استبداد‌گوندگان در متابل کلیه استبداد‌گذگان کنندگان فوار داشت و آنهم سلطه تزاریسم بمنابع پک حکومت مطالعه نژادالی بود و وظیله نزدی انتساب دیگر اینک انتساب "بلکه سرتگونی تزاریسم مطالعه نه" رشد و توسعه نیروهای مولده بعورت بوروزوا - دیگر اینک انتساب سرمایه‌داری در محدوده زیارتگویی تزاریسم بود و به محل سرتگونی تزار، برولتاریا منتظر "رشد و توسعه نیروهای مولده بعورت بوروزوا - دیگر اینک از لایی" نماید و بلا تامله استبدادی انتساب سرمایه‌داری را در دستور کار خسود کنادشت و در مورد آستان بورسی معتبری در تاریخ این کنفره خودی به نظر میرد.

در سال ۱۸۸۸ نصدین انتساب بوروزوایی در آستان بولون می‌باشدند. این انتساب حاصل تفاصیلی مناسبات سرمایه‌داری با مناسبات مابل عویش (چه در عرصه زیربنا و چه در عرصه روینا) بود. نژادالیم قدرت سلط اعتمادی - سهاس آستان پشاره میرفت.

ازکل در کتاب "انتساب و نه انتساب در آستان" مینویسد:

"در حالیکه در اندکستان و فرانسه، نژادالیم بوجله پک بوروزوایی ملتصدر

و فروتند و میرکز در شهرهای بزرگ و پرور در پایه هفت کامل ناپردازیده -
با داخل آنطور که در کشور اول انجام میگرفت به انتقال ظاهراً به اهمیتی
کافی داده شده بود و در آستانه تجارت فرودالی بین اعضا از اندیارات
دیرینه شان را حفظ کرده بودند - تقریباً در همه جاییم زمینداری فرودالی غالب
بود - از یابان زمیندار حقیقی قیامت را در لبرو لرون و سلطانی حاکم است
بطلاق پر عقاین املاک اشان ، و نیز من مالکیت از مالیات را حفظ کرده بودند
فرودالیم از بعض ناطق شکننار از سایر ناطق بود . ولی بر سطح چهار و نیم هزار
راهن در هیچ جای دیگر کاملاً از پیش نرفته بود . این اخراجیت فرودالی که
در آن زمان قیمت الماده محدود و بختی از آن بسیار فروتند بود ، بطور وسیع
"اولین رتبه اجتماعی " کفر محسوب میشد . ملکات عالیربه دولت و دولیها
بطور کامل افزاین منتها اخراجی داشتند (۱۰۰۹) بدین ترتیب بازشند
بروت و سطح دامنه بازدگانی بودوازی پژوهی به مرحله ای رسید که از اینین
شایی موجود با تسلیم دلخواه کفر بین ۲۵ شاهزاده با تعاقدات و هوازیهای
منقاد و وزیرهای فرودالی که دست و پای کنادزی و بازدگانی وابسته - آنرا
بسه بود و نظرات و نظریه ماباندهای که بودگرایی جاهل و غرور از تمام
داد و سمعی بودوازی به عمل میآمد ، مانع شکون اشی مهمنهین مناقص
گردید . در عین احالات و استانهای مختلف به دراز ملکیت و میرکز
نیرویتان منفع شد . نتیجه طبیعی آن روی آنقدر قیام این عنامر به
اردوی اوزیبون لیبرال و یابان مولتی آمیز نشستن نبرد جدی بودوازی
آستان برس اخراج اقتدار سیاسی " (همانجا - م ۱۱)

" تاریخ چنین طبقه متوسط بودوازی در آستان را میتوان از سال ۱۸۶۰
در نظر گرفت . بین از این چنین علاوه ظاهر عدند که نبودار رسیدن طبله
بر مایه دار و کارگاه اندار این کفر به حدی از پاره بود چنانکه دیگر نیستن
ماش و بیهوت و بیورت منفصل هک رویم باشامی نیمه فرودالی و نیمه بودگراییک
را بدل کند . " (م ۱۲)

" این امر نیاز به تفصیل پیشتری ندارد که چرا محنت چنین سیاستی اطلاعات
سیاسی در انسار درست آستانه طبلات اجتماعی بود که قادر به بودافت هزینه
ظاهراً اطلاعات به داخل کشور بودند . پروره آن طبلاتی که مناقصان خدیده
بر از همه از جانب روابط موجود لعله مودود یعنی طبله کارگاه اندار و بازدگان
به همین جهت آنها نشستن کانی بودند که به ملایه بوده ای پر شد ادامه
چیز رویم مالکه کم و بین استفاده شده ، محدود گردیده و لحظه گذاریان بـ

صلوف ایزرسون را باید تاریخ آغاز جنبش انقلابی و این در آلمان به می‌باید
آورد، " (ص ۱۱)

چنانکه در زیر و اولیه‌ای اول متعاده میگردد، غایط عینی جامعه آپستن تحول بودواهی است. در این تحول و پایه انقلاب عبادت است از در هم شکنی پلایا لفودالیم در زیریننا و روینا، فرام آوردن شرایطی که نهاده نانگاه به نفع شناختهای طبلاتی ذاتی سرمایه‌داری — می‌انجامد. در این میان غلبه بر برآنگی لفودالی املاات جداگانه آلمان وظیله حمری — انقلاب دمکراتیک است و به همین سبب نیز مارکن و انگلی در پند اول « مطالبات کمونیست در آلمان » اعلام میدارد:

« در سراسر آلمان بک جمهوری مدد و دلکریک ناپذیر اعلام می‌نمود »
لیکن انقلاب ۱۸۴۸ پنای بر دلائل مخصوصی که در اینجا های پشت آن نهست و اساساً بدللت شف و زیوئی بودوازی آلمان و پیغامرس نرس وی از لدر تکمیری جنبش مسئل یروانلری بالآخره به عکست انجامید. لیکن تحول بودواهی همچنان به عنوان بک شروعت همی بر جای ماند. دولت بیمارک طی سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۰ با اقدامات خوب این تحول بودواهی را (هر چند نه بطور کامل) از بالا صورت میدهد و با منعکردن نامزاده‌های دنیه‌ها مدد آلمان امپراطوری آلمان را بوجود می‌آورد. لیکن بازهم پلایا لفودالیم در هفت پونکری حکومت مطلق و نیز پلایا می‌انجامد. این اسلامل داخلی املاات مدخلک و شروعت انقلاب دمکراتیک و ایجاد جمهوری دمکراتیک مدد و پکبارجه را در سراسر آلمان از میان نمیرد. مارکن در نزدی بر بنامه کشا در سال ۱۸۷۰ می‌نویسد و یکی از عده‌هاین انتظاماداری که بر آن وارد می‌گردند عدم ذکر جمهوری دمکراتیک پکبارجه بعدوان یکی از مطالبات حداصل یروانلاری است. مارکن در آنجا از اینکه بر بنامه کشا، حق انتخابات عمومی، ناونگنگاری مسلیم ختن خلی، ارتباط خلی (که آنها را نجده — عوانی دمکراتیک میناند) را در چهار جوب امپراطوری آلمان مطرح می‌گند به بر بنامه ابراد گرده و می‌نویسد:

«... موطنی را که سرنا در بک جمهوری دمکراتیک دارای ملکم می‌باشدند. از حکومی دلایل می‌گند که چیزی نهست جز بک استبداد نظامی ممکن بشه ولیس، آمده به پلایا لفودالیم و در عین حال دعت ناولد بودوازی — بزرک عده به اکمال هارلمانی و دارای ساخته‌انی بودکاریک » (نیال از کتاب

« در باوه بر بنامه حزب » ص ۱۷)

همین انگلی در نیالی که بیش نویس حزب سوسال دمکرات آلمان در ۱۸۹۱ می‌نویسد یکی از عده‌هاین احکاماتی که بر آن وارد می‌داند، عدم ذکر جمهوری واحد و تجزیه‌ناپذیر در آن بر بنامه است. انگلی در این نیال به این مطلعه که بیش نویس بر بنامه، سرمایه‌داران و مالکین بیرونی را در یک و دیگر قرار داده است اعتراض می‌گند و می‌نویسد:

«آیا مالکین بزیگ بود و اعلم هستند؟ آیا ولی سلطان از مالکین بزیگ درینها است باید بظایای عظیم نشود الیم را که مهر بخصوص ارتباطی خود را بر تسام ناهنجاری‌های سیاسی ما در آلمان حک کرده است نادیده بگیریم؟» (من ۷۷)

«در خود تجدید ساختمان آلمان از پل طرف موجودیت کشورهای کوچک آلمانی باشی از میان بردنش شود . نا زمانیکه حق و بوده ماریا - در تبریک وجود دارد و مثلاً نکته قدری نگن تصور محیط پارکوئی را نشان میدهد و باید جایه را انحلابی کرد و از طرف دیگر موجودیت پرسی باید منتفی شود و به ایالات خود مختاری تعزیه کردد تا بر خصوصیت پرسی از سر آلمان کنده شود . وجود کشورهای آلمانی و خصوصیت پرسی دو عامل اخذ ننانی هستند که آلمان در حال حاضر کفرنار آن میباشد و هواهه هر یک از این عوامل ، عابل دیگر را - مستاآین لوار داده و بعنوان دلیل وجودی خود مورد استفاده لوار میدهد . خوب بجهز باید جانشین آن کردد؟ به نظر من برولتاریا ناظ احتیاج به پل

جمهوری واحد تعزیه نایابی دارد .» (هانجا من ۷۷)

چنانکه دیده میبوده ستله وحدت و پکارهای کنید (که پل سطله ملی است) منزه هم مانسی بین راه مبارزات بروولتاریاست . انگلیک در این نژاد جمهوری فدرال را در رابطه با شرایط وجود آلمان علیگرد میداند و این نشان میدهد که او در مطالبه جمهوری واحد و تعزیه نایابی بین از آنکه روی خصوصیت جمهوری آن دکیه داشته باشد فروی خصوصیت واحد و تعزیه نایابی بودن آن در سراسر آلمان مأکید دارد و میتواند :

«انتقال سیسم فدرالی سوییس به آلمان به منزله پل عقبگرد بزیگ خواهد بوده
(من ۷۸)

وی هم خاطر نشان میباشد که از آنها که دولت فدرال آلمان منظور دولت بپیارک است در حال کذار به پل دولت واحد است بنا بر این باید علی ای جمهوری فدرال را به لایهین بخنید و «از طلاق از بالا»^۱ ای ۱۸۳۱ و ۱۸۷۱ بوسیله پل جنبش از پایین اصلاح و تکمیل کردد . وی تو اینها انتلاسپرا از بالا انتقام شده میداند و روی اصلاح و تکمیل آن بوسیله جنبش از پایین مأکید دارد . انگلیک در اینجا نیز وظیفه مقدم حزب سوییال دمکرات را مبارزه با بظایای فدرالیسم و حکومت مملکه میداند و میتواند :

«او ظاع علی انتاده آلمان مانع مبارزه آن [حزب سوییال دمکرات] بدانل .
انسانیت میگردد . او باید ابتدا میدان نهادیت پیشتری را پیکناید با بظایای علیم فدرالیسم و حکومت مملکه را نایاب کند و کاری را که ارزاب بروزویس

^۱ در متن دستنویس علامت زیرنویس فلی آمده در حالیکه فلان زیرنویس بوده است - نادر

ناکون در سایر کشورهای مدنی مطرح کرده است در برناه، خود قرار دهد.^{۲۱}
(هناجا-۲۱)

این وضیت آلمان را دعه آفرینش نویزیدم است . لیکن سالهای پایان اون نویزیدم و آغاز اون بیستم ذکله علی است که در آن سرمایه‌داری آلمان همچون سایر کشورهای پیشتر فرهنگی سرمایه‌داری با به مرحله انصاری می‌گذارد و رسید اتصادی سویغ آلمان آنرا تبدیل به یکی از اورستندیرین کشورهای سرمایه‌داری جهانی می‌کند . این سالهای پیوستن لاین نامی بوروزادی به ملوک اریحاع است . قدرت سرمایه مالی به حدی است که بر تمام حیات اقتصادی و سیاسی آلمان چهره می‌گردد و با وجود آنکه امپراتوری ساپن آلمان همچنان با بر جا می‌باشد لیکن تبدیل به ارکان سیاست ماحبمان سرمایه مالی می‌گردد . این سر امپریالیسم و سر اورولاب سوسیالیستی است و هیچ انقلابی در آلمان تعلق نتوارد یا انت مکرر در مبارزه استعمار - نووندگان (به رهبری برولتاریا) با نامی بوروزادی (به سرکردگی ماحبمان سرمایه مالی) در اینجا مرحله انقلاب عویش می‌شود ، بدون آنکه انقلاب دمکراتیک بیرون مدنی تعلق یافته باشد ، بدون آنکه همین چهاری میکرایک واحد جزئیه نایابنیر حاکم شده باشد و ... انعطاف از مرحله انقلاب دمکراتیک به مرحله سوسیالیستی در آلمان تنها و تنها به این دلیل موت کلت کشیده با تکامل سرمایه‌داری به بالاترین مرحله خود (امپریالیسم) بوروزادی آلمان کاملاً و ساماً اریحاعی شد و مبارزه انقلابی با این بوروزادی تنها در طبقه برولتاریا و متحدهن نهمه برولتاری و استعمارگردنده او امکان پذیر بود . در این مورد مباحثه لینین با روزالوگرا بیرون در رساله « در باره جزوی بونیوس آموزنده است .

روزها در جزوی که با امضا بونیوس منتشر کرده بود ، اتفاقات همی مرتکب می‌شود که بکن از آنها مستاهما به بحث ما مربوط نمی‌شود . او در حالیکه بر علیه سیاستهای امپریالیستی و سوسیال شونیستی رهیلان ازترنایپونال دوم موضع می‌گیرد و همار « دلخواز از میهن » آنها را می‌زد خیله قوی می‌شود ، خود دور اینحراف شده و در مقابل چنگ امپریالیستی برناهای ملی منتسل بر تکلیل چهاری (۰۰۰) میهن در چونین لطفهای عبارت بودند :

« به (میهن) علت حلولی این چنگ امپریالیستی را ننان دده طاره و دروغ
های میهن برستانه و دیبلماهیک وا از هم برد طاره و بود که به در تجاوز به
میهن تبدیله شده بود ، بلند و رسماً تویاد پزند که ؛ برای علی آلمان در این چنگ
بوروزی مثل خکست پلر پکان اسارتیار و جانکاه است . با به بند کشیدن
میهن بسویله موقعیت محاره نا آنرین درجه به متابله بپیزد ؛ طرفوت سلاح
شدن لوری خلق و تضمیم کری خلق در باره چنگ و محل اعلام کنده با تمام قوا
 بواسطه تکلیل جلسات نی در بین و مذاوی نایاندگان خلق در تمام طول مدت
زمان چنگ کردد . نا بدین طریق کنترل هشتارانه حکومت بسویله نایاندگان

و کنترل خود آنان دوست بوده های علن نهین گرد . خواستار فوری مسونیت های خود سپاهی خود میهه لطفاً یک علن آزاد نادر بدلاع از کنترول میباشد و بالاخره در برآ بر نتله های چنگی امیربالیستی بینی بر دستیابی به اطربیش و درکیه (و حظ آنها بینی در برآ بر آن چیزی که نتله ارتباع از اروپا و آلان است) نتله دهیش واقعاً ملی موهن پوستان و دیگرانهای سالهای ۱۳۸۰ برناه مارک و انگل و لاسال : شمار جهودی متعدد و کبیر آنان را میدهد . این آن چیزی بود که میباشند در همان پیش کشور به حرکت در نهاده ، برجیه که حلبلانا ملی و حلبلانا آزادی طلبانه بود که هم با بهترین سن آلان و هم با سیاست طلبانی بروتاریا مطالبت داشت « (نعل او » در باره جزوی پونیوس ۱۳۴) ولی روزا امعباد میکند همبارزه طلبانی بروتاریا در سال ۱۳۸ ایجاب میکرد که شمار جهودی متعدد کبیر آلان در دستور فرار پیگرد . لیکن در سال ۱۳۲ این شمار بک شمار کهنه است . با وضیت عینی چامه نطاپن ندارد و به تعبیر لئین دعوت به عقیک است ، بینی ارتباعی است لئین در پاسخ پونیوس :

« پونیوس پیشنهاد میکند در چند امیربالیستی با یک برناه ملی « مطابله » پیشنهاد وی به طبله متوالی پیشنهاد میکند پیش اینده به علب پرگرد ۱ سال ۱۳۸ و ۱۳۹ پلید عینی و در فراشه همه در آلان و نیز در قیام اروپا ، انقلاب بودواه - دیگر اینک در بسیار کار فرار داشت . برناه « حلبلانا ملی » - پیش این پیشنهاد بودواه - ملی دیگر اسی آن زمان ، که در سال ۱۳۵ از طرف عنامر انقلابیین بودواهی و « طبله چهارم » (منظور پیشنهادان . کارگران و دوده های سیانی و سایر انتشار زینتکی که مستلزم تولدالی فرار داشتند میباشدند) - علی گردید و در سال ۱۳۶ از جانب مارک بنام پونیوس دیگر اسی ملوی اعلام داشت با اوضاع و احوال عینی تاریخ مطالبت داشت . آنها بین که در تعیین مرحله انقلاب تراپیت ذهنی را عده میکنند ، شوپ بوجه گفتند که لئین خوابید عینی را در دیگر اینک بودن مرحله انقلاب فوت همیدهم و نویزدم نمیهن گندند - میداند . و روی کله « عینی » تاگید میکند در مقابل چنگکهای تولدالی باندان ما در آن زمان چنگکهای رهایی بین ملی ، پلید عینی انقلابی - دیگر اینک ، فرار داده شد . این مدون وظایف تاریخی آن دردان بود . اکنون برای پر زرگ ترین دولتهای سلطنت اروپا وضیت عینی چیز دیگری است . تکامل به پس اگر از ضربات پس زنده مولتی مسکنه مرا نظر خود - نقد از فراموشی چامه سویالیستی ، انقلاب سویالیستی بعد بذیر است . در مقابل چنگک امیربالیستی - بودواهی سرمایه داری پیشنهاد ، با حرکت کردن از نفله نظر

نکامل به همین حرکت کردن از ناحیه نظر ملی و پیشو ایبلور عینی فقط با جنگ
علیه بودوازی قادر است مطابله کند و آن در درجه اول جنگ داعشی
برولتاریا به منظور کسب قدرت است، جنگی که بدون آن نکامل به همین جدیلی
نشیواند و وجود دادنده پایانه و علاوه بر جنگ مذبور فقط تحت شرایط میعنی وجودی
و جنگ احتمالی بظاهر دفع از دولت سوسالیستی علیه دولتها بودوازی...
بونیوس به جواب صحیح به این مسئله و حل درست آن، نزدیک میتواند جنبشی
داعی بودوازی بظاهر سوسالیسم اما مثل اینکه هر اس دارد از اینکه حکومت
را با آنفر بیان کنده در عین حال مجدداً به عیال بودوازی در باره "جنگ ملی"
در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ پرداخته و به علی بیرونگرد - چنانچه مسئله را
نه از زاویه دشواری بلکه از جنبه مرفا عملی مورد بوجه قرار دهیم آنکه انتباش
بونیوس بیشتر آشکار میشود، قیام چاهه بودوازی تا به دندان سلح بود وقت
بلکه جنین خرابی "اعلام کردن پروتکلهای متصل بر جمهوری پارلمانی در پس
انتساب اسران ارتش بسویله مان (« سلح علی ») و غیره در عمل بودن
ملحوم بود، « اعدام کردن » انقلاب با بلکبرنامه غلط انقلابی... اعلام کردن
بلکبرنامه تاریخی پزدیک و بدون تردید دارای اهمیت پژوهشی بود اما نه اعلام
بلکبرنامه کوهه و آنهم پروتکلهای ملی - آلمانی که دیگر برای سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۷
کوهه شده است - بلکه اعلام پروتکله بولتاری بین المللی و سوسالیستی - اینها
بوده اما جنگ را بظاهر ثبات و هم‌اول انجام می‌دهند، ما کارگران کلمه
کنکرهای محاوب به شنا اعلام جنگ می‌دهیم - جنگ برای سوسالیسم - این
مشون سخنانی است که در چهارم آگوست ۱۹۱۶ سوسالیستهای بال به آن سلح
شده و در پارلمان‌ها ظاهر می‌شوند و سوسالیستهای نظیر لوون و دیو و بده
کاروسکی و پلائون و گورده و زمبات و دیگران که به بولتاریا خیانت ورزید
و...." (هانیجا ص ۴۲-۴۳)

چنانکه دیده میشود، پروتکله ای که نا لبل از فون بیسم بیهم بولتاریای آلمان بود در
لون بیسم و تحت حاکمیت سربازهای انصاری امپریالیستی در آلمان کوهه میشود - اینجا
نه بیهوده در شرایط عینی چاهه، مرحله انقلاب را تغییر می‌دهد در موییکه اگر در خرابه‌های
بولتاریا تغییر هم بوجود آیده بود، این تغییر همانا سیر لهه رانی آن بود که این سیر لهه رانی
نانی از سلما ایهود بونیستهای رنگارنگی از قبیل لوبنها و کاوشکهای که بر بعد اعظم جنبشی
کارگری آلمان بود - هن از هایان جنگ جهانی اول امپراطوری آلمان جاید و به جمهوری
می‌دد و حتی ایهود بونیستهای "سوسال دمکرات" هم به قدرت دست پیدا می‌کنند ولی این جمهوری
نه حامل بلکه از این دمکرات دیده میشوند بلکه حامل نکت انقلاب سوسالیستی در آلمان بود.

تاریخ سامر آنان ننان مینمود که استوار و توسعه سرمایه‌داری از بالا نیرواند دلیلی برای و د انقلاب سویاالیستی و در عین حال ننان مینمود که بدون پیروزی انقلاب دیگراییک - آنان پیروزی پلیدر لطفی در من ارجاع فرار گرفته و دشمن اصلی و مقدم انقلاب پیکرده و پنابران نهعنین دلیل فعلناه در پند ۱۶ برای اثبات انقلاب دیگراییک در ایران واستناد مطالعه «نگامی به ...» به آیان و رویه کاملان بود است و در عین حال اینها هم بساید خاطر ننان کنیم که اگر انقلاب سویاالیستی تنها در کشور امکان پذیر است که سرمایه‌داری از پادین سفل شده و توسعه و تکامل باشه باشد، پنابران هم از پیروزی انقلاب دیگراییک هم نمیتوانیم وارد مرحله سویاالیستی بخوبی بلکه باید در کشوری که سرمایه‌داری در آن از بالا سفل شده و توسعه و تکامل باشه است بازم سرمایه‌داری را بکار گیر از پادین سفل کنیم و توسعه و تکامل دعیم نا به مرحله انقلاب سویاالیستی با بکارهم.

* * *

دوین دولی که پند ۱۶ برای اثبات انقلاب دیگراییک از آن استناده میکند، «تعابع علکرد نانون اساس انصاری سرمایه‌داری به متوات نانون سود انصاری امیریالیستی در ساخت انصاری سرمایه‌داری کنید و اینه «است».

در مورد نانون اساس انصاری سرمایه‌داری عصر حاضر که نانون اوزن افغانی در شکل سود دادکار انصاری (مالون سود) است، در پدن ملکت چاهمه محبت کردیم و خالق ننان ساده‌ترین که این نانون، نانون اساس انصاری همه کشورهای سرمایه‌داری انصاری (اهم از متروکل و نست سبلله) است و اختصاراً به کشور سرمایه‌داری واپسید ندارد و تعابع علکرد این نانون هم چیزی جز کب نلو سود نویطر سرمایه‌داری انصاری و سود کمتر برای سرمایه‌داری غیر انصاری و پیشون سرمایه‌های کوچک نیست. این سبلله به رشد سرمایه‌های انصاری ثبت به غیر انصاری و در نتیجه تمرکز هر چه سرمایه‌ها و ورشکنگی تولیدکنندگان خودهای و پولادزاییون هرچه سرمایه‌چاهمه بین دو قطب پیروزی و بروگاری مینجور (اگر به نه با ابیاد یکان) در عین سال سرمایه‌های انصاری امیریالیستی با کب سهم متناهی از کل اوزن افغانی تولید شده در کشورهای تحت سبلله نشانهای طبلاتی این چاهمه را تجدید کرده و بار بجزانهای انصاری خود را پدوفن انصار نادوان کشورهای تحت سبلله متخل میکند. این امر غایط عینی لازم را به وجود آشن مولیعهای انصاری و بجزانهای انصاری فرامم میکند و کشورهای تحت سبلله را بدل به کانون انقلاب پیشتابد، این امر سهیتم سرمایه‌داری را در اینگونه کشورهای که حلقه های ضمیف و نجیف جهانی سرمایه‌داری آند زودهن به بن بست و اندیار نهایی برساند. علکرد نانون نلو سود نتیجه‌های تسریع تنجکری نشانهای سرمایه‌داری است و نه مانع برای آن در عین حال اگر «انقلاب دیگراییک و مدد امیریالیستی» خلا نادر است این نانون را نلی کند! نلی این نانسون در

چهار جوب سرمایه‌داری چیزی جز بارگفت به قانون سود متوسط سرمایه‌داری کلاسیک نیست و این هم ادیپیک است و هم ارجاعی . بنابراین از آنجا که در دیکارابیک جریان کثیرهاي بودروایی در حصر حاضر قانون لرن سود حاکم است مطابق این دیدگاه حقیقی از انقلاب دیکارابیک هم قانون لرن سود نه دنبی مانع انقلاب سوپرالیستی نیست بلکه خود بستان عده‌نه انساری بودن و ارجاعی بودن سرمایه‌داری و لذا ترویت انجام انقلاب سوپرالیستی برای نلن آنست . در واقع حاکمیت قانون مانع سود انقلاب سوپرالیستی را نلن نمیکند ، بلکه لطف انقلاب سوپرالیستی است که بیرون از حاکمیت این قانون را همراه با سایر لوانین نظام سرمایه‌داری نمی‌کند .

تلویض دلیل بند ۱۶ بوسه ارجاع سیاسی است . فلسفه نمیکند که ارجاع سیاسی باعثت منصب دارد . اگر این ارجاع سیاسی از جانب قدرالقیم اعمال میگردد ، مبارزه با آن جنبه بروزا- دیکارابیک دارد . ولی مبارزه با بوسه ارجاع سیاسی بودروایی جزوی از بوسه مبارزه کارگران و زمینکنان بر عله سیاست بروزاواری به طور کلی است و مرحله انقلابی این جذگانها برای آن ترویت ندارد ، مثلاً امیریالیسم که آستان انقلاب سوپرالیستی است در عرصه سیاسی گراییش بوسه ارجاع سیاسی در همه جهان دارد و چنان‌به نهایا با سیاست امیریالیزم مبارزه نمود این مبارزه جنبه انقلابی ندارد بلکه وقوفی است . لتن در این مورد مذکور است :

« مبارزه با سیاست فراستها و بانکها به شکلی که دست به ترکیب پایه مساز انسداد فراستها و بانکها شود ، چیزی جز دلیلیم و پاسخیم بودروایی و غیر غواصهای و معمونانه ، نادیده گرفتن انسانی بین فضادها و لواحق نمودن همین‌گونه آنها بجای اتفاقاتی‌لختن تمام عنی ندادن ، چنین است تئوری کافوتسکی که هیچ وجه منطقی با مارکیسم ندارد و بدجه است که بلکه چنین " تئوری " لطف به کار دنایع از ایده با ... میگردد »

در مورد سرمایه‌داری وابعه هم « مبارزه با سیاستهای ارجاعی آن بدون مبارزه با پایه - های اقتصادی آن یعنی حاکمیت کار و سرمایه جنبه انقلابی ندارد بلکه رلیستی بوده و کوشش برای سربوی کذاشتن لبیرالی روی عین بین فضادهای موجود در آنست » .

تلویض دلیل موجود در بند ۱۶ " ستم و بجاوز دائم التزايد امیریالیستی به کثیر حست - لله و نتایج سیاسی - ارجاعی " آن است که ما تلهی‌بدم که منتظر او " ستم " همان " ستم ملی " و منتظر او " بجاوز " مثلاً بجاوز انقلابی است و یا چیز دیگر و لکه میکشم که بیشتر جنبه عبارت بردازی داشته باشد که از کنار آن نعلا عبور میکنیم .

پنجمین دلیل موجود در بند ۱۶ " نامعکونی و عقب مانده بودن ساخت اقتصادی جسوس ایمان سلطه بدلیل نوع رابطه میان کثیرهاي بحث - لله با کثیرهاي متربول است " . ما آنجا که ما مذکون کمونیستی خوانده‌ایم و در والصیحت هم مذکوره کردی‌ایم ، به این ترتیبه رسیده‌ایم که

امیرالبیس با مدد سرمایه به کنوارهای علی‌بانده سهپ وشد نیروهای مولده و توسعه و تعمیم منابع سرمایه‌داری در آنها می‌گردد . این با حکم فلمنه در تقداد است . متأثراً این حکم اگر مثلاً (۰۰۰) در ایران با امیرالبیسها را بلهای ذات اینکه بیمار پیشتر بود و سات‌القصدی همگونی داشت . در موردیکه به هیچ وجه اینظور نیست و اگر ما را به حال خود گذاشته بودند ، بهینا علی‌بانده‌تر از وضیت کنونی بودیم . در ضمن در این مورد که آنها ناممکنی و نامموزنی و علی‌بانده بودن ساخت الصادی دلیلی برای ذلی اثقلاب سوسیالیستی نیست که قبلاً در پند ۱۶ بروزد کردۀ‌ایم .

شیخین دلیل فلمنه در پند ۱۶ «سایز در منابع و روابط‌بلدانی و آرایش نیروها و ملوک‌نیها (نیروهای اجتماعی) که در انقلاب شرکت می‌کنند » است که در این مورد ناکنون در لابلای بروزورده سیر مسائل مصلحه بروزورده کردۀ‌ایم و نشان دادم که مت‌بندی امسالی و استراتژیک بیارزه طبلنان در ایران بیارزه بین استعمارخون‌گان از پکر و استعمارکنندگان از سوی دیگر است و نتایجی که با کنوارهای متربول دارد اینست که برولتاریا بروزورده با نکره بر مسائل دمکراتیک حل نشده جایمه (۰۰۰) طبق گفته‌هی نیروهای نیتابی‌ئی را برای از قلاب سوسیالیستی ناپیشان مازد .

هلقین دلیل فلمنه «شرکت نیروهای از علماً نان و ملود بروزورده شهری در انقلاب پیش‌آیده بشن مهیی از نیروهای انقلاب در مبارزه علیه سلطه مطلقه ملکه های انصاری امیرالبیسی و واپسنه است . در اینجا اولاً نیای علماً نان و ملود بروزورده شهری در انقلاب پیش‌آیده و شناورند در صوف انقلاب جا میدهد . نانها و طرفه انقلاب را مبارزه با سلطه مطلقه سرمایه های انصاری (۰۰۰) میدهد و خواهان آن می‌گردد . که اندی ارتیجاعی سلطه رفاقت آزاد را بیان کناده و شناورند (۰۰۰) کرده . گویی برولتاریا هم مثل مسابان سرمایه های کوچک از سلطه مطلقه سرمایه های انصاری رانی است و با سلطه سرمایه به طور کلی در تقداد فرار ندارد . در واقع در اینجا علماً نان و خواهان بیارزه با دیکتاتوری الصادی و برقاری دمکراتی الصادی در جایمه می‌گردد ، که اینهمه هم‌زی جز لبیرالبیس نیست . در ضمن فلمنه نیرو می‌گند که هر کس به سرمایه انصاری پکرید بالای چشم‌آبروست » حدنا در مت‌انقلاب فرار می‌گیرد .

منشیین دلیلی که پند می‌آورد «حملت رهایی پدن ملی انقلاب » است که به این امر بللا بروزورده کردۀ‌ایم للطایخنا به پاد آن شار معرف می‌باشیم که می‌گوید : « ایران شده فلسطین - مردم چرا نشینیم ؟ » .

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

ج : نیروهای انقلاب و ضد انقلاب

www.iran-archive.com

پارهیمین پند قلمزنای چنین آغاز میکند:

۱۵- بر طبق آنچه گفته شد مناسبات و مفتولی اساسی طبقات در جامعه ایران پذیرن در دست است:

الذی نیروهای خد انقلاب و شامل طبله بودروازی وابسته به امیر بالیم که پایگاه اصلی امیر بالیم و حافظت سهیم سرمایه داری وابسته بوده لذا - طبله ای ارجاعی است که باید سرنگون گردد . علاوه بر این طبله، بنایی از شودالها که به عنوان نیروی نوعی و مدفع سلطنه امیر بالیم، استعمار خدوده ها و مناسبات مقابل سرمایه داری میباشد چه نیروهای ارجاعی و در مفت خد انقلاب پند . (مانجا - ص ۱۶۰)

در اینجا اولاً طبله جدیدی بنام «طبله بودروازی وابسته» در تاریخ ظاهر میگردد که از طبله بودروازی غیر وابسته متفاوت است. فنتیم کنندگان قلمزنای هنوز در ذهن خویش تصویر میکنند که در ایران پس از بودروازی پلک طبله بودروازی وابسته بوزی وجود دارد، ناچه اگر هم مزد وجود داشت، بازهم با بلک طبله بودروازی سروکار داشتم که از دو لشی بکی وابسته و دیگری «ستبله وملی» نیکلی مهد، بنابراین استفاده از اصطلاح «طبله بودروازی وابسته» بجا ای طبله بودروازی با نتائج آن است که طبله بودروازی غیر وابسته هم وجود دارد و با نتائج آن است که ما با «نظام وابسته» ای سروکار داریم که طبله حاکم اقتصادی آن نه بودروازی بلکه بودروازی وابسته است! فانها کننه میتود که این طبله باید سرنگون شود . ما راستن نیبدانیم سرنگونی

بک طبله چه متنایی دارد؟ اگر منظوم این باشد که از لدرت سیاسی سرنگون شود (...) که نه
از سرنگونی طبله بلکه از سرنگونی حکومت بک طبله (...) آید . و با اینکه اگر منظوم از
لدن لدرت اقتصادی و با سلب مالکیت و با نابودی بک طبله (ونه سرنگونی آن) صحبت بعمل
آید . (...) در اینجا فلمنامه بوروزادی را ارجاعی ارزیابی کرده بود و بلاهم آنرا لدرت
سلط اقتصادی و سیاسی ارزیابی کرده بود ، اما فلمنامه اگر این موضوع کامل درست خود را بهم
بدارد و دست به تعبیره کبری از آن میزد لاعداً باید به این نتیجه مورسید که بوروزادی دشمن
مقدم انقلاب است و باید بواسطه انقلاب از میان برداشته شود و در نتیجه تو وحله نفت باید
ماشین دولتی آن نابود شود و سپس لدرت اقتصادی این از او سلب کرده . در مورد بک طبله قدرت
اقتصادی بوروزادی را هم که (متدادین به انقلاب دیکاریک با آن مخالفند) در نظر بگیریم و
لو رنا به شروعت در هم عکشن ماشین دولتی بوروزادی بوجه کنیم ، باید همه کسانی را که از درهم
عکشنه دلن این ماشین بواسطه برولشاریا و متعددین جلوگیری میکنند در میان مذا انتقلاب فراریم
در واقع افطار موله غردد بوروزادی شهری و روسعایی که اخراج مخالف پیشتری با بوروزادی
دارند با با برولشاریا دشن استراحتیک انقلاب در ایران هستند زیرا که از در هم عکشنه دلن
ماشین دولتی بوروزادی آنهم در جنبشی که رهبری آن درست برولشاریاست به دست وحدت
دارند و در مقابل آن ملاویت میکنند و این طازه لطفاً مربوط به وظایف سیاسی انقلاب است و
وظایف اقتصادی آن جای خود دارد . بنابراین در میان مذا انتقلاب جای عالی غردد بوروزادی موله
پیش نمودار است البته نه در واقعیت مبارزه طبلایی بلکه در فلمنامه حاضر . و گر نه
غردد بوروزادی موله سالهای است که در انقلاب ایران نیز مذا انتقلابی و مکرر دارد . هنوزی هنوزی
نیز و همی از بیهود حزب بوده و اکثربت و نجیبان رکه ایادی داخلی امیری بالیستها در ایران بشار
موروند نیز در میان مذا انتقلاب در فلمنامه عالی است .

بند ۱۵ چنین اواهه میدهد:

” ب - نیروهای محركه انقلاب : طبله کارگر : تنها طبله بکسر و نا به آخر
او ولاجی و تنها نیروی مذ امیری بالیست که عوامان و دوستانی دفع کامل سلمه
امیری بالیم و توان پیشیدن استقلال و دمکراسی بودهای است . بمعاینه نیروی
مذ انتقلاب . برولشاریا با رهبری انقلاب دیکاریک و مذ امیری بالیست و به
پیروزی و میانند انقلاب دیکاریک ، زمینه مناسب را برای تکامل انقلاب به
انقلاب سوسیالیستی و توان سوسیالیسم فرام میباشد . ” (همانجا ص ۱۲۰)

این کاملاً درست است که برولشاریا نیروی عده انقلاب و تنها طبله نا به آخر انقلابی و
تنها نیروی مذ امیری بالیست است که عوامان و دوستانی دفع کامل سلمه امیری بالیم است ولی در
جامعه ایران دفع کامل سلمه امیری بالیم لطفاً برای نی کامل سلمه بوروزادی امکان پذیراست

و نه از پرای کتب «انقلاب دیکاریک» و پرولتاریا به همچ وجه سرامان ایجاد سرمایه‌داری مدلل در عرصه امیرالیم آنهم در هک کنند سرمایه‌داری وابسته نیست و این بدل لکه ما به دامن پرولتاریا نمی‌بیند .
دلختنامه چنین ادامه میدارد :

«علاوه بر پرولتاریا زیستگران شهر و ده (خرده‌بودروازی و دهستانان لایر) خوده بودروازی متوسط و دهستان متوسط تحت ستم نیز بنا به مولیت اسلامادی- اجتماعی شان سرامان نابودی سلطه امیرالیم بوده و نادرینه تحت رهبری پرولتاریا تا به آندر در انقلاب دیکاریک و داده امیرالیمی شرکت جویند بالطبع تایی این انتشار غیر پرولتاری دارای پیشنهاد مبارزاتی پکانی در این انقلاب نبوده و با درجات متفاوتی از هیگیری در انقلاب دیکاریک شرکت می‌جویند . . . (عنایا من ۴ - ۱۲۰)»

در اینجا لطمئن مولیت خوده بودروازی متوسط را پیشوان نیرویی که در میانه طبقه میارزه طبقه‌ی میان پرولتاریا و بودروازی فرار دارد ، فراموش کرده و آنرا نیرویی بحسب متألمد که نادر است تا به آندر انقلاب شرکت کند . البتة ولی خود انقلاب طاهر رفع دیکاری در اسلامادی بودروازی انصاری و پرولتاری دیکاری اسلامادی نزول داده نبود ، نه تنها خوده بودروازی متوسط بلکه حتی خوده بودروازی مرده و بودروازی لپرال هم «تابه آندر» در آن شرکت خواهد کرد .

والمیت زندگی خوده بودروازی متوسط در جامعه ما مانند مر جامعه سرمایه‌داری دیگر او را بین بودروازی و پرولتاریا در نوسان نگه میدارد و هنگامیکه بودروازی ناما مدن اندیابی و ارجاعی استه این نوسان بدلیل به نوسان بین انقلاب و خد انقلاب و بین ارجاع و ترقی می‌شود . وضیعت جاهدین خلی بخوبی شایانگر منافع این شر از خوده بودروازی است ، جاهدین زبانی با انقلاب و زمانی با خد انقلاب متحده می‌شوند و از نظر اسراوریک نیروی پیشانی پیشان می‌روند . البتة هم اکنون آنها با نیروهای خد اندیابی و ارجاعی متحده شده‌اند .
پیند ۱۵ ادامه میدارد :

«ج- انتشار پیشانی : شامل خوده بودروازی مرده (شهر و ده) میباشد انتشار مرده خوده بودروازی ندیدا از سلطه سرمایه دلاع پیشانه دهن دلیل علیرغم تقادعی که با سلطه امیرالیم و سرمایه انصاری دارند ، در تهایت سرامان بر اندادن سلطه امیرالیم نمی‌شوند و هم بر اندادن سلطه امیرالیم - (سیاسی و اسلامادی) از همین مامعنای دیگری جز سرنگونی بودروازی و پرس- پرسده شدن سلطه سرمایه ندارد . (اگرچه بر اندادن سلطه سرمایه با نایابی بلاتامله سرمایه پکان نیست) . لیکن بدلیل عذینشان با سرمایه انصاری سا

دوره‌ای در انقلاب شرکت نمکانند . اما با رشد انقلاب و در خلوٰ انقادن سلطه سرمایه ، هر استان نده و به مدد انقلاب می‌بینند . بدین ترتیب نیروهای بین‌المللی (در انقلاب دیگر ایلک ، مدد امیریالیسی) بوده و نا به آن انقلاب راهنمایی نداشده کرد . بنی‌طک آنها که مناسبات سرمایه‌داری از رشد پیغامبری برخورد داریو / و آنها که نیسم طبقائی بروگاری و بروزرازی عدیدتر باشد بفرموده بروزرازی مرکز سرمیغ من انقلاب را بفرموده کرد .» (همایش س. ۱۶۱)

ولی فرار باشد مرحله انقلاب دیگر ایلک با زور به خود علی الله داده خود ، پناهگار اوضاع چنین لئر در علوب می‌شود و چنین آن سله للکاری پنهان می‌شود | از ایلک طرف چون مرحله انقلاب باشد دیگر ایلک باشد ، نسبتوان به ساحت مالک عزده بروزرازی سره توین کرد و آنرا در مت خد - انقلاب فرار داد و باید بالاخره کن آبرو برای او غریب ها پنهانی می‌شود و گرمه اینجه انقلاب دیگر ایلک است که همه اندیادگران و از جمله عزده بروزرازی مرکز را در مقابل خود دارد ؟ یعنی برای نجات پیغمبری انقلاب دیگر ایلک از رویکردی باشد عزده بروزرازی مرکز را از مت خدا انقلاب نجات داد ، پناهگاری از نظادی که با سرمایه اتحادی وارد استفاده می‌شود با در مت " انقلاب " دیگر ایلک و مدد امیریالیسی فرار پیگرد . و برای برآنادن سلطه امیریالیسی (۹۱) مبارزه نمکاند ولی کوشا اکنون دیگر خیلی‌ها به این مطلب نیز بروهاند که برآنادن سلطه امیریالیسی نهاد از طریق رفی سلطه سیاسی و اقتصادی بروزرازی (تفی سلطه سرمایه) امکان پذیر است ، پناهگار این پیغام او را در مت انقلاب فرار داد چون او عده‌ای از سلطه سرمایه دفعه می‌کند . پناهگار این باید کاری کرد که نه سیخ بیوزد و نه کباب و یمنی پاید برای مدنی آنرا در مت انقلاب و پسرای مدنی در مت مدد انقلاب فرار داد و اینم را کذابت " پنهانی " بالاخره هرجه باشد امیریالیسی نظادگاری دارد |

ولی نه رفتا | پیاوید و از این جمله سعی خود نتایج درست پیگردید که بر این آن نیز اینادن سلطه امیریالیسی از هنون ما همان دیگری جز بروجده عدن سلطه سرمایه ندارد . این جمله مارکپیشی نشان می‌دهد که نهایی نیروهای مدد امیریالیست هستند که مبارزه انقلابی بسرای بروجده عدن سلطه سرمایه را به آنفر می‌سازند و گرمه آنها که از سلطه سرمایه دفعه می‌کند و از " رشد انقلاب و در خلوٰ اینادن سرمایه هر استان می‌شوند " از نظر امیریالیک مدد انقلابی اند هر چند که از موضع منافع ارجاعی خود با سلطه امیریالیسی و انتشارات نظادگاری دفعه باشند و هر چند که عوامان کم عدن لذار سرمایه بزیرگ بر کوچک باشند . پنهانی عوادن آنها همچنان توجههایی جز خلخ سلاح چنین انقلابی در مقابل خذمه ها و نیروگاهای آنان ندارد و سلطانها به ضرور بروگاری است .

پند ۱۰ در پایان مینویسد :
و - چنین بروگاری جهانی و انتشارات امیریالیسی بروگاری و مبارزه انقلابی

دلایلی تحت ستم نیروی نمیره انقلاب آند » (همانجا - من ۱۷۱)

این فست از نظر ما کاملاً صحیح است .

* * *

قطعه‌نامه در خانودهون پند خود مینویسد :

۱۶ - « یهودی انقلاب دیکاریک و مد امیریالیستی ایران دنها و دنها درگرد و هبری سیاسی - ایده‌ولوژیک طبله کارگر بر انقلاب و به ادکان نتکل سیاسی -

طباطبائی متنکلن تحت و هبری حزب کمونیست (سنااد رزمنده برولتاریا) و اتحاد

برولتاریا و دیگر بوده‌های خلق (بدلنان و مردمه بیرونوازی زیستکن و معنت

ستم) مرنگوئی قدرت بودروازی (وابسته) و نابودی سلطه امیریالیم و کسب

قدرت سیاسی دوسته بوده‌های خلق تحت و هبری برولتاریا و استقرار جمهوری -

دیکاریک خلق است » (همانجا من ۲ - ۱۷۱)

اولاً تکیه بر و هبری برولتاریا و نتکل حزب کمونیست بمنوان امسی درین خوطه یهودی -

انقلاب (اعم از اینکه انقلاب دیکاریک باوسیاستی بدانیم) از نکات مثبت قطعه‌نامه است .

نانها آنها که از سرنگوئی قدرت بودروازی (آنهم «وابسته») سن پیمان آمده است .

لازم است حدساً به تجزیت در هم شکنن ماشین بودروازی پلبلو مریخ اشاره شود .

حالا در انقلاب دیکاریک نابودی سلطه امیریالیم امکان پذیر نیست . زیرا همانطور که

قطعه‌نامه هم قابل‌نوشته است ، نابودی سلطه امیریالیم در ایران هیچ منایی چون نابودی سلطه

سرمایه ندارد و چنین چیزی در انقلاب دیکاریک غیر ممکنست .

و اینها «بوده‌های خلق» که تحت و هبری برولتاریا ماشین دولتی بودروازی را در هم می‌بندند

و قدرت سیاسی را به چنگ مهادنند دنها از طبلات و اتفاقی نتکل مینوند که با بودروازی دشمنی

آتشی ناپذیر داشته باشند و این طبلات و اتفاقات للطاو للطا کارگران و زینتکنان هستند که حکومت

کارگران و زینتکنان را تحت و هبری برولتاریا برقرار می‌ازند که این همان دیکتاتوری برولتاریا .

است .

* * *

پند هفتم قطعه‌نامه مینویسد :

۱۷ - با توجه به مرحله ناریشی کنونی یعنی عمر گندیدگی سرمایه‌داری و سسو

امیریالیم و انقلاب برولتاری جهانی و با توجه به مطالب فوق ، انقلاب -

دیکاریک و مد امیریالیستی ایران سلطهاً بدین از مبارزه وارد طبله کارگر

جهانی بر علیه سرمایه‌داری جهانی ، امیریالیستی و جزو لایحه‌ای انقلاب —

سویاالیستی جهانی است .» (هانجا - س ۱۷۷)

در این مورد ما فقط میگوییم که انقلاب ایران سویاالیستی است و چنین مخصوصیاتی را دارا است .

* * *

بند هیجدهم میتواند :

۱۸ - اگر چه برولتاریا بمنظور رسیدن به سویاالیستی در انقلاب دمکراتیک شرکت نمیکند و میگوید ما با رهبری انقلاب دمکراتیک به پیروزی درین وجیه به سویاالیستی کش کن ، لیکن هر کاه آرایش طبقات و منکل و آکامی برولتاریا او درجه اتحاد آن با زمینکنان (نهیه برولتاریا شهروده) بوده میباشد که بتواند دست به انقلاب سویاالیستی بزند ، بلادریک در اتحاد با خوده بیرون روانی تلخ (پهلوستان شهر وده) انقلاب سویاالیستی را بر باعوه داشت . «مهربان این انقلاب دمکراتیک و سویاالیستی را درجه منکل و آکامی برولتاریا و بیان اتحاد وی با بوده های استعمار شونده (دهناتان پهپادست بوده بیرون روانی تلخ) تعبیین مینماید که این خود بهانگر مناسبات انسانی بین طبقات است . اما شرایط اعینی و ذهنی موجود که نام پروردیم در روند عدوی خوبیه برولتاریا را ناگزیر از بر پاداشعن مناسبات مستدام انقلاب دمکراتیک پنگدازد .» (هانجا - س ۱۷۷)

اینجا فلمعنایه که گویا چندان هم به دمکراتیک بودن انقلاب مطمئن نیسته سورانی را باز میگذارد تا در معرفت از آنجا فوار نماید ! فلمعنایه میگوید که این که انقلاب دمکراتیک است بجای خود امری درست است و اما اگر بعداً بدون آنکه ما حقی به برولتاریا گفته باشیم که مرحله انقلاب سویاالیستی است ، برولتاریا خودش به خودی خود آکامی و منکل شده و باعوه های استعمار شونده (دهناتان پهپادست و خوده بیرون روانی تلخ) متعدد شده ، آنوقت انقلاب سویاالیستی - خواهد کرد .

نه ولای عزیز ! در آنصورت قبل از هر چیز معلوم خواهد شد که شنا مرحله انقلاب را درست تعبیین نگرده اید و نازه هنگامی به معرفت سویاالیستی بودن انقلاب هی بوده اید که برولتاریا بدارک آنرا هم دیده است ! آنوقت معلوم خواهد شد که شنا پیشنهادیک برولتاریا نبوده بلکه دنباله رون آن مسید ! در این مورد که درجه آکامی و منکل برولتاریا و میزان اتحادی با خوده های استعمار شونده میز بین انقلاب دمکراتیک و سویاالیستی است قبل توپیخ داده ایم که این "مز" چیزی جز همان لامله زمانی میان دو انقلاب نیست .

فلمعنایه در پایان بند گویا مذکوره میتواند که با این بند در اعتقاد به معرفت انقلاب

دیکاراپلک ایجاد خلاصه دولتی کرده است و برای جبران مالات میگوید؛ بینشید شویی کرد، هم |
پرولتاریا ناگیر است مناسبات سلطهم انقلاب دیکاراپلک را پر ہا دارد، « مبادا فکر کنید
کہ ممکن است انقلاب نویسالیستی پنداشته باشد » در ضمن ما نلهمودیم « مناسبات سلطهم انقلاب
دیکاراپلک » دیگر چه معنی‌های است؟ و پرولتاریا چگونه میتواند این مناسبات را پر ہا کند؟

*

*

*

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

د : مضمون سیاسی و اقتصادی انقلاب
و
وظایف پرسولتاریا

www.iran-archive.com

بند نویزیم مینویسد :

۱۹ - وظیله اساسی انقلاب حاضر سرنگونی لذت بودروازی و نابودی دیگراندی بودروازی و کب قدرت قویست توده های خلی ثبت رهبری پرولتاریا و اسکوار دیگراندی دیگراندی کارگران و معنانان (دیگرانی توده ای) است »
عانيا-ص ۲۲۲)

اولاً و دیگر که از سرنگونی لذت بودروازی و نابودی دیگراندی بودروازی ملن گلنه میترد
پاید مردم عبارت «درهم شکنن ماهین دولتی بودروازی» را که هر یکی از برندگانها چنین که دیگری
جهانی است پکار پرده خود *

نانها سرنگونی بودروازی و درهم شکنن ماهین دولتی آن وظیله انقلاب سویالیستی است
حالبا دیگراندی دیگراندی کارگران و معنانان زبانی حاکم میگردد که همه معنانان انقلابی
بامند در حالیکه خود لطمته هم فتحاند معنانان لیبر و متوسطرا انقلابی میدانند *

*

*

*

۲۰ - سلطه و ستم امپریالیسم ترأم با حاکمیت شیوه تولید سرمایه داری در جامه
مبازه ملی (تد امپریالیستی) را با مجازه طبقاتی و وظایف دوگانه پرولتاریا
در انقلاب حاضر (وظایف دیگراندیک و سویالیستی) را با یکپرک عویلا عجیب
کرده است، مخون غمار نابودی سیستم سرمایه داری واپسیه «در انقلاب

دیگر اینک ماضی پیش این بوده ارگانیک را بیان می‌دارد لیکن نباید
فرمود که پیروزی انقلاب دیگر اینک به میورجه به معنای حل کامل و تامین
سویاالیستی انقلاب نیست و من از پیروزی انقلاب دیگر اینک، میسراره
برولتاریا، علیه پیروزی برای حل قطعی وظایف سویاالیستی و استثوار کامل
سویاالیستی ادامه می‌دادم . « (همانجا من ۱۲۲)

اول اینک در اینجا مبارزه می‌برند اینک جنبه مطباقی دارد و نه جنبه ملی فرقه
همانطور که بعنایه من بدرست خاطرخان کرد هاست، ذلی سلطه اموریالیم در ایران همچو
معناهی جز زلی سلطه سرمایه ندارد و مبارزه برای ذلی سلطه سرمایه هم یک مبارزه ملی نیست
بلکه یک مبارزه طبقای است .

دوم - اینک بین دلیل مبارزه مطباقی برولتاریا و متدینی بر علیه سلطه پیروزی در
ذات خود یک مبارزه می‌برند اینک نیز هست و این مبارزه بهجی و به دوگاهه نبوده .

سوم - اینک از اینجا برپاید که عمار « نابودی سیسم سرمایه‌داری وابسته » یک عمار
مد در می‌سویاالیستی است که برعی از هاداران انقلاب دیگر اینک برای حل موضع سانتریستی
خود آنرا مورد استفاده قرار می‌دهند .

چهارم - اینکه نه تنها پیروزی انقلاب دیگر اینک بعنای حل کامل وظایف سویاالیستی -
انقلاب نیست بلکه پیروزی انقلاب سویاالیستی هم بهجی و به معنای حل کامل وظایف
سویاالیستی انقلاب نیست، حل کامل وظایف سویاالیستی انقلاب منوط به بیان ناز یا نیشن
جاسه کوئیستی است .

پنجم - اینک در موییکه حقیقی به مفروض انقلاب دیگر اینک هم در ایران اعتقاد داشته باشیم
پیروزی این انقلاب به معنای آغاز مرحله انقلاب سویاالیستی است و نه حل نافر وظایف
سویاالیستی انقلاب ا-

ششم - اینکه من از پیروزی « انقلاب دیگر اینک » (چنانه به آن اعتقاد داشته باشیم) -
مبارزه برولتاریا برای استثوار دیگر اینک پیروزی برولتاریا ادامه پیدا می‌کند و نه « برای حل قطعی
وظایف سویاالیستی و استثوار کامل سویاالیم » حل وظایف سویاالیستی انقلاب و استثوار
سویاالیم جز وظایف دیگر اینک پیروزی برولتاریا استه نه جز وظایف برولتاریا بن که هنوز دیگر اینک پیروزی
خود را حاکم نکرده است . این چیزی جز زلی مفروض دیگر اینک پیروزی بعنایه بین غلط استثوار -
سویاالیم نیست .

هفتم - اینکه اگر قرار باده بدون انقلاب سویاالیستی، سویاالیم متفاوت خود، مفروض
انقلاب سویاالیستی بطور کلی نه و انقلاب دیگر اینک خود منمه کارها را راست و ریست
می‌کند | (البته به نفع پیروزی)

۱۱- ولع ستم ملی و واپسگی به امیریالیم ، پیدون نابودی سیسم سرمایه
داری واپسگی به امیریالیم امکان پذیر نیست ، بنابراین خسار اسلامیک
برحله کنونی انقلاب و پیشین مورث که : « مبارزه علیه امیریالیم از مبارزه
علیه سیسم سرمایه‌داری واپسگی جدا نیست » و « نابود باد سیسم سرمایه‌داری
واپسگی به امیریالیم » می‌باشد . (همانجا من ۱۲۲)

اگر عبارت ستم ملی از این پند حذف گردد محتوا آن صحیح است آنهم فعلاً به این عرض
که منتظر از « مرحله کنونی انقلاب » دمکراتیک تبوده بلکه سوسالیستی باشد .

* * *

۱۲- از نظر سیاسی جمهوری دمکراتیک علی ، با وحدت بین برولتاریسا ،
بوده‌های رجیلکن و قمع ستم (عربه بودروازی شهری و دعستان) بحث
هزمونی برولتاریا ، مشخص می‌شود که دولت دمکراتیک علی نام دارد و دمکراسی
برای بوده‌ها و دیکتاتوری برای خان انقلاب را به مردم دارد . (من ۱۲۲)
اولاً - تأکید روی هزمونی برولتاریا در جمهوری دمکراتیک علی از نکات مثبت قلمدانه است
که متألهان برشی او برسنند کنندگان دگاریک انقلاب دمکراتیک از آن چشم پوشی کرده و مورث
هزمونی برولتاریا در حکومت آینده را به حفظ شوری بوسیله انقلاب دمکراتیک (حالام طیور که
میتواند باد) فرویندند . زیرا که آنها نی بردند که با من بندی کنونی مبارزه طلبانی در
ایران هر حکومی که با هزمونی برولتاریا در ایران حاکم شود . بدون شک بک حکومت
سوسالیستی خواهد بود . بنابراین از آنجا که شهروانند من بندی کنونی را اذکار کنند و در
شمن دلخان شیخواهند که از اعتقاد مذهبی خود به انقلاب دمکراتیک دست برداشند ، ولذا مسروقات
هزمونی برولتاریا در حکومت آینده را نی می‌کنند ما بالاخره حکومت آینده ایران هم ——————
برولتاریا را نداشته باش نا سوسالیستی نباشد و « دمکراتیک » باد . ولی ما به این لبیل
از اراد طبقه مذهبیم که چنین حکومی بیهان اندازه دمکراتیک خواهد بود که روحی جمهوری
اسلامی دمکراتیک است . آنها بیکوینند که ما در حکومت آینده « شرکت » میکنیم . ما می‌گوشیم
« شرکت » شما در حکومت (ملا داشتن چند وزیر در کابینه بودروازی) اندیازی است که
بودروازی موقتاً به بوده‌ها بوده نا س آنها را شیره مالیه و پس از بست گرفتن کنسرول
اوپناع با چند اردیگی شما را از کابینه پیرون اندازه و چنی به زندان پوتفکند و بوده‌ها را
هم بندت سرکوب کند .

ولی نه رلتا ! اینکه شما موکبیده انقلاب دمکراتیک نیست . این مذ ازقلاب بودروازی

اشارة به همان جمیع وزمندگان های هزادار « س-پ » که بلا از آن باد کردیم .

است . سران ایوریونیت بیناللل دوم هم هن از جنگ جهانی اول با سو اسناوه از جنبش بوده ها در حکومت آلمان " شرکت " کردند . اما میانها با تربیت بوده ها زیسته لزم برای قدرگیری مقاومت هپتلری را نرام کردند .

مانها - از این تکه بیت قلمزنی که پنگریم ، از نظر ادبیات مارکسیست منظور از " بوده های زیستکن و تحت بدم " در پک جامعه سرمایه داری نه " بوده بورو روازی شهری و دنیان " بطور کلی ، بلکه افشار پادینی آنهاست . بنا بر این " جمهوری دمکراتیک خال " قلمزنی ها باید جمهوری کارگران ، همه دهستانه و همه عرده بورو روازی شهری باشد و ها باید جمهوری کارگران و افشار تحت سم " بوده بورو روازی شهر و روستا باشد که در صورت امیر جمهوری سوسیالیست است و به دستگاهی ، لئن میگوید :

دیکتاتوری برولتاریا خلک عالی اتحاد طبلایی است که بین برولتاریا که پیشنهادی زیستکن است با شرماهی متعدد غیر برولتاریا های زیستکن (عده - بورو روازی ، ماحبکاران عرده ها ، دهستانه ، روشنگران و غیره) با با اکثریت آنها بر ضد سرمایه برووار مبتدء اتحادی که بمنظور سرنگون ساختن کامل سرمایه ، سرکوبی کامل مقاومت بورو روازی و کوشش وی در راه بازگشت اتحادی که بمنظور تحکیم نهایی سوسیالیسم میباشد . این نوع عالم از انساد است که در شرایط مخصوص بمنی در شرایط جنگ سیمانه داخلی صوت میگیرد . انسادی است که بین طرفداران های برولتاری سوسیالیسم و مخالفین محدود آن و کامی " بیانلها " انجام میگیرد . (در این عده انساد از توافق به منظیر مبارزه و به ساز خ در باره بیتلوف ماندن بدھل مبتدء) میان طبلایی است که از جهت سیاسی انسادی ، اجتماعی و مدنی یکسان نیستند . "

استالین میگوید :

" دیکتاتوری برولتاریا مرزا عبارت از فرار گرفتگان در رأس حکومت نیست که با دست دلسوزانه یک " اسراردو آژموده " " مامراه " " دسچین " نده و به للان با بهمان قدر احوال " عالایه " نکیه کرده باشد . " دیکتاتوری برولتاریا اتحاد طبلایی برولتاریا و بوده های زیستکن دهستان است که برای سرنگون ساختن سرمایه و هر ای بیرونی نهایی سوسیالیسم ، منتها با این شرط که نیروی رهبری کنده این اتحاد برولتاریا است ، برووار میگردد . "

هر دو ندل و لول از " سائل شنینیم " - استالین حال دلخانی این اتحاد طبلایی زیستکن تحت رهبری برولتاریا را " جمهوری دمکراتیک خال " بنیاد و ارج و منزلت دیکتاتوری برولتاریا را تا حد یک دیکتاتوری بورو روازی (هر چند با رهبری برولتاریا) یافین میآورد .

مثالاً - اینکه بگوییم "دولت دیکتاتوری خلق دیکتاتوری برای خود انقلاب را بهره دارد" اگرچه درست است ولی کافی نیست. خود انقلاب در ایران کنونی مبنای منقص دارد. سخن املی خود انقلاب در ایران طبق بودروازی است. دیکتاتوری بر خود انقلاب در ایران اساساً به سخنی دیکتاتوری بر طبق بودروازی است. و دیکتاتوری بر طبق بودروازی نبتواند چیز دیگری باشد مگر دیکتاتوری برولتاریا.

*

*

*

"۲۲- در این مرحله، انقلاب ما بک انقلاب مرنا سیاسی نیست، هرچهار که مرا با بایجانی درست سیاسی مطرح نبوده و هدف آن حفظ و گسترش مناسبات سرمایه‌داری نیست بلکه وظیله انسانی این انقلاب، تأمین پیش‌شرط‌های انسانی برای تحول سوسیالیستی جامعه است. از این‌رو برولتاریا بوده‌ی دیکتاتوری خلق از نظر برولتاریا دردان کذاری است که در طی آن شرایط اعیانی و تغفیل انتقال سوسیالیستی برای برولتاری دیکتاتوری برولتاریا باشد. این سوسیالیسم باید فراموش شود. در عین حال انقلاب باید بک انقلاب اجتماعی کامل (سوسیالیستی) هم نیست هرچهار که از لحاظ درست سیاسی، ضعون سیاسی انقلاب، دیکتاتوری برولتاریا و سلطه یکپارچه آن نیست، بلکه دیکتاتوری دیکتاتوری خلق و تحت همین‌ رو برولتاریاست و از لحاظ انسادی نیز بالساخت است. این‌رو بک در انقلاب سوسیالیستی هدف نایابی کابل مالکیت خصوصی پسر و سابل تولید مطرح است، در حالیکه در انقلاب دیکتاتوری، بلحاظ انسادی مرحله‌ای برولتاریا مستداماً و بلا واسطه نایابی هرگونه مالکیت خصوصی پسر و سابل تولید مطرح نیست، بلکه نایابی سلطه سرمایه هدف فوار می‌گیرد. هر چند که انقلاب در وشد و تکامل خود به انقلاب سوسیالیستی بدمول می‌شود و هدف نهایی و استراتژیک و برنامه‌حداکثر برولتاریا را متخل می‌سازد."

(منابع- من ۱۳۴-۶)

اولاً از نظر این که مرنا سیاسی نیست بک انقلاب اجتماعی است و انقلاب اجتماعی در کشور سرمایه‌داری نفلت میتواند انتقال سوسیالیستی باید. "پیش‌شرط‌های انسانی تحول سوسیالیستی" جامعه "نه بساز از انتقال اجتماعی بلکه بین از آن تأمین می‌گردد، بنابراین ما نبتوانیم تأمین این پیش‌شرط‌ها را انقلاب اجتماعی جا بزنیم.

ثانیاً این تراویط‌اعیانی و تغفیل انتقال سوسیالیستی که گویا جمهوری دیکتاتوری خلق باید آنها را فراموش کند از نظر فلسفتی‌ها چیزی جز همان "موافقی" که در پندتی ۱۲ و ۱۴ برای نظر انقلاب سوسیالیستی پرسش‌دهد است نبتواند باید و وفع آنها اگر امکان پذیر باشد (که در برخی

موارد اینکان بدیر نیست) تا بد بیش از مدد سال طول بگذرد! بنابراین "دوران کنار"، همچنان عمار سیاسی و فریبند است. قلمرویه فیلا به ما میگفت که مرحله انقلاب وقتی سیاستی میشود که؛ سلله امیریالیسم نایاب شده باشد، "دم ملی" بر طرف شده باشد، و بعد نیزهای مولده "جزون" باشد، جامعه از نظر اقتصادی علی‌مانده نباشد، از لیاد مری کار نسبت پسند سرمایه از میان رفته باشد، دولید غرد زیر خوار نباشد، سلله ارضی بالی نشانده باشد، دیکتاتوری بوروزادی "سیام عبار" نباشد، برولتاریا نشکل و آکامی داشته باشد، و دو دهه ها نایابات دیکاراپیک نداشته باشد، سرمایه‌داری از پایین مستقر شده باشد، لوق‌سود از میان پرداخته شده باشد و اما قلمرویه حالاتی میگزند که سیام این "موانع" یک به بی طرف میشود و جمهوری دیکاراپیک عازیز نایاب "دوران کنار" است. ما میگوییم غیر! این یک دوران کنار نیست، این همکاری است.

حالا انتساب اجتماعی در یک جامعه سرمایه‌داری (ینه انقلاب سیاستی) را نمودان نکه و پاره کرد و از انقلاب اجتماعی ناک و انقلاب اجتماعی کابل سن گلت. بنابراین "انقلاب" دیکاراپیک که قلمرویه از آن سن میگزند نه تنها یک "انقلاب اجتماعی کامل" نیست بلکه املا انقلاب اجتماعی نیست و با پذیراید عمالان را راست کنیم، املا انقلاب نیست!

راپیما اینکه قلمرویه در مارکیسم پدیده‌گذاری میکند و هدف انقلاب سیاستی را نایابی بلا واسطه و مذکور میگویند مالکتیت خصوصی بر وسائل بولید تهیین میگزند، در صورتیکه وظیفه انسان انقلاب سیاستی عبارت از سرنگون ساختن حاکمیت بوروزادی، درهم شکنن ماشون دولی و اسلامی دیکتاتوری برولتاریا و سلب مالکتیت فروی از سرمایه‌داران و زیست‌داران بندگ و منوط و سرکوب تهیی مناویت آنان است. هدف بلا واسطه انقلاب سیاستی نایابی میگزند که مالکتیت خصوصی بر وسائل بولید نیست، بلکه این کار یک دوران تاریخی نام و نیام را دربرمی‌گیرد. دورانی که مابین سرمایه‌داری و کوئی‌سیم لوار دارد و اولی را به دومن مورساند، نایابدی کامل هر گونه مالکتیت خصوصی بر وسائل بولید هدف ناز پایینی جامعه کوئی‌سیم نیست و نه هدف بلا واسطه انقلاب سیاستی.

حالا اینکه قلمرویه و نایابه استراتژیک انقلاب دیکاراپیک را نایابی سلله سرمایه‌داران که این نیز شرورت دیکتاتوری برولتاریا برای نیز سلله سرمایه، یعنی نیز جوهر مارکیسم و تجدید نظر در آن است.

* * *

"۲۶ - علیرغم پیوستگی عین مبارزه علیه سلطه امیریالیسم با مبارزه علیه سیاستی سرمایه‌داری را پسند و به عبارت دیگر مبارزات ضد امیریالیستی با مبارزه ملیانی برولتاریا علیه سرمایه در جامعه ایران، مبارزه برای نایابی

سیسم سرمایه‌داری وابسته در مرحله انقلاب دیکاراپلیک حاضر و به معنی ناپسودی مبتدهم و بلا فعل کلیه روایات سرمایه‌داری نیست. دولید خوده کالائین (ها) به تعبیر لذهن سرمایه داری خوده بوروزوایی - چیزی کوکانه و نفعیت خسروه - بوروزوایما) از نظر برنامه اسرائیلیک در این مرحله ثابت نگفته و همچون من اگر چه سلمه سرمایه پرچیده میشود، اما متفهم و بلا فعل کلیه روایات سرمایه داری (دولید ارزش اضافی) مو شیوه کرد - بلکه انتقال سرمایه داری دولتی تحت همینی برولتاریا در دورت سیاسی جایگزین سلمه سرمایه داری وابسته به امیریالیم میشود. (همانجا من ۱۳۵)

تا اینجا چیزی جز تکرار بند قلی با کلمات و جملات دیگر نیست. فقط نایابداهه از کتاب "چیزی کوکانه و نفعیت خوده بوروزوایه" شاهد و مثال آورده و درجه نمیکند که این کتاب اینه چند سال پیش از بیرونی انقلاب سوسیالیستی نوشته است. یعنی راهنمایی مانند "سرمایه داری خوده بوروزوایی" دلیلی بر آن نیست که انقلاب اکبر سوسیالیستی بروید است.

در حق سرمایه‌داری دولتی هم سرمایه‌داری است و سلمه سرمایه‌داری دولتی هم همان سلمه امیریالیم است، اگر برولتاریا میکنند که در قدرت سیاسی همینی دارد، بعد دولتی را بخت برخانم - ریزی سوسیالیستی در آورده و از آن در جهت مبالغه کارگران و زمینکنان بوروزاده بوداری میکند - این دیگر سرمایه داری دولتی نیست بلکه سوسیالیم است و این لارت سیاسی هم جمهوری دیکاراپلیک علی نیست بلکه فقط مجموعه دیکتاتوری برولتاریا باشد.

بند ۲۶ آدامه میدعده :

"... و این نایابدی [منظور نایابدی کلیه مناسبات سرمایه داری است] در طی پی بروزه و به تناسب نشکل و آکامی برولتاریا و بند مبارزه طبلاتی و بیوزان انداد برولتاریا با دعوانام لغیره با نکامل انقلاب به انقلاب دیکاراپلیک بطور کامل تحقیق خواهد یافته، بدین مرتبه با بیرونی انقلاب دیکاراپلیک نیست رهبری برولتاریا زمینه های تحول سوسیالیستی جامد (انقلاب سوسیالیستی) برواند این عنوان هرگونه مالکیت مخصوص و بر ایزار دولید فرامم میگردد با درجه پنه مناسبات اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری و تناسب فواز طبلاتی در کشورهای سرمایه‌داری وابسته با بیرونی انقلاب تحت رهبری برولتاریا، بسیار دلیل انقلاب دیکاراپلیک به انقلاب سوسیالیستی در این جوامع بسیار سریعتر از جوامع نیمه فتووالی مورث خواهد گرفت. (همانجا من ۱۳۵)

در این قسم هم نکته نازهای وجود ندارد و تکرار حملهای قبلی است، فقط جالب درجه است که شوری انقلاب در کشورهای نیمه فتووالی را با سرمایه‌داری وابسته کابلیکان میداند و فقط مدعده است که در کشورهای سرمایه‌داری وابسته نامه میان در انقلاب دیکاراپلیک و سوسیالیستی

کویا هر از کثیر های نیزه نژادی نخواهد بود . اطلاع نامه توجه نمی کند که حقی در کثیر های علیب - مانده ای جون چین و ویتنام (شمالی) نیز این لامله بسیار کوتاه بود و دیگران دری بروولتاریها بدولت، بالات . (د . لک، به « حزب ما چگونه مارکسم - لئنینسم را در شرایط ویتنام بکار بست » - آن درون شنید)

۶۰

۶۱

*

۶۰ - برایمن یا به اهداف اساسی اقتصادی جمهوری دمکراتیک چهل مبارزت از ؛ الن ؛ نابود کردن سیستم سرمایه داری وابسته و جو سلطه سرمایه هماندره و ملی کردن سرمایه های امیریاالیستی ووابسته (بانکی ، مالی ، تجارتی مصنوعی) ملی کردن منابع و نیازی مراکز کلیدی اقتصاد و لغو کلیه تواریخ اراده های امیریاالیستی . (س ۱۲۵)

در مورد نابود کردن سیستم سرمایه داری وابسته و جو سلطه سرمایه لیلا سبیت کردیم . در مورد مصادره و ملی کردن سرمایه های امیریاالیستی ووابسته باید گفت که در اینصورت باید کل سرمایه اجتماعی مصادره و ملی شود . جون سرمایه های امیریاالیستی اند و با وابسته و سرمایه لیلر وابسته وجود ندارد . حقی انقلاب سرمایه ایستی هم نمیتواند بلا تاثیر همه سرمایه های اراده های ملی کند . در مورد ملی کردن منابع و نیازی مراکز کلیدی اقتصادی ما با قطع نامه دولتی داریم . اما بعد از این ملی کردن محلت بروولتی دارد و به این معنا که بینهایی از آنها بخت پر نامه ویزی سرمایه ایستی تواریخ ایشان را وسیله ایزه مینوند و بینهایی از آن نیز همچو طرف سرمایه داری دولتی تحت وعیتی دیگران دری بروولتاریها در خواهند آمد ما برای سرمایه ایزه عذر آماده گردند که این خود گامی بسوی سرمایه ایست .

در مورد لغو تواریخ اراده های امیریاالیستی هم با اطلاع نامه دولتی داریم ، اما این بینهایی دولت هر گونه رایله با امیریاالیستی نخواهد بود ، ما درسی نداریم از اینکه اعلام کنیم که اگر سیاست بروولتاریها انجام کند با امیریاالیستی رایله خواهیم داشت و تواریخ اراده هم امضا شده اند و متدلیم که در یک مبارزه طولانی و دورانه با امیریاالیستی همچو طرف نمیتوان بهترین روش پنهان کرده در بینهای سو اعلی لازم میآید که به علی بینهایی تاکتیکی و دادن برعی امتحانات به امیریاالیستی ادامه خود .

بنده ۷۰ اراده بودم :

« بی ویزی نا اراده اقتصادی سرمایه ایست از طریق کنترل دولتی (بحث است هموونی بروولتاریا) بر اقتصاد های جامه ، ایجاد منابع سنگین و تکامل و توسعه اقتصاد ملی برای استحوار ساختن سرمایه » (س ۱۲۵)

این نیز در ایران جز وظایف انقلاب سرمایه ایست و اگر جز انقلاب دمکراتیک بشار

آید معلوم میگردد که جمهوری دمکراتیک دوران کار نیست . بلکه بدو اعد منابع سنجیک را با جاد
کند و اتصاد ملی را توسعه دهد و با جیران علی ماندگی جامعه و رشد نیروهای مولده شرایط را
برای انقلاب سوسیالیستی فراهم کند . این همان تقدیر هواداران " نظام وابسته " است .
بنده ۵۰ ادامه بدم :

ج - حل سبله ارضی : نابود کردن بظایای روابط خودمالی ملی کردن اراضی
و واکاری زمین به دعاخانان زمینکن و سنت سرم و سنت نیروهای مولده در رویها
با استفاده از اشکال کلکتیو و ... با حمایت دولت انقلابی دمکراتیک (سی ۱۹۵) نابود کردن بظایای خودمالی در ایران اکنون به یکی از وظایف فرعی انقلاب سوسیالیستی
بدليل شده است . در اینجا نفعناه در باره مالکهای پزدک اراضی (اعم از دولتی ، خصوصی و
مولوفات) که در آنها کفت مکانهای وجود دارد نکوت کرده است .

* * *

" ۲۱ - پذیرن توغیب مضمون انقلاب دمکراتیک در جامعه ما ، ذلی سبله سرمایه
به منظور تأمین عرابیت ساعد اتصادی و تجدید مبارزه طلبانی بروتلاریا پسرای
انجام انقلاب سوسیالیستی است . دولت انقلابی سنت هژمونی بروتلاریا ملی
منصبهای و براپایه جامعه و قدرت و نشکل طلبانی بروتلاریا از طریق پکارگیری
اشکال متناسب اتصادی اعم از صادره و دولتی کردن مرکز کلیدی و اساسی
التصاد و سرمایه داری دولتی (سنت هژمونی سیاسی بروتلاریا) و برقراری تولد
کلکتیو در بخش کشاورزی و انتاج و توزیع دعاخانان به دولتی جمعی و هماونی و
... سنتگیری اتصادی جامعه بوجه هدف نهائی و استراتژیک خود
(سوسیالیسم) مدایت میکند . لذا واضح است که انس برتانه ما و منشی
التصاد در این دوره (یعنی از هروزی انقلاب دمکراتیک) سنتگیری و تدارک
برای دیگرگونی کامل و پنهانی اتصادی - اجتماعی جامعه و انجام انقلاب
سوسیالیستی و استوار مثبات سوسیالیستی است « (هانجا - سی ۱۹۶)
در این بند نکته عازمهای وجود ندارد و تنها نکته مثبت آن تأکید روی هژمونی بروتلاریا باز
دولت انقلابی آینده است .

پایان

I.S.A.
Denton

www.iran-archive.com

منتشر شد :



الخلال كامل جناح «انقلابی»
و

راه حل ما

MN...HI

آدرس پستی ما :

SAMADI, P.
P.O.Box 413
Youngstown, Ohio 44501
U.S.A.